محمد نور الله ابن محمد مقیم الدین العبد الغفوری نسباً و الاعظم پوری
موطناً و البهرائچی مسکناً و الحنفی مذهباً و الچشتی الصابری
مشرباً و القدوسی الرحمانی مسلکاً که بر ضمیر منیر نغز بیانان
بوستان حال و غزلخوانان دبستان قال و مقال
اظهر من الشمس و ابین من الامس است که در باب سماع و غنا
قدیماً و حدیثاً و اعتقاداً و عملاً اختلاف فی بین العلما دایر گشته
و در زمان متاخرین با وجود شهرت حرمت تغنی سماع آن
میان خواص و عوام رواج پذیرفته و این امر بنظر ظاهر
بینان موجب طعن و تشنیع در شان مستمعان ارباب علم و یقین
میشد خصوصاً درین زمان که حضرت پیر دستگیر برحق عاشق معبود
مطلق شمع انجمن اسرار پروانه روی دلدار مستغرق صدای
کن فیکون کاشف اسرار و الله یعلم و انتم لا تعلمون شهسوار
میدان عشقبازی تند خرام بادیه جان گذاری کاسر اصنام
غیر و غیریت ناصب خیام وحدت و وحدانیت مرکز دایرهٔ
پرکار وجود و شهود مطلع تجلیات انوار و شهود زیب چهار بالش

ملازمی صدر نشین محفل مشاهدات غیبی طایر هوای لامکانی

سایر عمای تجلی ذبیح خنجر رضا و تسلیم صریع سکین من الی الله

بقلب سلیم فرشته در صورت انسان عین نور ذات رحمان شمشیر

کلیمه محویت و فنا غضنفر بادیه لا احصی شناور ترک سیر ایمن

رانی ایمن از زحمت لن ترانی دلش مصبوغ بصبغة الله روحش

مصروف فثم وجه الله محو جذبات جلال ربوده لمعات جمال غواص

بحر معانی [illegible] ما اعظم شانی مدرس زبر عشق و عرفان

محدث حقایق وجد و وجدان قبله طالبان بفضل و شهود فارغ

از قید تشبیه و تنزیه ساقی خمخانه اسرار سرشار باده لی خمار غزال

صحرای الوهیت شهباز هوای هویت سر حلقه جرعه کشان

کاس وصال جام دلش از باده عشق لبریز و بالامال مرد میدان

جاهدوا فی سبیل الله قاتل غیر الله بصمصام لا اله الا الله توکلش

بآفتاب [illegible] ناظر جلوه مطلق [illegible] شانه خدنگ عشق

نیرنگ ربوده لمعات مطلق از نیرنگ [illegible]

مستجمع کمالات انسانی منظور [illegible] قصیده [illegible]

(1)

رهنمائی کاشف عطایای اطلاق و تعین ملقب بسمی بداست

حق الیقین خم نشین مصطبه اشراق سبوکش خم خانه حسن

اخلاق قائل کلمه الحق بیباک هستی مطلق خوشترین نقش

نگارستان بهشت ببین ثمره آورده آدم از بهشت مورد خطاب

من یؤتی الحکمت فارس مضمار طریقت و شریعت دانا

رموز کاف و نون آشنای عبد المحض تجرد و شیون عارف

معارف وحدت وجود عالم معالم بطون و شهود پرده کشای

عرایس مدارک و تنزیل مفسر معانی کتاب و سنت بلا تقریب

و تاویل احتیاط طبق مستحب را واجب شمرده و اتقا لیشمر کرده

بمعصیت گمان برده واقف غیب المضمر بر حق بینان افتخار کاملان

مسلمین چراغ افروز بزم توحید مصباح شبستان

تجرید چهره پرداز عرایس حق الیقین صورت طراز معانی

اطلاق و تعین پرده انداز صور مطالب جمیل لقا کشای

مخدرات برهان و دلیل نخلبند بستان حقیقت شهسوار

عرصه معرفت آینه دار نقوش ... شمایل ... ...

وفارغ از محنت این و آن گردیده و دامن
همت از لذائذ عالم برچیده و غنچه وار
خود را در خود کشیده و در سایه رحمت رب
العالمین آرمیده بموجب استماع سرود
حلال که موجب ازدیاد حال و نتیجه حصول کمال است
به ملاحظه می نمایند بنا بر آن بیشتر عوام و بعضی
خواص را با وصف ارادت و عقیدت ظاهر
سوء ظن پیدا میشود و آثار بدگمانی هویدا
چنانچه روزی فاضلی در محفل فیض
منزل تحقیق مسئله غنا متوجه گردیده
صدر المناظره چهار دعوی بگذارش
رسانیده اول اینکه بر حرمت غنای مطلق اجماع
مجتهدین اربعه است دوم اینکه احادیث
اباحت سماع که در بخاری و مسلم
وغیره کتب صحاح مرویست نزد فقها

معتبر نیست سیوم اینکه روایات اباحت غنا و دف و رباب
و عود و غیره مزامیر که علمای شافعیه نوشته اند قابل اعتماد
نیست و بمقابله قول امام ابوحنیفه حدیثی یا قول مجتهدے
اعتبار را نشاید چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابوطالب مکی
وغیره که علماء فرقه صوفیه اند قول ایشان لائق استناد نیست
چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط پیموده چهار
دعوی مذکوره خلاف جمهور علما و مخالف شریعت بیضا نموده
بنابرآن از حضرت مولانا دام ظلهم و برکاتهم این کمترین خدام
بشرف ارشاد و الابراء تالیف رساله در تحقیق مسئله سماع
بروفق اصول و فروع که جمهور علما بر خلاف آن نباشند
مشرف گشته [illegible] بیگانگی ولی النعمتی حسب الحکم
مطاع واجب الاتباع و امتثال و لازم الانقیاد تحریر این
رساله ذخیره اندوز سعادت گردیده اثرا بر مقدمه و ابواب ثلثه
و خاتمه ترتیب ساخته بازالة القناع عن وجوه السماع
موسوم و به نغمهٔ عشاق ملقب گردانید مقدمه مشتمل

و احکام هر یک در تحلیل یا تحریم **فصل چهارم** در ابطال
دعوی چهارم مدعی(ان) بر اینکه بر قول علمای صوفیه اعتمادی نیست

باب ثالث در جواب آیات و احادیث و روایات فقهیه
که علمای محرمین ازان بر حرمت غنای مطلق تمسک میکنند
و بکفر مباشر آن مینمایند و افراط و تفریط نموده در حق
و باطل خلط میسازند و آن مشتمل است بر دو ضابطه در اصول
حدیث و اصول فقه و هدایات چند **هدایه اولی**
در ذکر آیاتی که ازان اهل تحریم حرمت غنا استنباط
می کنند و جواب آن **هدایه ثانیه** در ذکر احادیث
موضوعه که دال بر تحریم غنا هستند و بیان موضوعیت
آن از روی کتب معتبره **هدایه ثالثه** در ذکر احادیثی
که در کتب صحاح هرگز یافته نمیشوند مگر در کتابهای مروی اند
که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در بعضی رواة آن
حفاظ حدیث طعن کرده اند **هدایه رابعه** در ذکر
احادیثی که اهل تحریم تعصباً اختراع و افترا کرده و مشهور نموده اند

ونشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود هدایه
خامسه در ذکر احادیثی که در تحریم غنای مقترن بمنکرات
در کتب صحاح یافته میشود مگر منکرین تقیید تحریم آنرا دلیل
حرمت غنای مطلق می پندارند خاتمه در آثار و فواید
سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکرهای
اربعه تذکره اولی در آثار و فواید سماع که موجب وجد
و رقص و طرب سامع میگردد تذکره ثانیه در احادیث
و اقاویل علما که در باب وجد و طرب وارد گشته
تذکره ثالثه در شرایط سماع و اسباب محرمه آن که اهل
شریعت بدان تصریح نموده اند تذکره رابعه در آداب
سماع که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و هذا اوان
الشروع فی المقصود ای مستمعان خموش باشید اماده
شد خروش باشید مثنوی می سرایم نغمه عشاق را باز
آرم همه آفاق را مدتی جان و دل خود سوختم تا که من این
نغمه را آموختم لیک پنهان داشتم این راز را چونکه وقتش

از خوش آوازی های آل داود علیه السلام از این همه احادیث
معلوم میشود که مطلق تغنی در شرع محمود و مرغوب است
بلکه ادای قرآن بدان مطلوب هست و در بعضی احادیث
وارد شده که قرآن را بطور غنا خواندن جائز نیست حتی که
تصریح نموده اند که اگر تالی قرآن قصداً با لحان موسیقیه
ادا نماید آثم و بزه گار میگردد و عمل و اعتقاد بهر دو
حدیث متعارض و متناقض که دال بر مدح و ذم غنا
هستند غیر ممکن پس بنا بر توفیق بین الاحادیث تحقیق
این معنی مقدم افتاد که غنای محمود کیست و مذموم چیست تا بیان
تجوید قرائت و ترجیع که در غیر کلام مجید مستعمل است فرق
بین هر دو آید باین ضرورت نقل کلام صاحب مدارج النبوة
که درین خصوص است اینجا واجب افتاد و آن اینست اختلاف کرده اند
علمای در مسئله تغنی بالقرآن بعضی مطلقا جائز داشته اند تغنی را که
لازم آید افراط در مد و اشباع حرکات و مانند آن و اگرچه
ادا نمی موسیقی باشد و بعضی مطلقا منع کنند و چون که

٩
نقل کلام صاحب
در فرق غنا

حرکز دایرۀ انصاف است آنست که تطریب وتغنی بر دو وجه
است یکی آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت وسماحت کند بدان بی تکلف
تمرین وتعلیم بلکه چون گذاشته شود با طبعش بیارد آن تطریب
وتلحین را واین جایز است اگرچه بیارد بر زیادت تزئین و
تحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من میدانستم
که تو می‌شنوی زیادت میکردم تزئین وتحسین آنکسیکه
هیجان میکند او را طرب وحنت وشوق مالک نمیشود
نفس خود را وصبر نمی‌تواند کرد از تطریب وتحزین و
ترتیل صوت در قرائت پس وی مطبوعست نه تطبیع و
تکلف است نه متکلف واینست مراد بصوت عرب ولحن
عرب واین قسم از تغنی است که میکردند آنرا صحابه ومیشنیدند
آنرا واین تغنی محمود است که متاثر میگردد بدان تالی وسامع
ووجه ثانی آنکه صناعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در
طبایع سماحت بدآن وحاصل نمیشود مگر بتکلف وتصنع و
تمرن چنانکه آموخته میشود بانواع الحان موسیقیه بسط

ومرکبه بر ایقاعات مخصوصه و اوزان مخترعه که حاصل نمیشود
مگر بتعلم و تکلف روا نیست که مکروه داشتند آنرا سلف و انکار
کردند قراءت با نوجه دیگر کسیکه علم است او را باحوال سلف
میداند قطعاً که ایشان مبرا اند از الحان موسیقی که تکلف
کرده میشود بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه معدوده محدوده
و ایشان پرهیزگارتر اند که بخوانند قران را باین طریق و
تجویز کنند آنرا بلکه میخواندند به تحزین و تطریب و تحسین
صوت و این امریست مرکوز در طبایع و نهی نکرده است از آن
شارع بلکه ارشاد کرده است بآن و خوانده است مردم را
بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن
و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند به قران ذکره اکله
فی المواهب اللدنیه انتهی **افاده ثالث** در اینکه مشروعیت
سماع از زمان انبیاء سابقین تا عهد خاتم النبیین علیه و علیهم السلام
تعیین شده آمده است چنانچه اخبار بدان در کتب سلف و خلف
مسطور است از اجله علمای حنفیه متقدمین مخدوم علی ابن عثمان العراقی

۹
افاده ثالث در اینکه مشروعیت سماع از زمان حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام است

در کشف المحجوب و از متاخرین شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوت
انچه درین خصوص نوشته اند مشتی نمونه خرواری نقل کرده میاید
تا ناواقفین را انتباهی فزاید صاحب کشف المحجوب درباب سماع می
مینویسد بدانکه سماع را اندر طبایع حکمهای مختلف است چنانکه
ارادت اندر دلها که مختلف است و ستم باشد که کسی آنرا بر یک
حکم قطع کند و جمله مستمعان بر دو گروه اند یکی معنی شنوند و دیگر
انکه صوت شنوند و اندرین هر دو اصل فواید است و آفات از
انچه از شنیدن اصوات غلیان آن معنی باشد که اندر مردم
مرکب بود اگر حق حق بود و اگر باطل باطل کسی را که مایه طبع فساد
بود انچه بشنود همه فساد باشد و جملگی این معنی اندر حکایت
داود علیه السلام بیاید که چون حق تعالی او را خلیفه خود کرد
او را صوتی خوش داد و حلق او را مزامیر گردانید و کوهها را
مساعد وی گردانید تا حدیکه وحوش و طیور از کوه و دشت به سماع
آواز وی بیامدندی و آب از رفتن بایستادی و مرغان
از هوا می افتادندی و اندر آثار است که یکماه آن خلق اندر آن صحرا

پس می مردند طایفه از شنوندگان پس از ان شروع میکرد داود
در نوحه کردن بر گنه کاران پس می مردند طایفه از ایشان پس
چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت میگفت مر او را سلیمان
یا نبی الله سخت شد موت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان
بر روی می افتاد داود بیهوش میگشت و بر داشته میشد بر سریر
و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر کرا
خویشی و دوستی بود با مرده بجوید او را و بیرون ارد پس
می آوردند زنان سریرها را و می ایستادند بر شوهران و پسران
و برادران خود بر میداشتند و می بردند بشهر و چون بهوش
می آمد داود در روز دوم میپرسید از سلیمان و میگفت چه کردند
ای سلیمان عباد بنی اسرائیل پس میگفت مرد یا نبی الله
فلان و فلان و میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد
د نوحه میکرد داود و میگفت آیا خشم میگیری تو خدایا بر داود
که نمرد همراه آنها که مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود داب
داود همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد در این حال تا آنکه

خواست خدای عز و جل انتهی و نیز در همین معجزه حسن صوت خداوند
سبحانه امتنانا میفرماید ولقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی
و در تفسیر سبحان الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه همچنین در تفسیر و اذا
سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من
الحق مفسرین تصریح نموده اند که مراد سماع است سماع قرآن
باشد یا ذکر از مواعظ و حکم چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره در عوارف میگوید که این سماع است که متفق علیه
است حقانیت او و مخالف نیست در آن دو کس از اهل ایمان
و این سماع مستجلب رحمت است از پروردگار کریم انتهی پس
معلوم شد که اباحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست و نیست
اختلاف مگر در تغنی و در صدد معنی لغوی و اصطلاحی غنا و تغنی
گذشت و باجتماع لغت و اصطلاح عقلا غنا از چهار صورت
بیرون نیست یکی ترنم و تکلم شخصی بکلام موزون و الحان طرب
افزون برای تنشیط خاطر خودش دوم سرائیدن او
برای استماع دیگری بدون آنکه آنرا پیشه کرده اند

حصر عقلی قسمهای غنا و نمودن اختلاف و نکته تغنی که آنرا پیشه کرده اند

... قسم سوم سرائیدن او برای شنوانیدن
غیر ... برای کسب و حرفت و طمع اخذ اجرت چهارم شنیدن
... و کلام موزون و صدای طرب انگیز از انسان
باشد یا از حیوان یا خواه از آلات غنا از هر جنس که باشد
... از قول ... مذکوره جمیع اقسام مسطوره مفهوم
میگردد و بیان حکم شرعی هر یک قسم در باب دوم معلوم
خواهد شد ان شاء الله تعالی هر چند بیان امور متعلقه بباید
باقی اند که تاخیر آن از مقدمه موجب تشویش در فهم ...
احادیث و روایات که در دلایل اباحت منقول میگردد
خواهد شد مگر اینجا که مقدمه طول میکشید و اصل مقصد که
بیان اباحت سماع است بعید میگردید لهذا آنچنان امور را
... مستند الاولی که برای ابطال تحریم در باب سوم
می آید ذکر کرده خواهد شد بحول قوته باب اول

... در اثبات ... مشتمل ... فصل اول در بیان ...
شنیدن سماع آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سماع صحابه کرام رضوان الله

علیه السلام ... اگرچه احادیث درین باب بطریق مختلفه بسیار مروی اند
لیکن ما اکتفا میکنیم درین باب بر احادیث صحیحه که در کتب صحاح یافته
میشود و آن دوازده حدیث اند درین باب تسهیل فهم خاص و عام
معه ترجمه ذکر کرده میاید **الاول** عن انس بن مالک رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم مر ببعض ازقة المدینة مروی است از انس
مالک رضی که بدرستیکه حضرت صلی الله علیه وسلم گذشتند
بکوچهای مدینه فاذا هو بجوار یضربن بدفهن پس ناگاه رسید
بدختران که میزدند دف را ویتغنین ویقلن و سرود میکردند
ومیگفتند نحن جوار من بنی النجار یا حبذا محمد من جار هستیم دختران از بنی النجار
که قبیله ایست معروف از انصار و مادر عبد المطلب بن هاشم
جد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن قبیله بود وای خوشا
حال محمد را صلی الله علیه وسلم از جهت همسایه فقال النبی
صلی الله علیه وسلم الله یعلم انی لاحبکن پس گفت نبی صلعم که خدا میداند
خوب میداند که من دوست میدارم شما را اخرجه ابن ماجه
و روایت کرد این حدیث را ابن ماجه قزوینی که محدثیست معروف.

بسماع که بدان می پرداختی مشغول باشی در این مضمون
که مناسب حال پیغمبران نیست از آن احتراز نمای چه ادعای
علم غیب خاصه خدا است و حدیث مذکور مسطور نیز صریحاً
دلالت بر حلیت غنا میکند اخرجه البخاری فی کتاب النکاح
الثالث عن عائشه رضی الله عنها انها زفت امرأة الی رجل من الانصار
فقال النبی صلعم یا عائشه ما کان معکم لهو فان الانصار یعجبهم اللهو ؛
مرویست از عائشه صدیقه رض که بعروسی فرستاد زنی را
بسوی مردی از انصار پس فرمود رسول الله صلی الله علیه
وسلم ای عائشه نبود با شما کسیکه باشد با وی لهو زیرا که انصار
را خوش می آرد قسم لهو که عبارت از غناست ازین حدیث
معلوم میشود که اطلاق لهو بر غنا درست صحیح است **الرابع**
عن ابن عباس قال انکحت عائشه قرابة لها من الانصار فجاء رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال اهدیتم الفتاة قالوا نعم ؛ نکاح کرد و داد
عائشه زنی را از اهل قرابت خود که از انصار بود پس آمد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس فرمود فرستادید آن دختر را

یعنی نخواندند هیچ مردمان گفتند آری فقال اهدیتموها من یغنی قالت لا
فرستادید با او کسی را که تغنی کند عائشه گفت که نه قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان الانصار قوم فیهم غزل فلو بعثتم معها
من یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم فرمود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه انصار قومی اند که در ایشان
غزل بسیار است یعنی رغبت باشعار بطرب بسیار میدارند پس
کاش میفرستادید همراه آن عروس شخصی را که میگفت و ادا
میکرد این مضمون که بطریق تهنیت و مبارکبادی گفته میشد آمدیم
بشما آمدیم پس زنده دارد ما را خدا تعالی و زنده دارد شما را
اخرجه ابن ماجه فی کتاب النکاح الخامس عن عائشه رضی الله عنها
ان النبی صلعم قال ما فعلت فلانه یتیمه کانت عندها روایت است از
عائشه صدیقه رض بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
چه حال شد آن زن که یتیمه او در نزد عائشه پرورش مییافت
فقالت اهدیناها الی زوجها عائشه گفت که عروس ساخته فرستادیم
او را در خانه شوهر او قال فهل بعثتم معها بجاریه تضرب بالدف وتغنی

بلکه بنمودن عروس وده

که از عمل شیطان است مملوک نمود و دلها را خسته ام این حالت اگر در
حالت قرآن خواندن و ذکر و تسبیح کردن عارض شود هم ممنوع
است و در حدیث آمده است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه و نفثه
و همزه و تفسیر نفخ تکبر آمده است از امیر المومنین فاروق اعظم
رضی الله عنه ذکره البخاری و اگر این عمل اختیاری و دلالت بر جمعیت
غنا کند منافی صدر حدیث خواهد شد که سفید جلالت است فتفهم
ولا تکن من الغافلین رواه النسائی **السابع** عن بریده بن الحصیب الاسلمی
رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما رجع من بعض مغازیه جاءته
جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردک الله سالما
ان اضرب بین یدیک بالدف و اتغنی
از بریده بن الحصیب اسلمی رض روایت آمده که بدرستیکه سید خدا
صلی الله علیه وسلم هرگاه مراجعت فرمود از بعض مغازی
خود آمد پیش کنیزکی سیاه فام پس گفته ای پیغمبر خدا بدرستیکه
من نذر کرده بودم که اگر باز گرداند ترا خدا تندرست دف زنم
رو بروی تو و تغنی کنم فقال لها ان کنت نذرت فاضربی والا فلا.

ظلال عمر که بحدیث دیگر آمده بعضی مردم را خلجانی میشود به دو وجه یکی آنکه
تشبیه غیرت به شیطان مظنه حرمت غنا میگردد دوم آنکه عجب است
که شیطان از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خائف نگشته و از عمر
رضی الله عنه خوفناک شد سیوم آنکه درین منقبت افضلیت حضرت
عمر رض بر نبی صلی الله علیه وسلم لازم می آید و آن خلاف اجماع
امت است جواب خلجان مذکور آنست که جناب رسالت مآب
صلی الله علیه وسلم در ضمن تمدیح حضرت عمر رض خوف این جاریه
را بخوف شیطان از جناب فاروقی رض تشبیه داده است و این الفاظ
بر معصیت بودن غنا دلالت نمیکنند چه ضرور نیست که هر عمل شیطانی
معصیت باشد زیرا که بر بعضی انبیاء علیهم السلام اطلاق عمل
شیطانی در قرآن مجید آمده است چنانچه از آیه کریمه فوسوس لهما الشیطان
و کذا و ما انسانیه الا الشیطان و همچنین فوکزه موسی
فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان ظاهر است و غیر ممکن که
افعال انبیاء معصومین معصیت باشد پس معلوم که هر عمل شیطانی
معصیت نیست آری هر معصیت البته عمل شیطانی است و هر گناه

غنا با دف عمل شیطانی از قسم مباحات شد مجذوری لازم نیامد
واگر کسی گوید که معصیت نبودن غنا سبب ایمنی وجسارت معترض بود
تا باشد مخالفت او گویم که سبب تشدد واندیشه تنبیه چند امر دیگر بود
یکی اینکه در ابتدای اسلام هنگام تحریم خمر از معازف وملاهی
وغیره مذکرات خمر مطلقاً ممانعت شده بود حتی که از استعمال ظروف
خمر نیز وجناب عمر رضی الله عنه در اجرای حکم تحریم اهتمام بسیار
میفرمودند اگرچه بعد راسخ شدن حرمت خمر در ذهن مسلمین
رفع ممانعت اوانی وغیره مذکرات خمر از شارع گردیده بود
مگر جاریه حبشیه بزعم خود دف را منجمله معازف ممنوعه پنداشته
باندیشه سیاست مبالغه از جناب عمر رض مخفی کرده باشد
دوم آنکه ممکن است که جاریه مذکوره گمان برده باشد که ایفای
نذر بمجرد تفنن للعمل آمدن یا [illegible] صرف اوقات در آن شاید
خلاف مرضی حضرت عمر باشد لهذا از آمدن ایشان ساکت گردید
سیوم آنکه جناب عمر رضی الله عنه که منصب احتساب
میداشتند واشدهم فی امر الله عمر [illegible]

در انقضای آن در ابلاغ نمیکنند و در قطع صلوٰة قصوری نمیسازند
و ازین الزام نیاید که اذان افضل شود از نماز بالجمله آنست که
صحابهٔ کرام از حضرت عمر رض بسبب جلالت و مهابت ایشان
در اعلام بسیار ملاحظه میکردند و بعضی امور که مباح بودند
از عمل آن باز میماندند و نظیر تمام این قصه حدیثی است که صاحب
مشکوة در مناقب حضرت عمر رضی الله عنه آورده است عن سعد ابن ابی
وقاص ترجمه این است از سعد ابن ابی وقاص رض قال استاذن عمر
بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده نسوة من قریش یکلمنه ویستکثرنه
عالیة اصواتهن گفت راوی ما باذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه
بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه نزد آنحضرت زنان قریش
بودند کلام میکردند و از آن حضرت چیزی طلب میداشتند و در آن
افزونی میخواستند و در آن حال بلند میکردند آواز خود را یعنی
بحضور وی صلی الله علیه وسلم بی ادبانه و دلیرانه باواز بلند
گفتگو میکردند فلما استأذن عمر قمن فبادرن الحجاب پس هرگاه
طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه برخاستند آن زنان و شتابی کردند

فدخل عمر و رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحک پس داخل شد عمر رضه
و در آنحال آنحضرت تبسم میکردند فقال اضحک الله سنک یا رسول الله کرد عمر رضه
خندان دارد خدا دندان ترا یا رسول الله فقال رسول الله عجبت من هؤلاء
اللاتی کن عندی فلما سمعن صوتک ابتدرن الحجاب پس فرمود رسول
خدا تعجب آمد مرا ازین زنان که بودند نزد من یعنی بخانهٔ من بخاطر
پس هرگاه شنیدند آواز تو گریختند اندر حجاب اندرون خانه قال عمر
پس فرمود عمر رضه آن زنان را یا عدوات انفسهن اتهبننی ولا تهبن
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ای دشمنان جانهای خود آیا
می ترسید از من و نمی ترسید از رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقلن انت
افظ واغلظ پس گفتند که تو درشت مزاج و سخت طبع هستی یعنی در تو تندی بود
که از راه بی ادبی در آن اهمال رود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایه یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا فجا الا سلک فجا
غیر فجک بس کن ازین سخن ای پسر خطاب قسم بکسی که جان من بدست او است
دیدار نخورد ترا شیطان رونده راهی مگر رفت راهی که غیر راه تست یعنی
از راه تو دور شده میگریزد ... از ترس تو شیطان

ایمنی و این بس منقبت حضرت عمر رضی الله عنه است و شک نیست که حصول این
خوارق داخل در معجزه جناب نبوت پناه است که یکی از اتباع وی باین مرتبه
رسد و علی تقدیر التسلیم اگر فضل جزوی خلیفه ثانی بر خلفای دیگر
علی نبینا و علیهم السلام لازم آید فی الحقیقت عقیده اهل سنت نخواهد افتاد
چه مراد از افضلیت نزد ایشان افضل کلی بمعنی استحقاق اکثریت ثواب
است پس رفع شد شبهه و وجوه خلجان فذلک ما قلنا الافضل بین المتقین

الثامن قالت عائشة رضی الله عنها دخل علی ابو بکر رضی الله عنه
و عندی جاریتان من جواری الانصار گفت عائشه رضی الله عنها در آمد بر من
ابو بکر رضی الله عنه و نزد من دو دختر بودند از دختران انصار تغنیان بما تقاولت
به الانصار یوم بعاث می سرائیدند آنچه که گفتگو کرده بودند با ان
انصار روز بعاث و آن نام موضع است بیرون مدینه که قبل
از بعثت در آن جنگ عظیم مابین اوس و خزرج که از بطون انصار
اند واقع شده بود و آن اشعار از قبیل رجز بودند ولیستا
بمغنیتین و نبودند مغنیه که عادت و پیشه ایشان غنا باشد بلکه بطریق اظهار
سرور و فرح در ایام عید می سرائیدند قال ابو بکر رضی الله عنه

[illegible]

شبیه است از عرب عن محمد بن حاطب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
کرد پس نقل میکنند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم فصل ما بین الحلال و
الحرام الصوت والدف فی النکاح رواه الترمذی وابن ماجه والنسائی
فرق است در میان حلال که نکاح است و حرام که زنا است دف
زدن و آواز خوش در وقت نکاح یعنی شنوانیدن و شهره
کردن روایت کرده است این حدیث را ترمذی و ابن ماجه و نسائی
مقصود پس اینست که در نکاح اعلان شرط است و آن دو قسم
است یکی برای حاضرین و آن بشنیدن حاصل میشود و دیگر
برای غایبین و آن از ضرب دف و شنوانیدن حاصل میشود
هر چند که این اعلان بامری دیگر هم میشود لیکن چون مانوس
بمقتضای آن قوم شده بود لهذا بر آن اکتفا فرموده و حاجت
بذکر چیزهای دیگر نشد العاشر عن عائشة رضی الله عنها
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلنوا النکاح واجعلوه فی المساجد
واضربوا علیه بالدفوف [illegible] وفی روایة بالغربال [illegible]
[illegible]

که هر دو صحابی بودند در شادی و در آنجا دختران غنا میکردند

پس گفتم آنها را که ای یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اهل
بدر کرده میشود غنا بحضور شما پس گفتند هر دو صحابی اگر میخواهی
بنشین و بشنو همراه ما و اگر نمی خواهی پس برو بدرستیکه
بتحقیق رخصت داده شده است برای ما در لهو در شادی
روایت کرده است از نسائی این حدیث دلالت دارد بر اینکه
بعد زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه بر اباحت غنا
در وقت سرور باستمرار و استقرار داشتند و نیز معلوم میشود
این که هر لهو حرام نیست بلکه اطلاق لهو بر فعل مباح نیز می آید
فافهم و لا تغفل **الثانی عشر** روی الحافظ محمد بن طاهر
فی کتاب صفوة التصوف بسنده الی عبد الله بن ابی ملیکة عن عائشة رضی الله عنها انه کانت
عند النبی صلی الله علیه وسلم امرأة تغنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالقت الدف
و قامت فدخل عمر والنبی صلی الله علیه وسلم یضحک فقال بابی انت و امی یا
رسول الله فذکر له الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع ما کان یسمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فسمع و احتج ابن طاهر بهذا علی الجواز و قال ...

بكار ابن عبد الله تكلمت لشيبته والرقة على ابن شيبين لكن احتملوه حديثه فيه
انتهى كلامه قال الشيخ الامام العالم العامل المتقن كمال الدين ابي الفضل
جعفر ابن ثعلب الادفوي الشافعي رحمه الله
عليه في الامتاع بعد ذكر حديث المذكور
والكلام في بكار غير قادح فيه وقد ذكره
ابن حبان في كتاب الثقات وقال
ابن الجوزي لا نعلم قدحا فيه ورواه
الخطيب من رواية عبد الرزاق
عن بكار وجعل الضعف فيه من راوي
اخر ليس في طريق ابن طاهر
ورواه الحافظ العالم الثقة محمد بن
اسحق الفاكهي في تاريخ مكة من غير طريق الخطيب
ومن غير طريق ابن طاهر فقال
حدثنا ابو يحيى عن ابي ميسرة ثنا محمد ابن حبيب ثنا
عبد الجبار ابن الورد سمعت ابن ابي مليكة

تقول قالت شبالیث الی

اخر الحدیث قضی

هذا الطریق عبد الجبار الورد

بدل بکار ثقة انتهی قضیه قصه

حدیث هشتم که روایت میکند حافظ محمد ابن طاهر در کتاب

خود که صفوة التصوف است باسناد خود تا که مسلسل است تا عبد الله

ابن ابی ملیکه گفت عبد الله که بدرستیکه عائشه رضی الله عنها

حدیث کرده است او را که بتحقیق بود زنی نزد رسول خدا صلی الله

علیه وسلم که تغنی میکرد پس طلب اذن کرد عمر بن خطاب

رضی الله عنه پس باز داشت پیغمبر گوره دف را و برخاست

پس داخل شد عمر ابن خطاب رضی الله عنه در انحال که نبی

صلی الله علیه وسلم میکرد پس گفت عمر بن خطاب

قربانت شوم چه بود یا رسول الله چه چیز خنده آورده

تو را پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

پس گفت عمر [illegible] تا آنکه بشنوم آنچه شنیده ام

شنیده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنید همچنان فقط۔
احتجاج کرده است ابن طاہر باین حدیث بر جواز غنا با دف وگفته که
اگر در راویان آن بکار ابن عبد الله نبودی هر آئینه حکم میکردم به
صحت حدیث مذکور ولاحق میکردم آنرا باحادیثی که در صحیح
بخاری و در صحیح مسلم اند لیکن کلام کرده شده است در بکار
یعنی در بودن او موافق شرایط ملتزمه صحیحین گفتگو است لیکن
صاحب امتاع مظنه کلام مذکور رفع نموده میگوید که کلام در بکار غیر
قادح است در روی بسه وجه یکی آنکه ابن حبان او را در کتاب خود
منجمله ثقات ذکر کرده دوم اینکه ابن جوزی نیز گفته که نمیدانم قدحی
در بکار سوم اینکه خطیب همین حدیث را بروایت عبد الرزاق
از بکار نقل کرده و ضعف را درین حدیث بجهت راوی دیگر گفته
که او نیست در طریق ابن طاہر پس بکار نزد خطیب هم از ثقات
ثابت شد و قطع نظر از ثقاہت بکار فاکہی در تاریخ مکہ باسناد
صحیح همین حدیث را از عبد الجبار الورد بدل بکار روایت
کرده و عبد الجبار ثقه بالاتفاق پس در صحت حدیث

و وثوق اسنادش اشتباهی باقی نماند مخفی مباد که این حدیث
برهان قاطع است مر اوهام منکرین را و مبطل است حیله های
متعصبین را که مخصوص میگردانند اباحت سماع غنا با یام اعیاد
و تقریبات سرور و مباهات و اندیشه دیگر میکنند را از حضرت عمر رضی الله
عنه دلیل حرمت می پندارند وجه بطلان خیل مذکوره آنکه ازین
حدیث و از حدیث سابق ثابت گردید که حضرت عمر رضی الله عنه بار بار
اصرار بحضور النبی صلی الله علیه وسلم سماع غنا با دف که نموده
صدیق اکبر رضی الله عنه در حدیث ثامن معبر بمزامیر الشیطان
بود کرده اند و در آن وقت هیچ یک تقریب از اعیاد و ولیمه ختان
وغیره هست و طمعها نبود پس اگر دران مظنه حرمت
بودی چرا حضرت عمر بر شنیدن آن اصرار کرده اند
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود چی شنیدی و جناب
عمر رضی الله عنه را بر استماع فعل حرام اجازت کی داد
پس هر که سماع حضرت عمر را انکار میکند گویا تکذیب این
احادیث صحاح مینماید فویل یومئذ للمکذبین واگر

سماع در کتب فقهی منقول شده است پس ما را تقلید وی رضه
در حرمت می باید در احادیث نبوی هرچه باشد بآن کار نیست
برای رهنمائی این چنین منکرین و انکشاف پردهٔ غفلت ائمه
مقلد همچو مقلدین مختوم کردن این فصل بخصوص ثلثه
بشرح بسیط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام
ابو حنیفه و تلامذه وی و دیگر مجتهدین ثلاثه و اکثر ائمه دین
از صحابه و تابعین و تبع تابعین واجب افتاد تا از ان واضح گردد
که عمل امام ابی حنیفه رضی الله عنه برهمین احادیث بوده و وی
رحمة الله علیه خود سماع شنیده است و گاهی بر حرمت آن
نص صحیح از وی نیامده و آنچه از بعض کلام وی بعضی
فقها همچو صاحب بدایه بقیاس خود حرمت استنباط کرده اند
دیگر فقهای محققین تخطیه او نموده اند و بعضی آنرا بر غنای
مقترن بمنکرات که اتفاقاً حرام است حمل کرده اند نقل
اقوال و دلائل این تحریم و جواب شافی آن مشروحاً
در باب سیوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی اکنون مختوم کرده میشود

این فصل بخصوص ثلثہ سہ باکہ خاطر تحقیق طلب تعیین از طول کلام ملول نشود فصل اول قال الاحمد الغزالی الذی امام عصرہ ومقتدا زمانہ فی کتابہ بوارق الالماع فی تکفیر من یحرم السماع فان قال المنکر علی تقدیر صحت الاحادیث المنقولہ عن الصحابۃ انا نتابعہم فی جمیع الصور الا فی السماع قلنا ہذا لا یجدی نفعا لانہ حینئذ یکون حالہ مع الصحابہ کحال ابی لہب مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فانہ قال لہ صلی اللہ علیہ وسلم انا اومن بقولک یا محمد وعن تمیز قولک انا لا اومن فانا اصدقک فی ہذا فقال لہ ہذا لا ینفعک لان الایمان المعتبر ہو الایمان بجمیع ما اتی بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فکذلک حال من تابع بعض الصحابہ فی جمیع الاقوال الا فی السماع فانہ لا ینفعہ ولا یحصل لہ الاقتداء فان قال المنکر ان اباحنیفۃ والشیخ

او الثانية زاد شيئاً او نقص فانه لا يعتمد على ذلك خبراً
بخلاف الاحاديث النبوية فانه يشترط في صحة
رواية العدالة ومن اختار قولا لم يشترط
في صحة العدالة على ما اشترط فيه
ذلك كان سفيها اذ السفيه هو من لا يختار
الاصلح لدينه ودنياه والسفه من وصف
المنافقين حيث قال تعالى
في حقهم الا انهم هم السفهاء والمنافق
في الدرك الاسفل من النار
فيلزم من هذا ان من اختار
قولا مستقولا عن غير النبي
صلى الله عليه وسلم واعرض عنه
كان ماواه الدرك الاسفل من النار
فاذن يلزم لمن سمع السماع بقول
غير النبي صلى الله عليه وسلم

و ترک فعل النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
کان ماواہ الدرک الاسفل من النار انتہی کلامہ
رحمۃ اللہ علیہ وبرکاتہ و نیز از امام ابی حنیفہ علیہ الرحمۃ تصریح آمدہ
است کہ اگر قول ما مخالف حدیث صحیح باشد بر آن قول عمل
نباید کرد و موافق ہمان حدیث عمل باید نمود پس قول ایچنین
معاندین منکر احادیث از روی اصول و کلیات دین عموماً و
حسب قول امام اعظم رضی اللہ عنہ خصوصاً مردود و نامقبول
و مجہول و نامعقول است

فصل ثانی

ثبوت پیوست از
احادیث مذکورہ سماع غنا با دف و بلا دف از آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و قاعدہ اصول است کہ فعل نبی علیہ السلام
سوای زلات از چہار قسم بیرون نیست مباح و مستحب و واجب
و فرض و جمیع افعال نبی علیہ السلام مقتدی بہ است و ادنی منزلت افعال
او اباحت است چنانچہ صاحب منار الاصول می گوید افعال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم سوی الزلۃ اربعۃ اقسام مباح
و مستحب و واجب و فرض والصحیح عندنا ان ما علمنا

نخبة الفكر قدم صحيح البخاري على غيره من الكتب المصنفة في الحديث ثم صحيح مسلم لمشاركته للبخاري
في اتفاق العلماء على تلقي كتابيهما بالقبول واختلاف بعضهم في ايهما ارجح ثم يقدم في الارجحية من حيث الاصحية
ما وافق شرطهما لان المراد به رواتهما مع باقي شروط الصحيح ورواتهما قد حصل الاتفاق
على القول بتعديلهم بطريق اللزوم فهم مقدمون على غيرهم في رواياتهم
و شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمهٔ مشکاة میگوید چون مراتب
صحیح متفاوت است و صحاح بعضی اصح از بعضی است پس بدانکه
مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر
کتب مصنفه تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری
و بعضی مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور
میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت
وضع و ترتیب است و دانسته اند که هیچ کتابی در حدیث مثل
صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت دقایق اشارات
و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج از مبحث
صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان امور که مدار
صحت و قوت است هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست

وجود کمال عنایات که بر صحت صحیحین است در رجال وی بعضی توقف
کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری
است بر صحیح مسلم کما بیّنه فی موضعه والله اعلم انتهی اما منافات
با دعاوی شیخ اباحت نص صحیح است چنانکه حجة الاسلام امام
محمد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و حافظ
احادیث شیخ مجد الدین فیروزآبادی مصنف قاموس و صراط المستقیم
و ابو طالب مکی در قوت القلوب تصریح نموده اند که حدیثی صحیح
در تحریم غنا وارد نشده است و قدوة الفقهاء والمحدثین شیخ عبدالحق
دهلوی رحمه الله در مدارج النبوة بمقام ذکر غنا گفته اند که طریقه
محدثین است و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم
آن حدیث صحیح و نص صریح بلکه هر چه وارد شده است در این باب
از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآن که
تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزیکه دلالت میکند بر حرمت
غنا اما آنرا تاویلات و معانی دیگر هست که ذکر کرده اند غیر
ایشان از علما و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حلّ و

اباحت دلالت قول وی سبحانه واحل لکم الطیبات الخ ونیز که تفحص کنند
خواهد کرد خواهد دانست که درین سخن جمله علمای محققین از مجتهدین
ومقلدین اتفاق دارند انتهی اما مناقشه قادر بودن متاخرین
اباحت مثبته متقدمین را مدفوع است باینکه از مقررات اصول
است ان الوفاق السابق یرفع اثر الخلاف اللاحق
ولا یجوز المصدر المؤخر مخالفة الصدر الاول
وحدیث خیر القرون قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب
نیز موید اصول مذکوره است **وقال صاحب الهدایة**
ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابة
رضوان الله تعالی علیهم **وقال** ابو طالب المکی فی
قوت القلوب سمع الغناء صحابی وتابعی ولم یزل اهل الحجاز
یرخصون فیه فی افضل ایام السنة فی الایام التی
امر الله عباده فیها بالذکر **ونقل** شیخ تاج الدین الفزاری
وابن قتیبه اجماع اهل المدینه **ونقل**

الشیخ عیسی ابن عبد الرحیم المحقق فی کتابه ان الصحابه
والتابعین هم اهل الحل والعقد ولیس لمن بعدهم احداث
الشیء وهم اساطین الدین المعدلون علی لسان
الشارع وقد ثبت منهم السماع ولم ینقل
ان احدا انکر علیهم فی ذلک
الزمان فحل ذلک محل الاجماع انتهی

پس ساقط شد احتمال نسخ اباحت قبه متقدمین از جانب متاخرین
باقی ماند توهم این معنی که اکثر علمای متاخرین از فعل متقدمین اباحت
سماع فهمیدندی ترک آن قاطبةً اختیار نکردندی جواب این که توهم
مذکور بسبب عدم تتبع اخبار و آثار صحابه و تابعین و تبع تابعین
ناشی گردیده است والا نه اجماع متاخرین بر حرمت غنا ثابت است
و نه اتفاق ایشان بر ترک اما عدم ثبوت اجماع پس بسبب اینکه اجماع
در فن اصول عبارت است از اتفاق اهل حل و عقد در زمان
مخصوص یا از امت مصطفویه بر امر شرعی و بر اتفاق نمودند که
اباحت یا حرمت چیزی نمایند و غنا از آن قسم نیست که گاهی

در زمان واحد یا ازمنه متقاربه بر حرمت آن اتفاق اہل حل و عقد شده باشد ومن یدعی فعلیہ البیان و اگر کسی گوید که ازمنه متأخره جماعه کثیر است که بطرف حرمت غنا رفته و ترک آن گفته پس اتفاق علماء کثیرین ہم در معنی اجماع است گوییم که اتفاق جمعی کثیر بخلاف علی ما علیہ الجمہور مثبت اجماع نمیتوانند شد بل شرعاً احتجاج نشاید بروایات فقہیہ مرقومہ الذیل فی شرح الوقایة

فی ما اجتمع علیہ الجمہور لا یعتبر خلاف البعض فذکر فی اصول الفقہ ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع ہل ینعقد باتفاق اکثر المجتہدین او لا بد من اتفاق الکل وفی الہدایہ اختار ان اتفاق الاکثر کاف فقی مقابلة اتفاق الاکثر لا یعتبر خلاف الاقل وایضاً فی الہدایة ان المعتبر الاختلاف فی الصدور الاول ای الصحابة رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین سوال اگر کسی گوید که اکثر علمای حنفیہ بسوی حرمت غنا رفته اند نزد اہل سنت جماعه

مذہب حنفی است **جوابش** اینکہ اولاً اتفاق اکثر حنفیان بر حرمت

غیر مسلم است چنانچہ روایت سماع امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ

بتنصیص خود ش و اقوال اکثر علمای حنفیہ بر اباحت

در باب دوم میآید و علی تقدیر التسلیم عمل اہل سنت بمذہب

حنفی مقید نیست بل در مسئلہ خاص بر قول ہر امام کہ مطابق

حدیث و قران باشد عمل جایز است بر روایات مفصلہ ذیل

وفی خزانۃ المفتیین من باب آداب القاضی

اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی عن

مسئلۃ و سئل من واقعۃ و کانت المسئلۃ مختلفۃ

بین اصحابنا یاخذ اولاً بقول ابی حنیفہ

ثم بقول ابو یوسف ثم بقول محمد رحمہم اللہ ثم بقول

غیرہم من اصحاب ابی حنیفہ رح ثم باقاویل المشایخ بعدہم

واذا کان ابوحنیفۃ فی جانب و صاحباہ فی جانب

فالمفتی بالخیار ان شاء افتی بقول ابی حنیفہ وان شاء

افتی بقولہما انتہی **فی السراجیۃ**

۳۴ عمل اہل سنت بمذہب مخصوص نیست خاص عمل ہر امام جا

لا ینبغی لاحد ان یفتی الا ان یعرف اقاویل العلما

و یعلم من این قالوا و یعرف معاملات الناس

فان عرف اقاویل العلماء ولم یعرف مذاہبہم فان

سئیل عن مسئلۃ یعلم ان العلماء الذین ینتحل مذہبہم قد اتفقوا

علیہ فلا باس ان یقول ہذا جایز وہذا لا یجوز ویکون قولہ

علی سبیل الحکایۃ وان کانت المسئلۃ مختلفۃ فیہا فلا باس

ان یقول ہذا فی قول فلان جایز وفی قول

فلان لا یجوز ولیس لہ ان یختار فیجیب بقول

بعضہم مالم یعرف حجتہ عن ابی یوسف

وزفر وعافیۃ بن زید لا یحل لاحد ان

یفتی بقولنا مالم یعلم

من این قلنا

سوال اگر منکری بگوید کہ آنچہ از احادیث مذکورہ اباحت

... و سماع ثابت شد مخصوص بود بر آن ذات شریف

وی صلی اللہ علیہ وسلم پس کیا ... ہوا ...

جواب گوییم صرف فعل رسول صلعم برای امت دلیل اباحت است
تا وقتیکه از شارع حکم تخصیص صادر نشود چنانچه بعض احکام
مخصوصه ذکر کرده شد دیگر در حدیث صحیح آمده انه صلی الله علیه وسلم
نهی عن صوم الوصال ثم فعل فلما سالوه قال لست کاحدکم انی
ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی وعلی هذا القیاس هر حکم مخصوص برای
ذات صلعم در کلام الهی وارد شده تخصیص در آن مذکور هست
مثل قوله تعالی فتهجد به نافلة لک وامراة مومنة ان وهبت
نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المومنین
و اگر کسی گوید که پیغمبر از بعض آیات مثل ومن الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله الآیه حرمت غنا برای امت
دریافت کرده بود لیکن تصریح نهی نکرده و بر صحابه مخاطبین گذاشت
گوییم این تهمت کتمان حکم شرعی بر شارع است نعوذ بالله
منها بر انبیا حرام است که هر حکم شرعی صراحةً امت را
آگاه نکنند لقوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات
والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله

وانہم لا یعنون و بقوله سبحانه و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا
الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه انچنین مطلقه نسبت بشارع بلاریب
موجب کفر و ارتداد است نعوذ بالله منها و تفسیر آیه من یشتری
لهو الحدیث و دیگر آیات که ازان منکرین سماع حرمت غنا
فهمیده اند منع آن و ما علیه در باب ثالث خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اما عدم اتفاق متاخرین بر ترک سماع و نبودن اتفاق بر حرمت
غنای مطلق پس ثابت است از روایات مفصل فصل ثانی این باب

فصل ثانی

در نقل آثار و اخبار مثبته سماع صحابه و تابعین
و تبع تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین قال الماوردی فی
الحاوی و صاحب البیان انه کان لعثمان رضی الله عنه جاریتان
تغنیان له فاذا کان وقت السحر قال لهما امسکا و عبد الرحمان بن
عوف که از عشره مبشره و اجله صحابه رضی الله عنهم بود شنیده است
غنا را چنانکه روی ابوبکر بن ابی شیبه بسنده الی ابی سلمه بن عبد الرحمن
قال لقد ضرب لعبد الله الملوک بالدف و غنی علی راس عبد الرحمن
یعنی روایت کرده است ابوبکر بن ابی شیبه از ابی سلمه بن عبد الرحمن

که گفت الی ستگیرد به پسنیکه نواخت شبی مالک و هند را

می ستودند پسر عبد الرحمن و سعد ابن ابی وقاص و حمزه بن

عبد المطلب و عبد الله بن عمر و عبد الله بن جعفر طیار رضی الله

تعالی عنهم با وصف جلالت قدر و عظمت شان به ورع و تقوی

الی پایان شنیده اند غنا باوجد ملا عبد الله بن جعفر با عود

نیز کما قال عیسی بن عبد الرحیم المحقق فی کتابه الاصحاب

فمنهم سعد بن ابی وقاص و حمزه بن عبد المطلب و عبد الله بن

عمر و عبد الله بن جعفر طیار و غیرهم الا انهم لا یعملون و عبد الله

بن جعفر مع کبیر شانه وورعه و تقواه کان یصوغ الالحان

لجواریه و یسمعها منهن علی اوتار و کان امیر المؤمنین

اذ ذاک علی بن ابی طالب رضی الله عنه و لم ینقل الی

احد انکر علیه و کان رضی الله عنه [illegible]

لسماعه و هو شهود مستغنین عنه کما المنقول اثره یشکرون

کبیر الشان و کریما بنهایت الکرم و کان ابن عمر

اذا راه یقول السلام علیک

در خانهٔ وی رضی الله عنه بشنوانند او را و کفارت دهد از یمین خود
پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند
مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و عود میزدند برای او
و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و زده بیشد
بوی مثل در ورع می شنید غنا را و متلذذ میشد بسماع آن و همچنین
سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنیدند غنا را از کنیزکان
با جلالت و کبر سن و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است
بشنید از جاریه که تغنی میکرد و دف میزد و همچنین عبد الملک
بن جریج که از علماء و حفاظ و فقها و عبادست و اجماع است بر امامت
و جلالت وی می شنید غنا را و می دانست الحان را و ابراهیم
بن سعد مروی بود امام عصر خود در فقه و روایات و نمی شنوانید
طلبه را حدیث تا نمی شنوانید ایشانرا غنا و فتوی میداد به
مجلس رشید بتحلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک
پس گفت خبر داد مرا که در عهد وی بود در مدینه جمعی [illegible]
بود و عودها که تغنی میکردند و صحبت [illegible]

گرفته شده است تحریم مگر از مقتضای مذهب وی نه از نص قول
وی چنانکه ترغیب به ولیمه کرد در وی غنا بوده مانند آن حکایت
کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شده نزد ابو یوسف مسئله
غنا پس ذکر کرد قصه جار ابوحنیفه را و حکایت کرده
شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد مجلس
رشید را و می بود در وی غنا پس میشنید و میگریست
و پرسیده شد از مالک از سماع پس گفت دریافتم
اهل علم را در بلده خود که مستنکر نیستند آنرا و گفت
منکر نشود آنرا مگر عامی یا جاهل یا عراقی غلیظ الطبع و همچنین نقل
کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت
بها از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال
و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است
از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا
مگر فاسقان نه محمول است بر غنائی که مقترن
است بچیزی منکر جمعا بین القولین و الفضل و اما امام

شافعی گفته است قرآن که تحریم غنا هست
از نیست و تتبع کردم من جمیع آن از حدیثها ست و پیدا
پس ندیدم که در آن سخن تحریم وی و استاد
ابو منصور بغدادی گفته است که مذهب او اباحت
سماعست بقول و الحان چون بشنود مرد از مرد یا از
جاریه خود یا از امراة که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه
خود یا خانه بعضی اصدقای خود و بشنود آنرا میان
راه و معشر ان نگردد سماع بچیزی از
منکرات و ضایع نکند بسبب آن اوقات نماز را
و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از
یونس بن عبد الاعلی که شافعی استصحاب
کرد مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود
سرود تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت
شافعی آیا خوش کردی این را گفتم
نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا

تر احسن صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و
صحت حس است و ناخوش داشتن آن نشان اعوجاج طبع و
و انقصان حس و ازاینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت
و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا
چه فایده کردی چه در تاثیر نغمه در طبایع هیچکس را سخن نیست
که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقولست از شافعی
که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل گفته اند که تواند که مراد بمکروه
آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن باینمعنی آمده است
و غزالی گفته دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر
باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فائده نباشد
در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته که حمل کرده شود
چیزیکه وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ
بر غنای که مقترنست بفحش یا منکری پس تحریم از جهت عارض
باشد نه از جهت معنی که در ذات غنا است و بالجمله تحقیق صحیح
شده است از قول و فعل شافعی چیزی که صریح است در اباحت

نیست نص در تحریم و اما امام احمد ابن حنبل تصحیح شده است از وی
روایت که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح
است روایت است از ابو العباس فرغانی که وی میگفت شنیدم
صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست میداشتم
سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا پس وعده کردم
ابن جنازه را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا
دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن جنازه در
تغنی پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس برآمدم بالای
بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود غنا را و دامن
او زیر بغل اوست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند.
و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این
دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی و آنچه منقول است
از وی مخالف این محمول است بر غنای مذموم و مقترن بفحش و ملاهی
و منکر و روایت کرده شده است از احمد که وی شنید غنا
را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای

ایا نبودی تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت
بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی مسکر را
و حکایت کرده از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را
و راست میشد پشت او در سماع بعد از انکه منحنی شده بود
از کبر سن و بود وی رحمه الله علیه عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم
ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری
در فتاوی خود که سماع اگر باشد بشرایط خود و محل
خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این قول را
از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع و صاحب وی.
عبد العزیز و حکایت کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از
ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله
دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل
مقدسی و غیر وی از ظاهریه و ذکر کرد آنرا ابو محمد بن حزم
در مصنفات خود و مر او را رساله ایست درین باب و تصنیف
کرده این ظاهریه و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین برا

بران وثوق کرده باسانیدی که دارد نقل کرده است شیخ
تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی شیخ دمشق و مفتی آن
وابن قتیبه از اکثر اهل عراق و روایت کرده است ابن طاهر باسناد
خود که چون بینی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بدانکه
آن سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که
پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت
نمیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر
آنچه در اوصاف است و ذکر کرده است ابو العلی حنبلی که یوسف
بن یعقوب [illegible] ماجشون و برادران وی رخصت میکردند در
سماع و گفت یحیی بن معین که از اعاظم علمای حدیث است
که می آمدیم با یوسف ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در
خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر و ایشان
علمای ثقات از اهل حدیث اند که تخریج کرده اند در صحاح و گفته اند
عبد العزیز بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت
میکنند ائمه از وی و تخریج کرده اند از وی [illegible]

میسکردی در عود ونقل کرده است صاحب نهایه در شرح الهدایه
از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریم را از بعضی از ایشان اباحت
را وقتیکه تغنی کند تا استفاده کند بان نظم و قوافی را
و بگردد فصیح اللسان وگفته لا باس به و بعضی از حنفیه
گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود
لا باس به و باین اخذ کرده است شمس الائمه السرخسی و
استدلال کرده است بر آن بانکه بود انس ابن مالک رضی الله عنه
که میسکرد آنرا در خانه خود و میسکرد آنرا الطریق تلهی
گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقاً حمل میکند حدیث
انس را بر شنید اشعار مباحه و جزم کرده است صاحب بدایع
از حنفیه بچیزیکه ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است
بانکه سماع غنا نرم میگرداند دل را و صاحب ذخیره
از حنفیه نقل کرده است از بعضی حنیفه که لا باس به فی الاعراس
و بعضی گفته اند لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور
مباح و استشهاد کرده است آنرا از علمای متقدمین شیخ الاسلام

٠١٢٨٩

ابو محمد بن عبد السلام و صاحب شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است
صاحب امتاع که بتحقیق بوده اند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث و
معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ
ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان
در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً
فعلاً و ابو سعید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو الولید
حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که وی گفت
نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که
نمی خورند مگر نزد فاقه و نزد محاورت و مکالمت زیرا که تکلم نمیکنند
در مقامات صدیقین و انبیا و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان
می شنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از جماعه از علمای
صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکور اند در کتب قوم

فصل بدانکه صاحب امتاع ذکر کرده است در سماع سه
قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده دلایل هر
مذهب را و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه مدعای

نوشت و جواب داد از استدلالات و تمسکات حرمت و کراهت
نیست اطناب کرد در اثبات غنا به احادیث و اثبات کرد آنرا
بکتاب و سنت و اجماع و قیاس اما وجه قیاس آنکه چون
ثابت شد در سنت صحیحه جواز تغنی بقرآن پس در شعر
نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اثارت
می کند حزن و شوق و استجلاب بکا باید تشوع و تخشع را
و این در اشعاری که مشتمل اند بر طاعات و مباحات
چون زهد از دنیا و رغبت در آخرت و مشتمل بر محبت الهی
تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم نیز جایز باشد و بعضی بر حدی
و نصب و نشید اعراب و اقسام دیگر که جایز صحابه گفتند بالاتفاق
نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری
صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت سماع
غنا ثابت نگردد والا قیاس در مقابله نص
لازم آید و قائلان با حرمت می گویند که نص در دلالت

ورود دنیا فته است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب
حروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که
مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب
نمودن در آن مناسب طریقهٔ اختلاف نیست اگر یکی را
صلاح و فتنت در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
ورطهٔ خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود در آن بیند
و احتیاط و تقوی در آن اندیشد مبارک باد اما باید که زبان
قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان و افتادن
در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما
و فقها و عرفا در انجانب بکر قطع نظر از راجح و مرجوح
نگاه دارد و رشتهٔ انصاف رها نکند ه صحبت
عافیت گرچه خوش افتاد ای دل جانب عشق عزیز است
فرو مگذارش و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست
که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصاً انها ی
گروه الکه طریقه دیانت و تقیت باشند

ولکل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات و ترددو طائفه باید که رعایت
طریقه تمییز و تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در مواضع اشتباه
محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و بالله التوفیق و منه العصمة
و همین صاحب امتاع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که
معروف در مذاهب ائمه اربعه حرمت مزامیر است و با وجود آن از بعضی
علمای مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و امثال وی خلاف آنها
نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه
است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق
کرده در جلاجل دار و غیر آن و صواب اباحت او ست در نکاح
و در بعضی اعلان آن بدف مستحب داشته و در شبابه که بمعنی
نی است نیز اختلاف فقها ذکر کرده و یکی از مزامیر **عود** است
که آنرا بربط نیز گویند و تار نادر است که آنها را نیز هم
گویند در وی نیز اختلاف فقها ذکر کرده و گفته
که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن و شنیدن
آن حرام است و رفته اند طائفه از علما بجواز آن و حکایات

کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عبد الله
بن عمر بر عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه
را که میزد بعود پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله
بن عمر را آیا می‌بینی درین باسی گفت لا باس
بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبد الله
بن الزبیر و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت
و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجه بن زید که از فقهای
سبعه مدینه است و نقل کرده است استاد ابو منصور از سعید
و سعید بن المسیب و عطا بن ابی رباح و شعبی و عبد الله
بن ابی عتیق و اکثر فقهای مدینه و حکایت کرده است خلیلی از
عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود
و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت
کرده است از ابراهیم بن سعد که در آمد در شهر و گفت
[illegible]

قال لا بل عود المزمر پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که خواند دی عطا بن ابی رباح را پس در آمد و بودند در انجا قومی که میزدند عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطا را که در آمد باز ماندند ازان پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید آنچه میکردید این هست و نقدی کرده و صاحب امتاع همین عود را اصل ساخته مزامیر دیگر را ابر آن قیاس کرده و بالجمله وی درین باب از وسعت و صلاعت خالی نیست و اجماع آلات و مزامیر را نیز نقل کرده گفته اختلاف است از میان قائلین بتحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه بر آنند که صغیره است این چند کلمات از کتاب مذکور نقل کرده شد و العهدة علیه غرض از نقل حرا نیست که اگر احبا ما ازین طایفه چیزی ازان نقل کرده شود و مبالغه در تشدید و تجهیل و تشنیع و تفسیق و تضلیل نه نمایند

صاحب امتاع عود را اصل ساخته مزامیر دیگر را قیاس ساخته

وسیله تعصب و زلات قوم شیوهٔ خود سازند و عامه را بگذارند
که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم وعلمه
اتم و این ضعیف در این مسئله تکلم در این موضع متعدد کرده
است و در همه طریقه تفصیل و تردید و توسط نگاه داشته
با دلیل میلی بجانب حرمت یا کراهت و در این کتاب نقل
اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب
دیگر مشهور و متقرر شده است و در اذهان حاجت بنقل
ندارد و غیرت ما انست که گفته شد ه عیب می جمله چو گفتی
هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا
اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از
ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت تعنی در این رفت
غیر الا با فعل انکار و استبعاد بودی متوجه شد چنانکه از حکایات
و روایات که در این باب آمده است روشن میگردد و در رشحات آورده
است که ابن مسعود در زمان خود رضی الله عنه که او را بدعتی نیز میگویند

یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی وادی
بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند و سماع
غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را
بر وی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله
صلی الله علیه وسلم شما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه
وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز
بشنوی با ما بنشین و بشنو وگرنه برو اذن داده است
ما را پیغمبر خدا که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی
دران باتفاق مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر
که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک
موافق بود و با وی نوددد و تعجب مینمود زن معاویه
طبار را انکار کرد بر عبد الله و عیب گرفت
وی و گفت معاویه به حال او نیست تو چه معتقدی بوی روز
دیگر عبد الله بخانه معاویه آمد و نماز بسیار گذارده و تعبد
بسیار کرد معاویه با زنش گفت این را نگر که چه میکند

پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و منشأ اختلاف
آن بنماید که سرود و شنیدن وآلات و مزامیر زدن در زمان
قدیم کار و بار بی قیدان و لاابالیان و فاسقان و شراب
خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت
فرمود فرستاده شده ام و امر کرده شده ام که محو کنم و
بشکنم معازف را که نام آلات و مزامیر لاهی است و نهی کنم
از شرب خمر و زنا و در اصل نام غنا لهویست و ذکر وی
در باب لاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع
و ازاله این منکرات چون آن رسم و عادت نماند
مسلمانان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند
و از آن محظوظ گشتند بی ملابست بفسق و منکرات و مخالطت
با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت
فاسقان و نشان بیقیدیست و مشابهت بحال ایشان دارد
و خوف آنکه مبادا امری با نجانب کشد اجتناب نمودند
و تشنیع فرمودند و از شارع نیز آنکه با این ملاحظه تحذیری

دو فرقه آمدند وقومی منظر عادت قدیم که این صورت نشان
اهل فسق است منع ورسم احتیاط را گرفته ایستادند وجمعی
نظر بر تحقیقت حال انداختند که اگر ملابست
فسق ومنکرات است حرام واگر بخلاف است مباح
والله اعلم وعلمه احکم لیکن بعد از آن انتهی شد وکی
درمیان آمده هم ما [illegible] افراط کردند وهریکیان آنرا
مطلقاً منسوب بفسق وکفر وزندقه داشتند وهم همچنان برعکس
اینها آنرا طاعت صرف وعبادت محض گرفتند وتمامه
اوقات را مشمول آن ومشغول بدان ساختند
ومجمعها ومعرکها گرفتند وهر دو طایفه فرق میان اهل و
نااهل نکردند ورشته انصاف که بعضی ان بنصف [illegible]
ونصف [illegible] از دست دادند وطرائف است که حقیقت این [illegible]
هرچه نسبت نگاه نداشتند ویکی منشاء اختلاف آنست
که جمعی را [illegible] است وبقدر [illegible] در
بواطن افتاده اند جار [illegible] وقومی را خواند [illegible]

وعدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و شیخ ابن عربی
گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانیست که حرکت و اضطراب
کار اوست در روح انسانی منزه است از آنکه محل ورود
سعاتیست و سکون و اضمحلال و تاثی صفت اوست اما اینجا
کسی را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی
باشد اما اگر بواسطه جوازی و اتصالی که میان روح حیوانی
و روح انسانیست حال این سرایت بان کنند چه مانع است
و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که
بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و آنکه بنغمه تاثیر کند تاثیر قرآن
نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف
نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده
است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن هر دو حال
خارج از دایره امکانست مگر کسی را که شهود و کشف
مجرد ذات و صفت الٰهی باشد انتهی کلام الشیخ بلفظه باب ثانی
در روایات کتب معتبره فقه و اقوال ائمه دین که در اباحت

باب ثانی در روایات از ... [illegible]

غنا وضرب دف وطبل وغیرہ آلات مباحہ وارد گشتہ

فصل اول در ذکر روایات کتب اہل سنت فی شرح البزدوی المسمی بالنودی صنفہ ابو القاسم محمد ابن عبید اللہ الدمشقی

اعلم ان السماع الذی تختلف علماءنا فی حقہ وہو ما کان علی سبیل اللہو واللعب کما سمع الفساق وشاربی الخمر وتارک الصلوۃ فاما من یسمع الغناء وہو صالح ودائم الصلوۃ لا تارک الورد وقرارت القران فلہ حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمہم اللہ فی شرح الکافی المسمی بالمحمدی للمحمد ابن علی الشافعی واعلم ان المکروہ من السماع عند علمائنا رحمہم اللہ ما کان علی سبیل اللہو وارادۃ العصیان بان یجمع الفساق علی ذلک ویترکون الصلوۃ وقرارت القران اما من کان من اہل الصلوۃ واہل القران من جملۃ الصالحین فسماعہ حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمہم اللہ اذ لا یریدون بذلک السماع الا وجہ اللہ وحضورہ بذکر دون اللہ وخوف الآخرۃ ن ذلک محمود وغیر مذموم فی السید الخ السماع فی اوقات السرور

تاکید اللسرور وبیانہ مباح الکان ذلک السرور مباحاً
کالغناء فی ایام العید وفی العرس وفی وقت قدوم الغایب
ووقت الولیمہ والعقیقہ وعند ولادت الولد وعند ختانہ وعند
حفظ القرآن انتہی فی السیر الکبیر لامام محمد رحمہ اللہ
عن ابن مالک رضی اللہ عنہ انہ دخل علی اخیہ البراء ابن مالک
رحمہ اللہ علیہما وہو کان یتغنی وفعلہ بظاہرہ حجۃ ویقول انہ
للانسان ان یتغنی اذا کان لیسمع ویونس غیرہ ومن الناس
من یقول لاباس بہ فی الاعراس والولیمہ الاتری انہ
لاباس بضرب الدفوف فی الاعراس والولیمہ وان کان
ذلک نوع لہو وانما لم یکن بہ لاباس لان فی ذلک اظہار النکاح
واعلانہ وبہ امرنا صاحب الشرع حیث قال اعلنوا النکاح ولو بالدف
وکذلک التغنی فی البدایع الحنفیہ ایضاً ان المغنی اذا
جمع الناس علیہ یفسق بسماع صوتہ ردت شہادتہ وان کان
یفعل لدفع الوحشۃ عن نفسہ وعن غیرہ لم یسقط عدالتہ
لان ذلک مما یومر بہ ولانہ علل حرمتہ بمجاورت اللہو ومباشرۃ

منکرات الشرع لا ان ذاته حرام فان سماع صوت الحسن
مباح الاصل وانما حرم لعارض استماله اللهو والفحش
فاذا انتفی العارض بقی علی اصل الاباحة وفی البلاغ
ایضاً السماع جایز لانه یرق القلب وفی المحیط فی الفصل
الثامن عشر من کتاب الکراهیت والاستحسان وذکر محمد رحمه الله
فی السیر الکبیر عن انس بن مالک رضی الله عنه انه اذا دخل
علی اخیه البراء بن مالک رضی الله عنه وهو کان یتغنی قوله
وهو یتغنی بنظایره حجة لا باس الانسان ان یتغنی اذا کان
یسمع واو لنفس غیره ومن الناس من یقول لا باس
بضرب الدفوف فی الاعراس والولیمه وان کان ذلک
نوع لهو وانما لم یکن به لا باس لان فی ذلک اظهار النکاح
والاعلان وبه امر صاحب الشرع حیث قال اعلنوا النکاح
ولو بالدف وکذلک التغنی ومنهم من قال اذا کان تغنیه
لطرد الوحشة فی بیته ... اللسان لا باس به ومنهم من قال
اذا کان وحده فیتغنی لدفع الوحشة عن نفسه فلا باس

وبہ اخذ شمس الائمۃ السرخسی رحمہ اللہ علیہ وان الکروہ عند
ہذا القائل ما یکون علی سبیل اللہو لا فی حصول رقت قلوب
عباد الرغبۃ **وذکر فی الفتاوی الغیاثیۃ** سئل
ابو یوسف عن التغنی ہل یحرم قال یجوز وعند محمد رحمہ اللہ علیہ کذا
وفیہ ایضا قال ضرب الدف فی النکاح اعلانا وتشہیرا
سنۃ لقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعلنوا النکاح ولو
بالدف وعلیہ الفتوی **وذکر فی المنافع** انہ قال یجوز
استماع التغنی عن الزوجۃ والجاریۃ المملوکۃ **وفی در**
المختار شرح تنویر الابصار فی فصل الشہادۃ
من الغیاثیۃ اما التغنی لنفسہ لدفع الوحشۃ فلا باس عند العامۃ
وصححہ العینی وغیرہ قال ولو فیہ موعظۃ وحکمۃ فیجاز اتفاقا ومنہم
من اباحہ مطلقا ومنہم من کرہہ مطلقا انتہی **فی الفتاوی**
الزیلعی واختلفوا فی التغنی المجرد فمنہم من قال لا باس
بان یتغنی لیستفید بہ فہم القوافی والفصاحۃ ومنہم من قال
یجوز التغنی لدفع الوحشۃ اذا کان وحدہ ولا یکون علی

سبيل اللهو واليه مال السرخسي رحمة الله عليه **في**
الفتاوى الوجيز الكردري واعلم ان التغني
لاستماع الغير وايناسه حرفة حرام عند العامة ومنهم من جوزه
في العرس والوليمة وقيل اذا كان يتغنى ليستفيد به نظم القوافي
ويصير فصيح اللسان لا باس به اما التغني للاستماع فقيل لا يجوز
وبه اخذ شمس الائمة لما روي عن انه البراء رضي الله عنه
ذلك والكراهة محمل قوله ما يكون على سبيل اللهو ومن المشايخ
من قال كل ذلك يكره وبه اخذ شيخ الاسلام **وفي العتابي**
اللعب بالشطرنج والحمام وسماع الغناء والرقص وشعر الذي
ليس بهجو ولا تشبيب بامرأة معينة وسماع الدف ليس بحرام
لكن المواظبة عليها قد يسقط المروة **في الفتاوى**
البيان ان عثمان رضي الله عنه كانت عنده جاريتان
تغنيان فلما كان وقت السحر قال امسكا فهذا وقت الاستغفار
في الوسيط سماع الغناء وسماع الالات ان جاز بعذر لحن
جاز بلحون الا ان تتخذ عادة فيقدح في المروة **في الذخيرة**

من المحضرات في كتاب الشهادة التغني لاستماع الغير يكره
عند بعض المشايخ ومنهم من جوزه في العرس والوليمة ومنهم
من قال لا بأس في الاعياد **في التذكرة الحمدونية**
ان اباحنيفة وسفيان الثوري سئلا عن الغناء فقال ليس من
الكبائر ولا من الصغائر وحكى ابن قتيبة وغيره عن ابي حنيفة انه كان له
جار اسمه عمرو وكان كل ليلة يتغنى بشعر **شعر** اضاعوني واي
فتى اضاعوا ؛ ليوم كريهة وسداد ثغر الى آخر الابيات فلما
سجن جاره الذي اسمه عمرو في سجن الامير سبع فلبس عمامته
وتوجه الى الامير وتشفع له فلما خلصه الامير فخرج من الامام قال
الامام اضعناك يا فتى قال بل حفظتني فلما دخل بيته عزم ان لا
يتغنى حياء من الامام قال اصنع ما كنت تصنع وانسني بغنائك

في فتح القدير للامام ابن الهمام من باب
من لا تقبل شهادته ولا نائحة ولا مغنية بهذا اللفظ القدوري
فاطلق ثم قال بعد ذلك ولا من يغني للناس فورد انه تكرار لتعلم ذلك
مما ذكر من قوله مغنية والوجه ان اسم مغنية ومغني انما هو في العرف

٦٣
خلاصه وابنه فتح القدير كه فتاوى
معتبر از كتب حنفي است بيين كه حرمت
غنا هرجا كه آمده در حق مغني است كه اورا
پيشه گردانيده و بجهت مال بمردم ميرساند و در
حق سامعان غنا وبيه حرمت نيست
مگر بعارضی منکره

لمن كان الغناء حرفته التي يكتسب بها المال الا ترى اذا قيل ما حرفته
او ما صناعته يقال مغن كما يقال خياط حداد فاللفظ المذكور منها
يراد به ذلك غير انه خص المونث به ليوافق لفظ الحديث وهو قوله
صلى الله عليه وسلم لعن الله النائحات لعن الله المغنيات
ومعلوم ان ذلك لوصف التغني لا لوصف الانوثة ولا للتغني مع
الانوثة لان الحكم المرتب على المشتق انما يفيد ان صيغة الاشتقاق
هو العلة فقط لا مع زيادة اخرى نعم هو من المرأة اخش لرفع
صوتها وهو حرام ونصوا على ان التغني للهو او لجمع المال حرام
بلا خلاف ومثل هذه اللفظة النائحة صار اسما لما جعلت النياحة
كلفة بحيث كانه قال لا تقبل شهادة من اتخذ التغني صناعة
ليأكل بها ولم يكن ذلك صناعة وكذا علل في الكتاب بانه
يجمع الناس على ارتكاب كبيرة وفي النهاية ان الغناء في
حقهن مطلقا حرام لرفع صوتهن وهو حرام ولذا اطلق في
قوله مغنية وقيد في غناء الرجال بقوله يغني الناس ولا يخفى
ان قوله من يغني الناس لا يخص في غناء الرجال لان من

يطلق على المونث خاصة فضلا عن الرجال والنساء معاً وكون

مثلها وقفت بتذكر الضمير في قوله يعني بالياء من تحت لا يوجب

خصوصية بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضميرها مراعاة المعنى

ومراعاة اللفظ ومراعاة اللفظ اولى وان كان المعنى على التانيث

فكيف اذا كان المعنى اعم من المونث والمذكر فان قلت

تعليل المص بجمع الناس على كبيرة يقتضي ان التغني مطلقاً

حرام وان كان مفاده بالذات ان الاستماع كبيرة لانهم

انما يجتمعون على الاستماع بالذات الا ان يكون الاستماع

محرماً ليس الا بحرمة المسموع وليس كذلك فانه اذا تغنى

بحيث لا يسمع غيره بل لنفسه فيدفع عنه الوحشة لا يكره وقيل

لا يكره اذا فعله ليستفيد به نظم القوافي وليصير فصيح اللسان

ولا استماع الناس اذا كان في العرس والوليمة وان كان

فيه نوع اللهو بالنص في العرس فالجواب ان في التغني لا استماع

لنفسه لدفع الوحشة خلافاً بين المشايخ فمنهم من قال

لا يكره انما يكره ما كان على سبيل اللهو احتجاجاً بما روى

عن انس ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء
بن مالك وكان من زهاد الصحابة كان يتغنى وبه اخذ شمس الائمة
السرخسي ومن المشايخ من كره ذلك وبه اخذ شيخ الاسلام
ويحمل حديث البراء بن مالك انه كان ينشد الاشعار المباحة
التي فيها ذكر الحكم والمواعظ فان لفظ الغناء كما يطلق
على المعروف يطلق على غيره قال صلى الله
عليه وسلم من لم يتغن بالقرآن فليس منا وانشاد المباح
من الاشعار لا باس به ومن المباح ان يكون فيه صفة
مراة مرسلة بخلاف ما اذا كانت تعينها حيثية واذا كان كذلك
فجاز ان يكون المصنف قائلا بتعميم المنع كشيخ الاسلام الا انا
عرفنا من هذا ان التغني المحرم هو ما كان في اللفظ ما لا يحل كصفة
المراة المعينة الحسنة ووصف الخمر المهيج اليها والديريات
والحانات والهجو لمسلم او ذمي اذا اراد المتكلم هجاه
لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد او ليعلم فصاحته وبلاغته
في كتاب البيان سوى اصحابنا بين سماع الغناء

من الرجال والمراۃ وان صوت الحرۃ لیست بعورۃ کذا ہما

فی الفتاوی القواعد استفتی الامام عز الدین عن سماع صنع فی زماننا مع الالات فاجاب عنہ فقال انہ مباح ومن کان عندہ ہوی مباح کعشق زوجتہ وامتہ فسماعہ لاباس بہ نقلہ محمد جمال الصدیقی الحنفی رضی اللہ عنہ فی رسالتہ

۶۴
فتوی امام عز رضی اللہ عنہ غنا مع الات

وفیہ ایضاً ذکر الخطیب البغدادی انہ سئل رجال عن السماع فقال ادرکت اہل العلم ببلدنا لاینکرون الغناء ولایعتقدون ولاینکرہ الاجاہل بالسنۃ او عامی غلیظ الطبع **وفیہ ایضاً** کذا نقل الامام حجۃ الاسلام والاستاد ابو منصور والقفال مروزی عند وامام الامام الشافعی فقال حجۃ الاسلام لیس تحریم الغنا من مذہبہ بل مذہبہ اباحۃ السماع بالدف ولوکان فیہ جلاجل **وفیہ ایضاً** وامام الامام احمد ابن حنبل فقال ابو الوفا ابن عقیل فی کتاب المسمی بالفصول انہ سمع الغنا عن ابنہ صالح وکذا ذکرالحافظ محمد ابن علی من مقلدی مذہبہ کذا فی التذکرۃ المحمدیہ والاحیاء

چنانکه روایات اباحت غنا مندرج اند همچنان روایات حرمت
آن نیز مندرج پس دلایل حل وحرمت متساوی شدند و موافق
اصول در تساوی دلایل حل و حرمت مرجح است جواب تساوی
دلایل در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلایل حل که احادیث
صحاح قوی و راجح اند و دلایل حرمت از وان قیاسی مقتضبا
بالنص کتاب و سنت ضعیف و مرجوح است و در اینچنین صورت
اباحت را بر حرمت ترجیح می باشد فقد ذکر العالم الفقیہ المعتبر من فقہا
الحنفیہ ابن الہمام فی رسالہ استماع التمسک باقوی الدلایل
عند اختلاف المسایل ان یرجح روایۃ الحرمۃ علی روایۃ
الاباحۃ اذا کان دلیل الحرمۃ والاباحۃ متساویین اما اذا
ثبت الاباحۃ بالاحادیث الصحیحۃ والحرمۃ بالدلائل الضعیفۃ
فیجب اعتقاد الاباحۃ و یرجح الاباحۃ علی الحرمۃ الخ فافہم
نقلہ جمال محمد صدیقی المحدث تنبیہ مدعیان حرمت توہم
کنند که از روایت فتح القدیر وغیرہ که در صدر مرقوم
گردید بہ ثبوت رسید که تغنی برای لہو یا جمع مال حرام است

بلاخلاف پس استماع غنا از قوالان وغیره که صرف برای جمع
کردن مال میسر آید نیز حرام خواهد بود زیرا که مرجع اختلاف
حلت وحرمت یعنی حال معنی است یعنی مغنی را پیشه ووجه معاش
خود گردانیدن تحقیقی که میسر آید تا که چیزی بیشتر نگیرد یا مقرر
نکند و حق مغنی حرام است و بارتکاب ان یسقط العدالة ومردود الشهادة
میگردد فقط نه صوت او فی نفسه حرام است و نه استماع صوت او
دیگری را وانچه وی را بلاشرط اجرت بطور انعام وصله حاصل
گردد نیز حرام نیست ونظیر ان در شرع بسیار است مثلا حجامت
یعنی شاخ کشیدن فعلی است مسنون وحجامت مستحسن اما پیشه
ومعاش گردانیدن انرا واجرت آن خوردن حجام را
حرام است بالاتفاق کما روی صاحب المشکوة عن محیصة انه استاذن
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اجرت الحجام فنهاه فلم
یزل یستاذنه حتی قال اعلفه ناضحک واطعمه رقیقک رواه
مالک والترمذی وابوداود وابن ماجه لیکن در حق محتجم کننده
شاخ حرام است ونه دادن اجرت حجام وهمچنین حال مقری

> ٦٥ الغامر مصـ بلاشرط مـ نیست ومغنی که میسر ایدتا نکند و یا پیشه

ومؤذن و معلم قرآن است پس در شنیدن غنا از قوال وغیره و
دادن چیزی بانها بطور انعام وصله محذوری نیست وشبهه نیست
بموجب روایات مفصله ذیل **فی منیة المفتی** ان المطرب
اذا اخذ المال من غیر شرط فهو حلال **فی الذخیرة**
ان الذی یاخذه المغنی والقوال کره والفتوی علی ما قدمناه
من التفرقة بین الشرط وعدمه **فی الفتاوی قاضیخان**
الرجل اذا کان مطربا مغنیا ان اعطی بغیر شرط قالوا
یباح له ذلک **فی السراجیة** المطرب یاخذ المال
بغیر شرط کان حلالا لهذا فی باب الکسب من الکراهیة
وفیه ایضا المغنیة اذا قضت دینها من کسبها اجبر
الطالب علی الاخذ

فصل ثانی

در روایات اباحت غنا
از کتب امامیه هرچند از احادیث واخبار وآثار وروایات
فقهیه مذکوره اباحت سماع غنا آنچنان ثابت گردیده که احدی
را از علمای اهل سنت هیچ جای عذر وانکار باقی نیست
اما علی ما هو المشهور مظنه ضعفی باقیست که در مذهب شیعه

حرمت غنای مطلق متفق علیه بوده باشد لیکن عند التحقیق از کلام
محققین علمای امامیه چنان مستفاد میگردد که حقیقت حال
خلاف ما هو المشهور است اعنی در مذهب ایشان نیز در عیدین
و اعراس وغیره اوقات سرور مباح غنای مجرد از مزامیر
و ملاهی جایز است حتی که در قرآن و اذکار و مراثی اکثر باستحسان
و بعضی باستحباب آن قایل شده اند و از جمله مزامیر نیز
باباحت دف و طبل غزاة بعضی ایشان رفته اند و
غالباً ادای خطب و اذکار بر منابر در آهنگ موسیقی
و غنای صاف و صریح در مراثی و نواختن نوبت و دف
و دهل و تاس وغیره در مجالس عزای ائمه معصومین
علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام بنا بر همان اباحت تحقیق بوده
باشد و الا تجویز و ترویج امر حرام در اینچنین محافل حسنه خلاف
عقل و نقل است اندر اینحال مسئله غنا نزد امامیه نیز مختلف
فیهاست چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول فریقین تکفیر
ان فاسق و مستحل آن کافر نخواهد بود لهذا برای تصدیق

کلام مذکور عبارت تبصرہ کتاب تنویر المستبصرین که تالیف
مرزا امان بیگ مجتهد شیعی است و نقل احادیث و روایات
در بخصوص بقید نام کتب معتبرہ امامیه دران مندرج است
بجنسه درینمقام منقول میگردد و العهدة علی رواتهم
تبصره هرگاه دانستی که گریستن بر جناب سید الشهدا علیه
السلام ثواب عظیم دارد و نیز معلوم است حرمت غنا
فی الجمله بطریق اخبار مستفیضه بلکه متواتره و اجماع فرقه
حقه چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی و محمد ابن ادریس و جمال الملة
و الدین حسن ابن مطهر حلی و غیر ایشان تصریح بآن فرموده اند
بلکه حرمت غنا فی الجمله از ضروریات مذهب شیعه است
پس شیعان حضرت امیر ع را باید که ازان اجتناب
و دوری نمایند چه غنا مورث نفاق و شیعیان آنحضرت
بری اند ازان بواسطه آنکه آن صفت مخالفان است محمد ابن
بابویه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که فرمود غنا مورث

۶۷ نقل عبارت کتاب تنویر المستبصرین تالیف مرزا امان بیگ شیعی است

نفاق است ولیکن بدانکه گفته اند که حرمت آن در هر جا به ثبوت
نرسیده است مگر همانجا که جناب شارع بخصوص در انجا
منع فرموده باشند قایل و ازینجاست که غنا در چند جا مستثنی
است چنانچه انشاء الله تعالی ان مواضع مجملا مذکور خواهد شد
ولیکن چون غرض اهم درین رساله ذکر مراثی حضرات است
ازین جهت اولا بذکر آن می پردازم پس بدانکه چون اخبار
بخصوصها در حرمت مراثی حضرات ائمه عم در غنا در کتب
سند اوله یافته نمیشود ازین جهت قایل بجواز مرثیه کذائیه
میگوید که هرگاه مقصود از مراثی گریه باشد نه تلذذ که بعضی
حیله سازی مینمایند باید که مراثی حضرات عم در غنا هم
مستثنی باشد بچند وجه اما اولا پس بجهت آنکه اجماع بر حرمت
غنا مطلقا به ثبوت نمیرسد و حرمت آن در غیر ما نحن فیه
مقتضی حرمت غنا در ما نحن فیه نمی باشد بلکه کلام مقدس
اردبیلی رحمة الله در مجمع الفواید دلالت میکند بر انکه جواز
غنا در مراثی در زمان او بلکه در زمان مشایخ و استادان او

۶۱
اجماع بر حرمت
مطلقا به ثبوت
و حرمت آن
ما نحن فیه مقتضی
حرمت غنا در ما
فیه نمیباشد

گویا از جمله مما لا خلاف فیه بوده باشد قائل و قریب بآن است
کلام مولانا یوسف بن عیسی البحرانی در سنه السداد شرح ارشاد
و ایضا موید مطلوب است کلام مومن علیخان در مجالس اخبار
و ایضا معاضد مرام است کلام صاحب رساله صراط النجات
که انرا منسوب بکتاب مولانا محمد باقر مجلسی مینماید چنانچه
انشاء الله تعالی عبارات این بزرگواران مذکور خواهد شد وثانیاً
بواسطه عدم صحت اخبار در حرمت مطلق غنا با آنکه صریح
نیستند در حرام بودن غنا مطلقاً بلکه در اکثر اخبار تجویز
قران وا ذکار در غنا شده بلکه دلالت میکند بر استحباب
آن در قران بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت
و تحزین و ترجیع بلکه استحباب آن و ظاهر آنست که حزی
از اینها بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت
مستفاد میشود و هکذا فی الکفایة لا خلاف عندنا فی تحریم الغنا
فی الجمله و الاخبار الداله علیه متظافرة و صرح المحقق و جماعه
ممن تاخر بتحریم الغناء و لو کان فی القران لکن غیر واحد

من الاخبار يدل على جوازه بل استحبابه في القرآن بناءً على
دلالة الروايات على جواز حسن الصوت والتحزين والترجيع
في القرآن بل استحبابه والظاهر ان شيئاً منها لا يوجد فيه
الغناء على ما استفيد من كلام اهل اللغة وفصلناه في بعض رسائلنا
بالجمله ظاهر است که مطلق محمول بر مقيد مي باشد وهمچنين عام بر
خاص پس هرجا که حرمت غنا وارد شده است محمول باشد
بر صورتيکه در غير قرآن واذکار باشد ودر اينها فلا فتامل واما
آنچه در جمله از اخبار مذمت غنا در قرآن وارد شده پس مراد
از آن خواندن قرآن است بر سبيل لهو لعب بنحويکه فساق ميکردند
در غناي خود ومويد اين معني است حديث عبد الله بن سنان
ايضاً مذکور در اخبار الغنا است وظاهر است که مفرد معرف باللام
دلالت بر عموم نميکند بنا بر تصريح اهل لغت وعموم ان
مستنبط نميشود مگر جائيکه قرينه بر اراده خاص نباشد واراده
بعضي از افراد بدون تعيين منافي غرض افاده است ومهمل
سياق بيان وحكمت وترجيح بلا مرجح پس لابد وضرور شد

۶۹
آنچه در اخبار مذمت غنا
وارد شده مراد
خواندن قرآن است
لهو لعب است

که محمول بر استغراق و عموم باشد و بهالبیس کذلک زیرا که شایع
و ذایع در آن زمان غنا بر سبیل لهو و لعب بوده باینکه کنیزکان
و غیران غنا مینمودند در مجالس اهل فجور و عمل ملاهی و تکلم باطل
و شنوانیدن مردان پس حمل مفرد بر افراد که شایع در آن
زمان بود بعید نخواهد بود و ناصر این معنی است حدیث عبد الله
بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از علی ابن جعفر و بعضی از
اعلام فرموده اند که در زینت که ملحق باحادیث صحاح باشد
قال سالته عن الغناء فی الفطر و الاضحی قال لا باس ما لم یعص
حاصل مضمون اینکه از جناب امام موسی کاظم علیه السلام
سوال نمودند از غنا در عید فطر و اضحی و فرح و سرور
آنحضرت فرمودند که باکی نیست بآن ما دامیکه عصیان
بآن نکنند مولف گوید ممکن است که مراد از عدم فجور و فسق
و عمل ملاهی را امثال اینها آن باشد که غنا در اذکار و غیره باشد
که موجب یاد الهی است چنانچه مفاد بعضی احادیث دیگر است
فتامل و الاحترام خواهد بود و تتمه موید مدعا است

موسی کاظم
[illegible] جواز
[illegible]
[illegible] نباشد

قول امام جعفر علیه السلام اجر تزف العرائس

حدیث ابی بصیر از جناب جعفر صادق علیه السلام قال علیه السلام
اجر المغنیه التی تزف العرائس لیس به باس لیست بالتی یدخل
علیها الرجال چه این حدیث نیز دلالت میکند بر اینکه منشاء منع
از غنا دخول رجال است بر نساء و هم اشعاری دارد باینکه منشاء
منع در غنا بعضی از امور محرمه است که مقترن بآن میباشد یا اشیاء
محرمه مثل آلات وغیره و ایضاً اخبار داله بر منع غنا جمله از
اخبار اشعاری باین دارد که لهو باطل است و صدق لهو
در قران و دعوات و اذکار و اشعار بآواز پاکیزه غیر ظاهر
است پس منع آن من حیث الآلات باشد فتامل پس حرمت
در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار است بلکه افضل
است از انها و باین نحو جمع بین الاخبار میشود و الا طرح اخبار
لازم میاید و حمل بر تقیه دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار
مذمت غنا علی الظاهر کما فهمه بعض الاعلام بنحو متعارف
در زمان بنی امیه وارد شده و الا اخبار در مدح او نیز
وارد می شدند و نها لیس کذلک فثبت المطلوب فتامل

وایضاً موید مطلوب است حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت
چه اشعاری باین دارد که بدون غنا نمیخواند بواسطه اینکه حضرت
فرمودند بطوریکه میخوانی بخوان والا فرمودن چه فایده داشت
فتامل واگر ازین تنزل نمایم و بگوییم که حدیث مفید مدعا نیست
پس احادیث دیگر که در انها تجویز قران و اذکار در غنا شده
موید مطلوب باشد چنانچه از کلام رئیس المحدثین محمد ابن بابویه
در کتاب فقیه هم ظاهر میشود که غنا در قران و اذکار مضایقه
ندارد و غنا محرم همانست که در لهو و باطل باشد چنانچه فهمیده
است آنرا مولانا محمد تقی رحمة الله علیه در روضة المتقین و
والنسبی که ذکر نمودن مصایب حضرات از جمله اذکار مطلوبه
است بلکه بهتر از انها پس غنا در آن هم جایز باشد فتامل قال
محمد ابن بابویه فی الفقیه سال رجل علی بن الحسین ع عن شراء جاریه
لها صوت فقال ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنة قال
مولانا المجلسی فی الشرح ای تذکرک ان فی الجنة اصواتا حسنة
او تقرء القران والذکر و امثالها مما یذکر الله والجنة و یظهر من المصنف

ن بابویه کتاب
نا در قران
غنا الفه ندارد
رم همانست که
اطل باشد
در روضة المتقین

بذکور حدیث از
ن العابدین
اشد که خرید کنید
ریت است

ان مثال ہذہ لا یسمی غناءً و انما الغناء المحرم ما کان فی باطل و لیویدہ العرف انتہی کلامہ رفع فی الآخرۃ مقامہ و جناب مولانا خراسانی علیہ الرحمۃ در کفایہ بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی در مجمع البیان فرمودہ کہ این عبارت دلالت میکند کہ تحسین صوت و آواز در قرآن و تغنی در آن سنت باشد و خلاف این میان قدما معروف نباشد و کلام سید مرتضی در غرر و درر خالی از اشعار ری و اضحی باین ندارد انتہی الایها مخفی و مستتر نماند کہ از تفہیم جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب صدوق را چنان ظاہر میشود کہ اگر مد غنا در قرآن دا نکار باشد پس مضایقہ ندارد و غنا محرم ہمانست کہ در باطل و ہو یدا ہمعنی است عرف یعنی در عرف نمیگویند کسی را کہ قرآن در غنا میخواند کہ غنا میکند بلکہ میگوید کہ قرآن میخواند ہر چند در قرآن غنا نیست و ہمچنین است حال مراثی چنانچہ صاحب نہج السداد تصریح بآن نمودہ عنقریب کلام او انشاء اللہ تعالی مذکور خواہد شد سو آنکہ گوید مخفی نماند

که بهترین چیزهای که موجب یاد آخرت است و باعث بهشت
گریه امام مظلوم است روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضحه
دارد و بر اینکه مرثیه آنحضرت در غنا جایز است و ضرر ندارد
و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت مرثیه در غنا کند در کتب
اربعه مثل کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار
و غیر اینها از کتب اخبار است اولۀ مثل وافی و ثواب الاعمال
و عقاب الاعمال و خصال یافته نمیشود بلکه حدیث ثواب الاعمال
فی الجمله اشعار بجواز مرثیه در غنا دارد و هم چنین در جمله از
اخبار وارد شده است که قرآن را بلحن عرب بخوانید و ترک
کنید لحن اهل فسق و اهل کتابین را از انجمله است در کافی
در موثق از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر
صادق عم از حضرت رسول خدا و روایت حذیفه یمانی
از آنحضرت صلعم چنانچه شیخ طبرسی در مجمع البیان نقل نموده
است مخفی نیست که لحن عرب را اصوات الحان علی غنا
چنانچه اهل لغت بان تصریح نموده اند و از ین قبیل اخبار

دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضے از اینها ذکر شد و بعضے
از اینها خواهد آمد و علاوه بر آن مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمة
در شرح ارشاد میفرمایند که اگر اجماع در حرمت غنا نمیشود
پس جزم بحرمت آن نمیتوان کرد چه اخبار در حرام بودن
آن ضعیف اند مؤلف گوید ظاهرا درین شکی نیست که از اخبار
عموم حرمت غنا مفهوم میشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده
و همچنین در قرآن و ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق
غنا معلوم میشود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه کتب علما را دیده
آری متیقن از حرمت غنا آنست که بطرز اهل کبایر باشد و اما هرگاه
بطرز ایشان نباشد بلکه در قرآن و اذکار باشد و همچنین در چیزها
که موجب یاد آخرت باشد پس حرمت آن مقطوع به نیست
چه درین باب نیز احادیث معتبره و قویه وارد شده اند
و صدق لهو و باطل بر قرآن نیست و از اکثر اخبار در حسن
صوت و تحزین بسیار وارد شده اند و ظاهر آنست که اینها
بدون غنا یافته نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود

۷۵
از اخبار عموم
مفهوم میشود
در حدی تجویز
و همچنین
از اجماع
غنا معلوم

پس جمع بهتر است از اطراح قائل و هرگاه کسی را در آنچه گفته ام
شکی بوده باشد رجوع بشرح ارشاد متورع اردبیلی
رحمة الله و روضة المتقین و مقدس محمد تقی و کفایه مولانا
سبزواری و منهج السداد ذی علی ابن یوسف بحرانی و مفاتیح
ملا محسن کاشانی و مجمل الصالحین حسن ابن عبدالرزاق که
در آنها بر وجه اتم بیان شده است نماید ان شاء الله تعالی پاره
از بعضی آنها مذکور خواهد شد و در قبیح بودن تعصب و نفسانیت
کلامی نیست و قباحت آن اجماعی است در جمیع ادیان پس باید که
خود را از آن مبرا سازند با اینکه از روی حسد و عداوت
هر چه بخاطر رسد بر زبان آرند انتهی کلامه بعبارته و نیز شیخ
مفتول در کتاب الدروس میگوید یجوز الغناء المشروط
فی العرس و عجیب این است که از شروط سماع نزد امامیه
چیزیست که نزد اهل سنت از محرمات غناست یعنی سماع
از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد
که از کتب [illegible] نزد امامیه است میآرد و من شروط السماع

ان یکون المسمع امراة ولا یکون رجلا ولا یکون الشعر فی الهجاء
انتهی

فصل ثالث

در تحقیق مزامیر و معازف و ملاهی و ملاعب بدانکه در کتب فقه و حدیث جابجا تصریح یافته که غنا اگر بسبیل لهو و ملاهی باشد حرام است والا حلال و نیز میگویند که در حدیث از لهو و لعب و غنا باشد در انجا نشستن روا نیست و نافهمان ازاینچنین الفاظ عموماً حکم میکنند ان الملاهی کلها حرام و الملاعب کلها حرام و الجلوس علیها فسق و التلذذ بها کفر یعنی در قرآن و حدیث اطلاق لهو و لعب و معازف و مزامیر بر بعضی چیزها آمده که فقها با باحت ان اعتراف دارند و در بعضی چیزها اختلاف می کنند که حلال است یا حرام و در میان اینچنین اقوال تناقض و تباین کلی است پس بدون تحقیق این همه الفاظ لغةً و عرفاً و شرعاً تطبیق احادیث و توفیق اقوال [illegible] امکانی ندارد لهذا خوض درین خصوص اهم است از خوض در غنا و سماع است زیرا که در سماع مجرد اختلاف نکرده اند مگر [illegible]

فصل ثالث
ومعازف
وملاعب

ومتعصبین از علما و نیست اختلاف علمای محققین را قدیماً
وجدیداً مگر در ملاهی و معازف و مزامیر بنا بر علی هذا
مبنی کرده شد تحقیقات آن بر قوانین ثلاثه پس شکر جان نواز
را که این نی تابان را بنغمه این تحقیقات مترنم ساخت و سپاس
مرد مسازی را که ساز خامه را باین نوا نواخت علی الخصوص
ظهوری در بوستان سرا افگنده غلغل سخن گردید
گلبن نغمه بلبل زبان را مطرب بزم دهن کرد
نفس را ویکش ساز سخن کرد بضبط نغمه اسرار پرداخت
ز صد وقت بی خلق ارغنون ساخت رباب از مغز راز آمد
گفتن شدش خشک از غم او پوست بر تن گل داغش کسی را
نسته از شاخ که چون نی استخوانش گشته سوراخ چو از
در دستش شود پشت دو تا چنگ دو ددل تا ئی ناله پر چنگ
مرد خالی پر از نغمه پوست ببین دف را که چون بر سینه زد

قانون اول در بیان معنی لهو و لعب و معازف و مزامیر
لغةً و شرعاً و اشعار است که حکم هر یک قسم در شرع مخالف است

اللهو فی القاموس لها لهواً لعب بازی کرد کالهی و الهاه
ذلک بازی کنانید او را بان بازی و الملاهی آلات الات بازی
که بان بازی و لهو نمایند و لهت المراة الی حدیثه لهواً انست
و اعجبها انس گرفت و الفت کرد بسوی حدیث وی و شگفت
آورد خود آن زن را فی کنز اللغات لهو بازی کردن و گشتن
از خیر و بازی و زن و فرزند و چیزی که از عمل خیر باز دارد قوله
تعالی لو اردنا ان نتخذ لهواً یعنی ولداً او امراة **اللعب**
فی القاموس لعب کسمع لعباً و لعباً و تلعاباً و لعّب و تلعّب
و تلاعب بازی کرد ضد جد لعوبة بالضم بازیچه و ملعب جای
بازی و ملاعب الریح مدارجها مدارج باد فی کنز اللغات
لعب بازی منه قوله تعالی و اذا راوا تجارة او لهواً انفضوا الیها
کذا فی الصراح **المعازف** بزای معجمه بمعنی ملاهی است یعنی آلات
لهو جمع عزف یا معزف بکسر میم و سکون عین و عزف و عزیف
در اصل آواز جن است و چیزی که شنیده میشود در بیابان
بشب و بمعنی آواز باد نیز آمده کذا فی القاموس

المزمار مشتق است از زمر فی القاموس زمر یزمر زمرا
و زمیرا تزمیرا نواخت نی را زامره زن نی نواز زمّار کنند و نی
نواز زامر و درین معنی کم آمده کار برده و زمّارة گلکتا یعنی نے
نواز نیست مزامیر داؤد چیزیکه از زبور با آواز خوش میخواندند
و الفواع دعا جمع مزمار و مزمور و زمّارة بتشدید میم
همچنین است یعنی مانند مزمار بمعنی ما نیز مجرّبه این بود معنی
الفاظ مذکوره لغةً اما عرفاً پس لهو و لعب هر دو در معنی
بازی مشهور اند لیکن محققین در هر دو فرق دقیق نهاده اند
و آن اینست که چیزی که بارتکاب آن غایتی مقصود باشد
مانند تانس خاطر و تفریح طبع و تنشیط دل بدان غالباً
اطلاق لهو بر آن میکنند چنانچه طنبور و گنجفه و شطرنج
و نرد و غیره که اکثر در ایام جوانی به بازی این چیزها
میل و رغبت میباشد و در حدیث انا قوم رخص لنا
فی اللهو بمعنی غنا آمده است چه غایت آن نیز تنشیط خاطر
میباشد و چیزی که در وی غایتی ملحوظ نباشد و بغیر تصور مقصود

بدان شغل نمایند از لعب گویند چنانچه لعبت و تصویر و نقل
اوضاع و اشکال مختلفه که بچگان و نابالغان در ایام صبالی اختیار
باین چیزها رغبت می‌نمایند و در شرع شریف برای لهو
و لعب بهر دو معنی و تفصیل صدر حکم و احادیث بل حکم
هر یک قسم بحیثیت و اعتبار و لحاظ غایت دینی و دنیوی
مختلف است همه ملاهی و ملاعب را عموما حرام گفتن ناشی از نادا
است تفصیل حکم هر یک در قانون دوم باید شنید
و علی هذا القیاس مزامیر و معازف در عرف عام در بعضی
ساز و آلات غنا شهرت دارد لیکن اهل تحقیق تخصیص
کرده اند مزامیر را بچیزیکه از کلو نواخته شود چون نی و شهنا و
و صرنای و قرنای و معازف را مخصوص گردانیده اند
بچیزیکه از دست نوازند مانند دف و طبل و عود و ستار
و طنبور و امثال و غیره و بر آنکه همه مزامیر و معازف نیز در
شرع حکم و احادیث علی الاطلاق همه مزامیر و معازف را
حرام گفتن هم جهالت و سفاهت است بل علمای محققین

فرق در بین مزامیر و معازف اصطلاح ا

بعضی را از آن مستحب و مسنون گفته اند و بعضی را مباح
و بعضی را حرام و در بعضی سکوت کرده اند تفصیل حکم هر یک
در قانون سیوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در معنی عرفی
لهو و لعب ذکر کرده شد بعضی مفسرین بسوی آن در تفسیر
آیات قرآنی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی لهو که
از کار خیر باز دارد قوله تعالی است و اذا رأوا تجارة او
لهوا انفضوا الیها الآیة و منه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
و منه الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر و در معنی لعب که
غایت معتد بها از آن مقصود نباشد قوله سبحانه است انما الحیوة
الدنیا لهو و لعب و کذا ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب
و منه الذین اتخذوا دینهم لهواً و لعباً و از انجا که اغراض
بحسب عزیمت هر یک مختلف است فعلی نسبت بیکی مقصود اهم
و بنسبت دیگری لهو و لعب میباشد مثلا سیر و شکار
بموجب امر سیروا فی الارض و اذا حللتم فاصطادوا
فعل مباح است و همین افعال نسبت بهمان [illegible]

ودنیوی لهو ولعب می نمایند بالجمله هر جا که در قرآن وحدیث
مذمت لهو ولعب وارد شده بمقابله امور آخرت است بنا بر ترغیب ایثار
آخرت بر دنیا چنانچه آیه کریمه قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة
بر آن دلالت صریح دارد پس اگر غنا مزامیر را نیز از شمول
حیات دنیا بالخصوص آن لهو ولعب گفته آید از اباحت اصلی
نمی رود فاحفظه فانه یجدیک نفعاً

۲۹ قانون دوم اقسام ملاهی

قانون دوم

در اقسام ملاهی وملاعب بدانکه اقسام ملاهی وملاعب بسیار است
ودر شرع برای همه انواع آن حکم واحد نیست مثلاً یکی

۳۰ تفصیل انواع قمار مشروعاً

زان قمار است که انواع آن بسیار است ودر زیر هر نوع اصناف
بی شمار لیکن ممنوع شرع همان یکقسم است که در آن بازی با شرط
طرفین باشد واگر شرط اخذ از جانب واحد باشد
شبهه جائزه است چنانچه فقها در باب سباق مشروحاً
نوشته اند صاحب فتاوی سراجیه فصلی که در سباق
نوشته نقل کرده می آید یجوز السباق فی اربعة اشیاء
الخف یعنی البعیر وفی الحافر یعنی الفرس وفی النصل

یعنی الرمی و فی المشی یعنی العدو و انما یجوز اذا کان البذل
معلوماً من جانب واحد بان یقول احدهما للآخر ان سبقتک
فلی کذا و ان سبقتنی فلا شیء لک و ان کان البذل من الجانبین
فلا یجوز الا ان یکون بینهما ثالث و الشرط انه لو سبقهما اعطاه
و ان سبقاه لم یعطهما شیئاً و المراد من الجواز هو الحل الطیب
لا الاستحقاق ثم المذکور فی شرح الطحاوی و ان هذا انما یجوز
فی هذه الاشیاء لا غیر قال الشیخ الامام الحلوائی رحمة الله علیه
لو وقع الاختلاف فی مسئلة بین اثنین و شرط احدهما
لصاحبه ان کان جواب المسئلة کما قلت اعطیتک کذا و ان کان
کما قلت لا اخذ منک شیئاً فهذا جائز انتهی نوع دوم نیست
که در آن شرط اصلا نباشد خواه متعلق بشخص واحد
باشد یا اشخاص متعدد همدیگر بازی کنند همچو تیر اندازی
و تفنگ اندازی و نیزه بازی و مسابقت یعنی دوانیدن سگ
معلم با یکدیگر در شکار و معادات یعنی دویدن همدیگر بپای خود
و مصارعت یعنی کشتی کردن با یکدیگر و مطایبت یعنی

همدیگر مزاج و حوس طبعی کردن قولی باشد یا فعلی در
قولی شرعاً شرط آنست که کذب نفس الامری نباشد اگرچه
در زعم مخاطب صورت کذب داشته باشد و در فعلی شرط
آنست که از افعال ممنوعه شرعیه نباشد و همچنین بسیار ملاعب اند
که در آن نهی از شارع وارد نگشته بلکه اکثری ازان از ذات
قدسی صفات آن سرور صلی الله علیه واله وسلم
بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و مسابقات آنحضرت
با عایشه صدیقه علیها السلام و مصارعت وی صلی الله
علیه وسلم با رکانه پهلوان مکی و با ابو الاسد پهلوان جمحی
مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل شتر بانکه
ترا بچه شتر خواهم داد و انکار کردنش گرفتن از بچه شتر
و باز فهمانیدن او را که هیچ شتری نیست که بچه شتر
نباشد و همچنان مزاح وی صلعم با زنی که هیچ پیرزن
به بهشت نه در آید و باز تسلیه او و هم آن زن را بجواب اذان قوله
تعالی انا انشأناهن انشاءً فجعلناهن ابکاراً عرباً اترابا

۸۱
بیان ملاعبه که از آنحضرت
علیه السلام بوجود آمده

وعلی ہذا القیاس تورتیت وی صلی اللہ علیہ وسلم
درکلام باصحابہ دراحادیث صحاح مروی ومنقول اند ہرکہ
خواہد درصحیحین ومستدرک حاکم وصحیح ترمذی وابوداود
ابن ماجہ مطالعہ نمایند نوع سیوم سیر وتفرج بساتین
وبحار وانہار وریاحین وسماع غنا واشعار نیز ہمین
قسم است درحق کسی کہ اورا ذوق از باطن نباشد یاروح
وی السبب کدورت وظلمت طرب انگیز از سماع نباشد
پس مشغولی ہمچنین افعال مباحہ اگر مانع صوم وصلوۃ وغیرہ
ضروریات دین نباشد ازان قسم لعب است کہ شارع ازان
منع نفرمودہ ونص صحیح درحرمت آن وارد نگشتہ
سوال اگر کسی گوید کہ عدم ورود نص درحرمت
لعب ممنوع است زیراکہ درحدیث آمدہ است قال علیہ السلام
لا الدومنی ولا انا من الدد والدد اللعب جواب گویم
کہ این حدیث مخصوص است بلعب محرم ہمچو قماری وغیرہ چنانکہ
درنوع اول گذشت وکلام ما درمطلق لعب بود وتاکنون

دفع شبہات کہ در مقدمہ لعب از بعضی افعال ناشی شدہ مستوہم میشد

کہ لعب مطلق مراد گیرند زیراکہ از لعب حبشیان کمتر نیست کہ در
مسجد بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ رضی اللہ
عنہا را ملاحظہ کنانیدند پس ہر کہ بگوید کہ لعب مطلقاً حرام است
گویا او نسبت میکند فعل حرام بہ آنجناب تقدس مآب
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و مرظنہ ایمنعنی کفر ست
بالاتفاق **سوال** اگر کسی گوید کہ در حدیث وارد شدہ
است لا لعب الا فی ثلاث الرمی والفرس وملاعبۃ الرجل
مع امراتہ **جواب** اولاً گوئیم حصر اینجا برای اہتمام ثواب
است نہ برای تحریم ماسوای مذکور چنانچہ قولہ تعالے
انما انت منذر حصر صفت انذار بہ لفظ انما کہ مخصوص برای
حصر است مفہوم میشود و حالانکہ حصر حقیقی مراد نیست بل حصر
اضافی بنسبت ایصال بشارت مراد است زیراکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم منذر و مبشر مبلغ و ہادی
و [illegible] ہم نیز بود ثانیاً اینکہ سماع و غنا و اشعار را کہ [illegible]
[illegible] مباحہ شمار کردیم برای احروم غلیظا الطبع [illegible]

اما کسیکه از سماع غنا از حرص و هوا و جور و جفای نفسانی کم مانده بخوف و خشیت خدا الصدق و صفا مشغول میگردد و سوز و گدازی و عجز و نیازی در باطن او پدید میآید در حق اینچنین کس غنا اگر مقترن بمنکرات شرعیه نباشد هرگز لهو و لعب نیست بل اهم مقاصد است چه مقدمه واجب واجب میباشد در باب اینچنان و وجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم و کیمیا سعادت و نیز مقتداء العصر و الزمان شیخ ابو طالب مکی در قوة القلوب تصریح نموده اند و بعض فقهاء محدثین نیز بدان تلقی بالقبول کرده اند لهذا واجب افتاد که درینجا قول حجة الاسلام از کیمیای سعادت نقل کرده آید تا کیفیت و حکم مسئلهٔ سماع واضح گردد گفت رحمة الله علیه **باب اول** در اباحت سماع و بیان آنچه از وی حلالست و حرامست بدانکه ایزد سبحانه تعالی را سری است در دل آدمی و آن در وی همچنین پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه از زخم سنگ بر آهن آتش آشکار اشود و به صحرا افتد همچنین سماع آواز خوش موزون آن گوهر دل را بجنباند و در وی چیزی پیدا آرد

ترجمهٔ باب اول از کیمیای سعادت که بجنسه منقول شده ۸۳

بیان سرّ الٰهی یعنی که سماع گوهر دل آدمی را بجنباند و در وی چیزی پیدا آرد که از اختیار آدمی نیست ۸۴

بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی
است که گوهر آدمی را با عالم علوی است که آنرا عالم ارواح گویند
و عالم علوی عالم حسن و جمالست و اصل حسن و جمال مناسبت
است و هرچه مناسبت است نمودگاری از جمال آن عالم است هر چه
جمال و حسن که در عالم محسوس است همه ثمره حسن و جمال آن
عالم است پس آواز مناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن
عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی پدید
آرد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده
بود و از عشق و شوقی که راه بدان برد خالی بود اما چون
خالی بود و بچیزی مشغول آن در حرکت آید و چون آتشی
که دمی در وی دمند افروخته شود و هر کرا غالب بر دل آتش
دوستی خدای بود سماع وی مهم بود که آن آتش تیزتر شود
و هر کرا در دل دوستی باطلی باشد سماع وی زهر
قاتل بود و بر وی حرام باشد و علماء را اختلافست در سماع که
حرامست یا حلال و هر که حرام گفته از اهل ظاهر بوده است

که وی را خود صورت نبسته است که دوستی حق تعالی بحقیقت در
دل آدمی فرود آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس خود را
دوست تواند داشت اما آنرا که نه از جنس وی بود و نه هیچ
مانند وی ویرا دوست چون توان داشت پس نزدیک
وی جز عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر عشق خالق
صورت بندد بنا بر خیال تشبیهی باطل بود پس بدین سبب
گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و این هر دو
در دین مذموم بود و چون ویرا پرسند که معنی دوستی حق
تعالی که بر خلق واجب است چیست گوید فرمان برداری و طاعت
داشتن و این خطای عظیم است که این قوم را افتاده است
و ما در کتاب از رکن منجیات این پیدا کنیم اما اینجا میگوئیم که حکم
سماع از دل باید گرفت و سماع هیچ چیز در دل نیارد
و نباشد بلکه آنچه در دل باشد بجنباند هر کرا در دل چیزیست
که در شرع محبوبست و قوت آن مطلوب است چون سماع آنرا
زیادت کند ویرا ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است

که در شرع مذموم است و بر اهل سماع عقاب بود و هر که را دل از
هر دو خالی بود لیکن بر سبیل بازی شنود و بحکم طبع بدان لذت
یابد سماع وی را مباح است پس سماع بر سه قسم است قسم
اول آنکه بغفلت شنود و بر طریق بازی این کار اهل غفلت بود
و دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود روا نباشد که حرام
بود بدین سبب که خوش است چه خوشیها حرام نیست بلکه از آن
حرام است که در وی ضرری باشد و فسادی چه او از مرغان
و سبزه و آب روان و شگوفه و گل خوش است حرام نیست
پس او از خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است
در حق چشم و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق
ذوق و چون حکمتهای نیکو در حق عقل و هر یکی را ازین
حواس نوعی لذت است چرا باید که حرام بود و دلیل برین که طیب
و بازی و نظاره حرام نیست که عایشه رضی الله عنها روایت
میکند که روز عیدی زنگیان در مسجد بازی میکردند
رسول صلی الله علیه وسلم گفت خواهی که به بینی گفتم خواهم

بردر بالستاده ودست بیش فرا داشت تا زنخدان بر دست وی
نهادم و چندان نظاره کردم که گفت بس نباشد چند بار گفتم نه واین
در صحیح است وازین خبر پنج رخصت معلوم شود یکی آنکه نظاره دبازی
چون گاه گاه بود حرام نیست دوم بازی زنگیان رقص وسرود
بود دیگر آنکه در مسجد میکردند سیم آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه
وسلم در آنوقت که عایشه را آنجا بر د گفت دونکم یا بنی ارفدة
یعنی بیازی مشغول شوید واین فرمان بود پس آنچه حرام بود
چون فرماید چهارم آنست که ابتدا کرد وعایشه راگفت خواهی
که به بینی واین تقاضا باشد ونه چنان باشد که از وی
نظاره طلب کردی وی خاموش بودی که روا بودی
که کسی گفتی که نخواست که او را برنجاند که آن از بدخوئی باشد
پنجم آنکه خود با عایشه بالستاد ساعتی دراز با آنکه نظاره
وبازی کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای سوا ... زنان تا دل ایشان شاد شود چنین کاها کردن از خلق
نیکو بود واین فاضلتر بود از خویشتن فراهم کرفتن وپارسا

وفراهمی کردن وهم در صحیح آمده که عائشه روایت کند که من
کودک بودم لعبت ببار استمی چنانکه عادت دختران بوده است
چند کودک دیگر نیز بیامدندی چون رسول صلی الله علیه
وسلم در آمدی آن دختران باز پس گریختندی رسول
صلی الله علیه وسلم ایشانرا به نزدیک من فرستادی
تا یکروز دختری را گفت این لعبتها چیست گفت دختران منند
گفت این چیست که در میان ایشان است گفت اسپ
ایشان است گفت این چیست که برو بر است گفت پر و بال است
رسول گفت صلی الله علیه وسلم اسپ را پر و بال باشد
گفت تو نشنوده که سلیمان را اسپی بود که پر و بال داشتی
رسول صلی الله علیه وسلم بخندید تا دندانهای وی پیدا
شد واین برای آن روایت میکنم تا معلوم باشد که فرای
کردن و روی ترش داشتن وخویشتن را از چنین کارها
فراهم گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان و با کسی
که کاری کنند که اهل آن باشد و از وی زشت نبود واین

خبر دلیل آن است که صورت کردن روا بود که لعبت کودکان از چوب و خرقه باشد و صورت تمام ندارد که در خبر است که بال اسپ از خرقه بود عائشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیزک نزد یک من دف میزدند و سرود می گفتند روز عید بود رسول صلی الله علیه وسلم در آمد و بخانه بخفت و روی از جانب دیگر کرد ابوبکر در آمد وی را زجر کرد و گفت در خانه رسول مزمار شیطان رسول گفت یا ابابکر دست از ایشان بدار که روز عید است دف زدن و سرود گفتن از ین حدیث معلوم شد که مباح است و شک نیست که بگوش رسول الله صلی الله علیه وسلم میرسیده باشد و منع وی ابوبکر را از انکار دلیل صریح است بر انکه مباحست قسم دوم انکه در دل معنی مذموم بود چنانکه کسی را دوستی زنی یا کودکی در دل بود و سماع کند در حضور وی تا لذت زیاده شود یا در غیبت بر امید وصال تا شوق زیاده شود یا سرود می شنود که در وی حدیث زلف

حدیث عائشه صدیقه مشعر سماع آنحضرت غنا با دف و منع کردن ابوبکر را از زجر کنیزکان

قسم دوم سماع که حرام است

و خال و جمال باشد و آن اندیشه خود بوی فرود آرد این
حرام است و بیشتر جوانان ازین جمله باشند برای آنکه این آتش عشق
را باطل را گرم کند و این آتش واجب است فرو کشتن و
افروختن این کسی را روا نبود اما اگر این عشق وی را با زن
خویش یا با کنیزک باشد حرام نبود و از جمله تمتع دنیا بود و
مباح بود تا آنگاه که طلاق دهد یا بفروشد آنگاه حرام شود

۹۰ قسم سیم که در دل صفت محمود بود آن بر ۴ نوع است

قسم سیم آنکه ویرا در دل صفتی محمود بود سماع آنرا
قوت دهد و این از چهار نوع بود **نوع اول** سرود
و اشعار حاجیان در صفت کعبه و بادیه که آتش شوق خدای تعالی
در دل بجنباند و این سماع مزد بود کسی را که روا بود که بحج رود

۹۱ نوع اول سماع حاجیان و غازیان و غیرهم

اما کسی را که مادر و پدر دستوری ندهد یا بسببی دیگر ویرا
حج نشاید کرد روا نبود که این سماع کند و این آرزو در دل
خویش قوی گرداند مگر که داند که اگرچه شوق فرو خواهد شد
وی قادر نبود بدانکه برود و بالیستد و بدین نزدیک بود
سرود غازیان و سماع ایشان که خلق را بغزا حریص گردانند

با دشمنان خدای تعالی و جان فدا کردن در دوستی
حق تعالی خوانند و این نیز مزد بود و همچنین اشعاری که
عادتست در مصاف بگویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری
زیادت کند در وی نیز مزد بود چون جنگ با کافران بود
اما اگر با اهل حق باشد حرام بود **نوع دوم** سرود
نوحه باشد که بگریستن آرد و اندوه را در دل زیادت کند
درین نیز مزد بود چون نوحه گری بر تقصیر خود کند در مسلمانی
و بر گناهان که بر وی رفته بود و بر آنچه وی را فوت شده بود
از درجات بزرگ و از خشنودی حق تعالی چنانکه نوحه
داود علیه السلام بود که چندان نوحه کردی که جنازه ها
از پیش وی برگرفتندی و وی را در آن الحان
بودی و آواز خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل نوحه
حرام بود چنانکه کسی وی را مرده بود که حق تعالی میگوید
لاتاسوا علی ما فاتکم بر گذشته اندوه مخورید چون کسی
قضای خدای را کاره بود و بدان اندوهگین باشد نوحه کند

۹۲ نوع دوم سماع گناهکاران بر معصیت و چنانکه نوحه داود علیه السلام

تا آن اندوه زیادت شود حرام بود و سبب اینست که خود نوحه کر
حرامست و وی عاصی بود هر که آنرا گوش دارد **نوع**
سیم آنکه در دل شادی بود خواهد که آنرا زیادت کند
بسماع این نیز مباح بود چون شادی بچیزی بود که
روا باشد چون عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت ختنه کردن
و رسیدن از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه
رسید پس باز آمدند و دف میزدند و شعر میگفتند
شعر طلع البدر علینا من ثنیات الوداع   وجب الشکر علینا
ما دعا لله داع   و همچنین ایام عید شادی کردن روا بود
و سماع بدان سبب و همچنین جایی که دوستان بهم نشینند و
بموافقت طعام خورند و خواهند که وقت با یکدیگر خوش
کنند بسماع و شادی کردن بموافقت با یکدیگر روا بود
نوع چهارم و اصل اینست آنکه کسی را دوستی
حق تعالی بر دل غالب شده باشد و بحد عشق رسیده سماع
وی را مهم باشد که اثر آن از بسیار خیرات رسمی بیش بود

۹۲
نوع سیم آنکه در دل شادی دارد مباح بود و از سماع زیاده کند

۹۴
نوع چهارم آنکه دوستی خداوند دل بود واجبست

هرچند دوستی حق تعالی بدان زیادت شود مزد آن بیش بود
و سماع صوفیان در اصل که بوده است ازین بوده است
اگرچه اکنون برهم آمیخته شده است بسبب گروهی که در صورت
ایشانند بظاهر و مفلس‌اند از معانی ایشان در باطن و سماع
در افروختن این آتش اثری عظیم دارد و کس باشد
که در میان سماع وی را مکاشفات پدید آید و با وی
لطفها رود که بیرون سماع نبود و آن انواع لطف که از عالم
غیب با ایشان پیوستن گیرد بسبب سماع آنرا وجد گویند و دل
ایشان چنان پاک و صافی شود که نقره را در آتش نهی و آن
سماع آتش در دل افکند و همه کدورتها ازوی ببرد و
باشد که به بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که بسماع حاصل
آید و سماع آن سر را که روح است با عالم ارواح فرا
جنباند تا باشد که وی را بکلی ازین عالم بستاند تا از هرچه درین
عالم رود بیخبر بود و باشد که قوت اعضاء وی نیز ساقط شود
بیفتند و از هوش بشود و آنچه ازین حال درست بود وی را

اصل بوده درجه آن بزرگان بوده‌اند و کسی را که بدان ایمان دارد
و حاضر بود از برکات آن محروم نشود ولیکن غلط بسیار بود وبیشترها
خطا بسیار افتد و نشان حق و باطل آن پیران پخته و راه
رفته بدانند و مرید را مسلم نباشد که از سر خویش سماع
کند تا که تقاضای وی در وی آید علی حلاج یکی از مریدان
شیخ ابوالقاسم گرگانی بود نورالله ضریحه از وی دستوری
خواست در سماع گفت سه روز هیچ مخور پس از آن
طعام خوش بساز اگر سماع اختیار کنی بر طعام آنگاه
آن تقاضا بحق باشد و وی را مسلم بود اما
مریدی که وی را هنوز احوال دل پیدا نامده بود در راه
فرا معاملات اندر نامده باشد لکن هنوز شهوت تمام
از وی گسسته نشده باشد واجب بود وی را از سماع منع
کند که زیان آن از سود بیشتر بود بدانکه هر که سماع و دیگر
و احوال صوفیان را انکار کند از مختصری خود کند و معذور
باشد بر آن انکار که چیزی که وی را نباشد بدان ایمانها

دشوار توان آورد و این همچنان بود که مخنث باور ندارد که
در صحبت لذتیست که آن لذت بقوت شهوت توان یافت
چون ویرا شهوت نیافریده اند چگونه داند و اگر نابینا لذت
نظاره و سبزه و آب روان انکار کند چه عجب که اورا
چشم نداده اند تا آن لذت دریابد و اگر کودک لذت
ریاست و سلطنت و فرماندهی را انکار کند چه عجب که ویرا راه
بازی داده اند در ملکیت داشتن چه راه داند و بدانکه خلق
در انکار احوال صوفیان آنکه دانشمند است و آنکه عامیست
چون کودکانند که چیزی را که هنوز بدان نرسیده اند منکرند
و آنکس که اندک مایه زیرکی دارد اقرار دهد و گوید مرا این
حال نیست لکن میدانم که ایشانرا هست باری بدان
ایمان دارد و روا دارد اما آنکه هر چه ویرا نبود محال
دارد که دیگری را بود در غایت حماقت بود و ازان قوم باشد که
حق تعالی میگوید واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم انتهی

قانون سیوم در اقسام و احکام معارف الهیه

فصل ثالث در احکام مزامیر

بدانکه در قانون اول دانسته شد که معازف و مزامیر بعرف
عام بمعنی ساز و آلات غنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع
در حدود معازف و مزامیر و اوتار اختلاف بسیار
است لاجرم حکم آن نیز مختلف خواهد بود اگرچه تعداد
اقسام مزامیر و تشریح بسائط و مرکبات آن و تبیین اینمعنی
که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده اش چیست و موجدش
کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس
اربعه مزامیر که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند
ضرور افتاد و اصح باد که اجناس ساز از چهار قسم بیرون
نیست یکی آنکه تار داشته باشد و اهل هند اینرا تتری گویند
بتائین فوقانین مفتوحتین و باول مفتوح و بحذف آخرین تت نیز
گویند مثل بین و طنبور و رباب و قانون و امثال آن
دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود از چرم و اینرا انده
گویند بهمزه مکسوره و نون ساکن و دال مهمله مشدده
و بتت بکسره بای موحده و تائین فوقانیتین باول مفتوح نیز خوانند

۹۶
حصر اجناس مزامیر
در چهار انواع
مفصله ذیل

مثل طبل و نقاره و طبله و مردنگ و دایره و دف و امثال
آن سیوم آنکه تار و چرم هر دو نداشته و دو ساز را بهم زده
و بنوازند یا آنرا مجوف داشته از درونش چیزی بنهند از آنکه بجنبد
آن آواز دهد و آنرا گن گویند بفتح کاف عجمی و نون ساکن
مثل صنج یعنی جهانجهه و مجیره و گهونگرو و گهنا و مانند آن
و این هر سه اجناس مذکوره بدست نواخته میشوند یا بقوتیکه
اهل صناعت درمیان اجزاء آلات و درونی آن دارند مثل
ارغنون چهارم آنکه از کشش دم بدهان نوازند و آنرا اهل
سکر خوانند بکسر سین مهمله و فتح کاف تازی و رای
مهمله مثل نی و شبابه و سرنای و قرنای و نفیری و امثال
آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس مزامیر
علی الاطلاق حرام و گناه کبیره میگوید یا بعض جنس آنرا
بعموم انواع یا بخصوص افراده و بر هر دو شق منع وارد
میشود بسه وجه اولاً تعریف کبیره بر آن صادق نمی‌آید
زیرا که کبیره آنست که ثابت میشود حرمت آن بدلیل قطعی

اگر مزامیر را علی الاطلاق حرام و گناه کبیره گویند منع وارد می‌شود بسه وجه

که در آن شهر نباشد و در رد اینچنین نص در حرمت مطلق
مزامیر یا جنس مخصوص آن غیر مسلم است آری در بعض احادیث
صحاح مذمت غنا و معازف بشمول حرمت خمر و غیرها شعار جاهلیت
آمده است مثل حرمت حنتم و حرمت دبا و نقیر و دیگر ظروف شراب
خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت خمر ثابت
و متحقق شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن
نماند حکم نهی از مذکرات شراب هم باقی نماند چنانچه
اباحت اوانی شراب نزد فقها و محدثین مشهور و معروف
است و مزامیر مثل آنست در حکم رفع حرمت عارضی
و حرمت عارضی در هر چیز مباح الاصل بل در
طاعت و قربت هم میشود مثلاً نماز در حالت جنب و قصد
ریا حرام میگردد و سجده در اوقات مکروهه حرام
میباشد و خوردن اغذیه و ادویه مباحه بنیت تحصیل قوت
زناکاری حرام میشود و معهذا حرمت ذاتی بطرف مطلق
نماز و سجده و غذا و دوا سرایت نمیکند ثانیاً

در حکم کبیره و حکم غنا و مزامیر تفاوت بسیار است زیرا که
حکم کبیره استحقاق عذاب و عقاب فاعل آنست بسبب
وعیدیکه در ارتکاب آن وارد شده باشد و در حق غنا و
مزامیر در شرع بجز اینکه لا تقبل شهادة من یلعب
بالطنبور و من یغنی للناس شناعتی وارد نشده است و سقوط
عدالت شاهد از بسیار امور میشود که آن امور در کبایر معدود
نیست مثلا از خوردن یک لقمه بر سیری شکم و خوردن چیزی
در بازار و شاشیدن در راه و دیگر امور خسیسه عدالت
شاهد ساقط میشود و هیچ وعید بعذاب و عقاب در حق وی
وارد نیست بلکه مطلق غنا و مزامیر ثابت شدن سماع آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم از امور خسیسه
معدود شدن نمی تواند چه جای معصیت و گناه ثالثاً
اختلاف متقدمین و متاخرین فقها و محدثین در حل
و حرمت انواع معازف و مزامیر برآن قاطع است
بر آنکه نص صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافته زیرا که

وهی اطرب من الاولین والمتقدمة فهی قصبتان ملصقتان
وقیل اول من اتخذ المزامیر بنو اسرائیل والحق ماصح الکلام
بالضرب بالقضیب فما ذکر التصفیق بالید فی السماع وقال
الحلیمی یکره التصفیق للرجال لانه مما خص به النساء وقد منع
الرجال من التشبه بهن کما منعوا من لبس المزعفر انتهی
ومنها قول الرافعی کالماوردی والخطابی والرویانی والعراقی
وقاضی حسین وابن یحیی والحاجری فی تحلیل الیراع هو الشبابه
لانها تنشط علی السیر فی السفر کما تنشط الحدی وقال الماوردی
تشبیه یکره فی الحضر لاستعمالها فی السخف ویباح فی السفر
والرعی لانها تحث السیر وتجمع البهائم اذا سرحت انتهی
ازکلام الزواجر اگرچه صاحب زواجر ذکر اقوال مختلفه
بسیار نقل کرده ولیکن قول قوی قدم صدره وقسم صحیح گردید
ودر دوم ثانی التقاسیم بذکر ما هو المرقوم برای ثبوت
اختلاف علما در حلت واباحت مزامیر وازنقل اقوال
در مصاحب زواجر چند امور واضح گردید یکی آنکه

٩٩
خلاصه اقوال منقوله
صاحب زواجر

بعضی متاخرین در کتب خود اتفاق علما بر حرمت معازف
و مزامیر نقل کرده اند آن نقل صحیح نیست دوم آنکه
در تفسیر معازف و مزامیر و اوتار از قدیم اہل علم و لغت
مختلف بوده اند اتفاق آنہا بر امر واحد ثابت نشده است
که آن قطعاً حرام باشد سوم آنکه منجمله قدما بطرف حرمت
قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که ہر که بنظر انصاف
در اقوال مذکوره تامل خواہد ساخت خواہد دریافت
که مجاہد و ابو محمد و بعضی عراقیان اصرار بر سماع اوتار
حرام گفته اند نه مطلق سماع آن و در اوتار ہمه مزامیر و معازف
را بقول مجاہد داخل کرده اند حتی که دف و شعود و بربط و
شبابه را که مصرح الاباحت بالاتفاق اند ہم داخل نموده اند
و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله ابن عمر و عبد الله ابن جعفر
طیار و ما ورد در رویانی و ابن طاہر و حلیمی و رافعی و خطابی
و محمد ابن یحیی و حاجرمی علیہم الرضوان مستثنا و سیگر ودو و
اتفاق اسلامیه بر آن نقل می کنند انتہی ...

وصحیح نشده است در تحریم آن حدیثی و بحسب قول
اہل لغت چنانکہ گذشت عود شامل است سایر اوتار را و
اوتار شامل است جملہ مزامیر را حتی کہ شبابہ و یراع را نیز کہ
بخصوص آن حدیث نہادن وی صلعم ہر دو انگشت را
در گوش در ورود یافتہ و ہمچنان ہر کہ بدیدہ تحقیق در اقوال
امام حاوی و ابن ہمام و صاحب بحر کہ ہر یک از آنہا
بمقتدای مذہب حنفی و از کبرای دین است نظر خواہد کرد
بیقین خواہد دانست کہ جمیع آلات از اوتار و مزامیر
مع الغنا مباح اند و نیست حرمت مگر در ضرب آلات
بلا غنا چنانکہ در معابد کفار و در محفل شراب خواران
نابہنجار نواختہ میشود لما مر من قول الحاوی من ان الملاہی
اما حرام کعود و طنبور و معزفۃ و طبل و مزمار و ما الہی بصوتہ
مطرب اذا انفرد او مکروہ و ہو ما یزید بہ الغنا طربا و لم یطرب
منفردا کالصنج و القصب مکرہ مع الغنا لا وحدہ انتہی و کذا
من قول العمرانی المحرم ہو ما یطرب من غیر غناء کعود و طنبور

وطبل و مزامیر و ربابات و ما اشبهها **نغمۂ ثانی**

در بیان اینکه دف و تار و مزامیر مخصوص برای ملاهی نیست و اختصاص

باهل شرک و اہل شرب ندارد بلکه استعمال و بیع و شرای

آن مسلمین را جایز است و باتلاف آن ضمان در شرع

لازم می‌آید بحسب روایات مفصلۂ ذیل **قال صاحب**

الہدایه قال ومن کسر لمسلم بربطاً او طبلاً او مزماراً

او دفاً او اہرق له سکراً او منصفاً فهو ضامن وبیع هذه الاشیاء

جایز وهذا عند ابی حنیفه رحمة الله علیه وقالا لا یضمن ولا یجوز

بیعها وقیل الاختلاف فی الدف والطبل الذی یضرب للهو

فاما طبل الغزاة والدف الذی یباح ضربه فی العرس یضمن باتلافه

من غیر خلاف من باب الغصب **فی در المختار** ضمن

بکسر معزف صالحاً لغیر اللهو **فی شرح الوقایه** صح ضمن

بکسر معزف واراقة سکر ومنصف وصح بیعها

المعزف آلة اللهو کالطنبور والمزمار ونحوهما وهذا عند ابی حنیفه

رحمة الله علیه وعندهما لا یضمن ولا یجوز بیعها وعند ابی حنیفه

خلاصه اینکه مزامیر اگر بعوض الجواز نه حرام است و باتفاق حرام نیست

هر چیز که حرمت آن بنص قطعی از قرآن یا حدیث ثابت گشته
حرمت جمیع انواع و افراد ان متفق علیه همه مجتهدین شده آمده
است مثل زنا و سرقه و قتل و اکل میته و مانند ان
در وقوع آن خلاف در حل و حرمت اقسام مزامیر ثابت
است باخبار و آثار که در فصل ثانی باب اول گذشت و
بحسب روایات و اقوال مرقومه الذیل لهذا معلوم شد
که در حرمت مطلق یا جنس خاص مزامیر نص قطعی وارد
نشده پس مزامیر نیز مثل غنا مختلف و مجتهد فیه برآمد و ثابت
انجامید از ارتکاب مجتهد فیه درین صورت مرتکب آن نه
فاسق خواهد بود و نه مستحل آن کافر لما مر فی الباب
الاول و بنا بر تصدیق این مقال و تفصیل این اجمال منقسم
کرده شد قانون هذا بر نغمات ثلثه **نغمه اول**

نغمه اول در اقوال محققین در تمثیل تفسیر معاند مزامیر

در اقوال محققین [illegible] و مزامیر آمده
شیخ ابن حجر عسقلانی رحمة الله علیه در زواجر فی اقتراف
الکبایر می‌نویسد قال الله تعالی و استفزز من استطعت منهم

بصوتک فستره مجاہد بالغنا والمزامیر قال الامام رحمہ اللہ قال
شیخی ابو محمد سماع الاوتار مرۃ واحدۃ لا یوجب رد الشہادۃ
وانما ترد بالاصرار وزاد ذلک بمقالات لا باس ببیانہا فنقول
یحرم ضرب وسماع کل مطرب کطنبور وعود ورباب وجنک
وکمنجہ وصنج ومزمار ومزمار عراقی ویراع وہو الشبابۃ وکوبہ
وغیر ذلک من الاوتار والمعازف جمع معزفۃ قیل
وہی اصوات الغنیات اذا کانت مع العود والا فلا یقال
لہا ذلک وقیل ہی کل ذی وتر لانہا آلات الشرب
فتدعو الیہ وفیہا التشبہ لاہلہ وہو حرام ولذلک لو رایت
جماعۃ مجلسا واحضروا آلۃ الشراب واقداحہ وصبوا فیہ
السکنجبین ونصبوا ساقیا یدور علیہم ویسقاہم ویجیب بعضہم
بکلماتہم المعتادۃ بینہم حرم ذلک وقال بعض شراح المنہاج
کون المزمار من شعار الشرب قد یمنع والغالب انہم لا یحضرونہ
فان فیہ اظہار الحانہم وفی الاحیاء المنع من الاوتار کلہا
لثلث علل کونہا تدعو الی شرب الخمر فان اللذۃ الحاصلہ

تدعوا اليها فلهذا حرم شرب قليلها وكونها في قريب العهد
بشربها يذكره مجالس الشرب والذكر انبعاث الفسوق
وانبعاثه سبب الاقدام وكون الاجتماع على الاوتار صار من
عادة اهل الفسق مع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو منهم
انتهى هذه اقوال اهل التحريم وقد روي ما يخالف الاتفاق المذكور
منها قول ابن حزم لم يصح في تحريم العود حديث وقد سمعه ابن عمر
وابن جعفر رضي الله عنهم ومنها قول الماوردي من اجلة
اصحابنا كان بعض اصحابنا يخص العود بالاباحة من بين الاوتار
ولا يحرمه لانه [illegible] على حركات تنفي الهم وتقوي الهمة وتزيد
في النشاط ومنها قول الروياني في البحر ان العود يخصه
حلال لما يقال انه ينفع من بعض الامراض وقد صرح الحليمي في
منهاجه بان آلات اللهو اذا كانت ينفع من بعض الامراض
[illegible] سماعها وحكى ابن النحوي صاحب التنبيه انه كان يسمع
سماع العود ويسمعه وانه مشهور عنه وان احدا من علماء
عصره لم ينكره عليه وان عمله هو ما اجمع عليه اهل المدينة

وفي الهادي الملاهي اما حرام كعود وطنبور ومعزف وطبل
ومزمار وما الهى بصوت مطرب اذا انفرد او مكروه وهو ما يزيد
به الغناء طربا ولم يطرب منفردا كالصنج والقصب يكره مع الغناء
لا وحده او مباح وهو ما خرج عن آلة الطرب الى انذار
كالبوق وطبل الحرب او مجمع اعلان كالدف في النكاح
انتهى والطنبور يفهم انه غير العود كما هو مشهور عند اهل الغناء [illegible]
وقال اللغويون هو العود وقيل كان كل من العود و[illegible]
وغيرهما اسم جنس تحته انواع وقد يشمل اسم العود سائر الاوتار
وعبارة العمراني وخلاصة من الاصحاب الاصوات المكتسبة
ثلاثة ضرب محرم وهو ما يطرب من غير غناء كعود وطنبور وطبل
ومزامير ومعازف ونايات والكبار ورباب وما اشبهها
والمزامير يشمل الصرناي وهي قصبة ضيقة الراس متسعة الآخر يزمر بها
في المواكب والحرب وعلى النقارات ويشمل المكروهة
وهي مثل الصرناي الا انه يجعل في اسفل الآلة [illegible]
منقوشة يزمر بها في اعراس البوادي وغيرها ويشمل الناي

في النكاح اعلانا وتشهيرا للسنة بقوله صلى الله عليه وسلم
اعلنوا النكاح ولو بالدف **في المحيط** ومن الناس
من يقول لا باس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة لكان
ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح
واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف
وكذلك التغني **في البدائع** ان ضرب القصب والدف
لا باس به بخلاف المزمار **في القواعد** استفتى الامام عين الدين
عن سماع صنع في زماننا مع الآلات قال انه مباح قال
مجتهد العصر والزمان امام فخر الدين شيرازي رحمة الله عليه
المزامير هو صد الاصوات الموزونة فهو بالنظر الى نفسه مباح
وذكر الامام امام الحزينة فلعلة اخرى وهو التذكر عند
شرب الخمر كما روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم
اذا حرم الخمر حرم المزامير اذ الناس يضربون وقت شربه
فحرم ضربه لتذكره ايضا وهو قبيح لمعنى في غيره فاذا كانت
هذه مفقوده لفقد الحرمة ايضا ولهذا اباح ضرب الدف

فی الحرب والعرس وضرب الصنج الاوقات الخمس بحیث ان الحکم
یتغیر بتغیر العلة واذا کانت النفس متنزہ بالصوت والزکا
ت فیہ لمشاہدة تعالی فاصوات المزامیر داعیة من الکدر
الی الصفا ومرقیة من السفل الی العلی اذا الصوت الحسن وہی
قوت الارواح وقوتہا فی عالم الملکوت **فی الوجیز**
فی انوار الفقہ الشافعی الغنا والرقص و
سماع الدف وان کان فیہ جلاجل لیس بحرام **فی الفتاوی**
ابراہیم شاہی فی مجمع الاخبار من الملتقط قال
ابو الاسکاف لکل قوم مزامیر ومزامیر العرب والعراق
والخراسان الدف ومایلیق بہ کالصنج والنای ومن مزامیر
السند الدہل ومایلیق بہ ومزامیر الہند الزخرف وہو یتخذ من الزخرف
مجوف مطول الطرفین بمیتیہ اشد صوتاً من سیارہ ویقال لہ فی
الفارسیہ مندل ومایلیق بہ والشرع اباحہ حالت التفرج الا فی
الغناشہ **لمعہ ثالث** دراینکہ تعلیلی کہ فقہا در حرمت مزامیر
ومعازف ذکر کردہ اند از ان بر حرمت مطلق آن ثابت نمیشود

۱۰۲
لمعہ ثالث دراینکہ از دلایل
ذکر کردہ فقہا حرمت مطلق
مزامیر ثابت نیست ودفع
توہمات حرمت غنا با مزامیر

و در دفع توهمات حرمت که بر اباحت غنا یا مزامیر ناشی میگردد
باید دانست که شیخ الاسلام امام محمد غزالی وغیره محققین گفته اند
که ممانعت از اوتار و مزامیر برای سه علت بوده است یکی آنکه در
ابتدای اسلام اصوات مزامیر داعی میگشت بر شرب خمر
و شرب خمر حرام شده بود و لهذا از دواعی آن نیز ممانعت
گردید چنانکه شراب قلیل که سبب سکر نیست نیز حرام
گشته بعلت آنکه مقدمه سکر است دوم آنکه در قرب العهد
شرب خمر مزامیر مذکر مجلس شراب میشد و ذکر شراب باعث بر اکثر شوق
فسق بود و شوق فسق سبب بر اقدام آن میگردید سوم آنکه
اجتماع بر اوتار و مزامیر عادت اهل شرب گردیده بود پس
مسلمانان را منع کردند تا تشبه بکفار لازم نیاید بحکم آنکه من تشبه
بقوم فهو منهم پس حال علت اولی و ثانیه بالاتفاق [illegible] حال [illegible]
اوائل حرمت یعنی تا وقتیکه حرمت شراب در نفوس مسلمانان [illegible]
نگشته بود از استعمال ظروف خمر نیز ممانعت بود
و بعد تقرر و تحقق حرمت خمر حرمت اوانی زایل گشت چونکه

علت مخالفت اوانی و مزامیر مشترک بود حرمت عارضی
مزامیر هم با اباحت اوانی رفع گردید و به اصل خود مباح
شدند علت سیوم که تشبه بکفار است در جمیع آلات غنا
یافته نمیشود زیراکه از تشبه بکفار چیزی حرام میگردد که
آن چیز از خصایص انها باشند و در اسلام یافته نشود اری
بدین علت معازفی که مختص باهل فسق و کفار است بالاتفاق
حرام خواهد بود چنانچه سنکهه که در کنایس و معابد کفار نواخته
می‌شود اگر کسی آنرا در مسجد او اند و عبادت داند البته
حرام است و همچنان طبل مخنثین که آنرا در هند ی
ڈوروگویند و مختص باهل فسق است و مانند آن هرچه باشد
اما دیگر اقسام اوتار و مزامیر که مختص باهل شرب و از شعایر
جاهلیت نیست تحریم آن بعلت تشبه چه معنی دارد
چنانچه اباحت و حکم شرعی هریک جنس از
اجناس اربعه مزامیر و نغمۂ ثانی گذشت غایت ما فی الباب اینکه
مطلق مزامیر میان کفار و مسلمین مشترک الاستعمال

باشند مگر همچنین لتشبه سبب حرمت نمیباشد والا باید که موی
سر داشتن و لنگ زدن و غسل هر روز کردن و از گل
دست شستن و طعام تنها خوردن که از افعال مخصوصه
هنود و کفار است حرام باشد حالانکه حرمت اینچیزها کسی
قایل نشده است **سوال** اگر کسی گوید که از احادیث
و اخبار که در دلایل اباحت ذکر کرده شد سماع دف از آنحضرت
و سماع عود و بربط و طبل غزاة و حجاج از صحابه و تابعین باختلاف
اقوال ثابت گشته اما دهل و طبله و مردنگ و پکهاوج و
سارنگی و ستار و طنبوره وغیره آلات مخترعه در عهد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کجا بود تا حکم اباحت
ان معلوم شود **جواب** گوییم که موافق مذهب حنفی اباحت
آن محتاج دلیلی نیست زیرا که به ضابطه حنفیه اصل در
اشیا اباحت است حرمت هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورود
نص در خصوص آن چیز چنانچه علمای حنفیه در حدیث
ان کنت نذرت فاضربی و اعلنوا النکاح بالدف تصریح نموده اند

یعنی دلیل اباحت [illegible] در زمان آنحضرت نبودند

بکه امر برای استحباب بینه دف زدنی هست والا اباحت
غنا و دف زدنی محتاج امر نبود اما بر مذهب شافعی رحمة الله که
نزد وی اصل در اشیا حرمت است احادیث مذکوره
وفعل رسول صلی الله علیه وسلم برای اباحت مطلق
مزامیر کفایت میکند زیرا که بورود نص در یک فرد اباحت
مطلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزامیر که نص شرعی در حل
آن ورود نیافته باشد سکوت کرده ماند اکثر علمای حنیفه موافق
اصول خود باباحت ان قایل شدند و بعضی ساکت ماندند
وعلمای شافعیه قیاس خود جاری کرده چیزی را که از جنس دف
وطبل وعود مشابه یافتند باباحت آن تصریح نمودند
ودر انچه نهی یافتند آنرا حرام گفتند واز باقی سکوت فرمودند
پس حقیقت سماع مزامیر مجتهد فیه شد ونیست انکار در مجتهد فیه کما مر مرارا
سوال اگر کسی گوید که در حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شنیدن آواز مزمار نبرد وگوش خود از انگشت بند ساخت
پس این حدیث دلالت کرد بر حرمت مزمار خصوصا بر حرمت

پلاو و تجن و شیرمال و باقرخانی وغیره انواع ماکولات و سواری فیل و پالکی وغیره مراکب عجمی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نشده و هیچ کس بحرمت این چیزها نرفته **سوال** اگر کسی گوید که سوای هرسه علل که در تحریم مزامیر مذکور گشته طرب نیز علت حرمت است چنانچه از قول فقها معلوم میگردد و در مجالس سماع با مزامیر خواص صوفیه بلکه به تقلید آنها عوام نیز رقص و طرب می کنند و رقص و طرب لعبی است از محرمات شرعی **جواب** گوئیم که وجد و رقص و طرب را از محرمات شرعی قرار دادن افترای است بر خدا و رسول او زیرا که دلیلی بر حرمت آن نه در قرآن آمده است و نه در حدیث و نمیرسد کسی را که حلال یا حرام گرداند چیزی را در دین بغیر صدور نص از شارع لقوله تعالی ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب و لقوله سبحانه فمن اظلم ممن افترٰی علی الله الکذب او کذب بآیاته انه لا یفلح الظالمون و بالفرض

اگر طرب و وجد لعب باشد هر لعب کی حرام است کما مر تفصیله و
رقص و طرب که مستمعین سماع را بخوف و خشیت خدا و عشق
و محبت الهی رو میدهد کم از رقص و لعب حبشیان نخواهد بود
که در مسجد نبوی واقع گشته و جناب نبوت مآب با اہل بیت
خود تا دیر متوجه مشاهده ان ماندند و این سخن الزامی برای
مدعی حرمت آن است والا رقص و طرب و تحجل فعلی است
مشروع که از امیر المومنین علی ابن ابیطالب و جعفر طیار
و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه و علیهم الصلوة والسلام عمل
آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد در خصوص و دیگر
احادیث و اقوال مثبته مشروعیت وجد و طرب در خاتمه
این رساله بمقام خودش خواهد آمد انشا الله تعالی **سوال**
اگر کسی گوید تحجل که از صحابه کرام ثابت شده حرکت دفعی بود
نه اینچنان رقص کثیر و حرکات مجانین که در حالت سماع از
مستمعین عزا میر بوقوع میاید پس با وصف جواز تحجل
اینچنین تکثیر که از باعث عزا میر پیدا شد بلا شبه حرام خواهد بود

جواب گوییم که طرب و رقص مطلق هرگاه جایز شد و نفی
و رتکثیر آن وارد نگشت قلیل و کثیر آن در جواز مساوی
هست خصوصاً امری که اختیاری نباشد و بغلبهٔ شوق و فرط
طبع روی دهد پس هرگاه وجد و طرب محمود و مرغوب شد مزامیر
که طرب انگیز است بطریق اولی محمود باشد نه مذموم **سوال**
سماع و تواجد که محمود است برای آن شرائط و علامات معین اند
و وجد و طرب بسبب مزامیر عامیان را بحرکت می آرد و در
آنها شرائط مقرره صوفیان هم یافته نمیشود پس
اینچنین طرب و آنچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود
جواب مراد از شرائط اگر شرائط ملزومه فقهاء است
یعنی خالی بودن مجلس از شراب و زنان اجنبیه و غیره منکرات
پس اینچنین سماع بلا مزامیر هم حرام است تخصیص مزامیر
چیست و اگر شرائط ملزومه صوفیه مراد است مثل خصوصیت
زمان و مکان و اجتماع اخوان و تخلیه از اغیار پس آن
شرائط برای حل و حرمت شرعی نیست بلکه برای کمال

و نقصان فواید سماع است که بر اهل دلان وارد میشود بمزامیر باشد
یا بلا مزامیر و تفصیل شرائط ملزومه اهل شریعت و اهل طریقت
در خاتمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی **سوال** از شرائط ملزومه
فقها است که در غنا ذکر تزلیات فسق امیز و تذکره خال و خط محبوبان
و مضامین عشق انگیز نباشد و سماع که در مجالس صوفیه فی زماننا میشد
و در آن غزل و ریخته و خیال و ٹپه و دهولی و ٹهمری وغیره
اقسام سرود سرائیده میشود همه در اوصاف خال و خط
معشوقان مجازی و کیف شراب و جام و مینا و ساقی
و می و میخانه میباشد بلکه در راگهای هندی ذکر رام و لچهمن
و کرشن و کنهیا بهمیان میآید و این را در شرع هرگز اباحت
و رخصت نیست **جواب** رموز شناسی شرائع و شعر فهمی منکر
از عالم بالا معلوم شد محققین فقها تصریح نموده اند باینکه
اگر در شعر وصف زن جمیله غیر منکوحه یعنی غیر معینه و ذکر شراب
غیر مبیح الله باشد جایز است و همچنین ذکر و حکایت دیر است و
میخانه ها و حکایت هجو مسلم و ذمی نیز اگر باراده هجو نباشد

[illegible]

بلکه انشا و شعر برای استشهاد و تعلیم و تعلم فصاحت و بلاغت
بود و در آن ذکر خال و خط با هجر و وصل با گل و گلزار
و ریاحین و انهار و خزان و بهار وغیره مضامین طرب انگیز
و عشق آمیز که قریب الانطباق بر حال مباح باشد همچنین
کلام موزون خواه بر وزن عروضی باشد یا بوزن موسیقی تغنی
بدان جایز است چنانچه صاحب فتح القدیر در مثال هر یک مضمون
اشعار ابو هریره و ابن عباس وغیره صحابه و فصحای عرب
آورده است و حیف است که معترض قصاید حسان ابن ثابت
و کعب ابن زهیر که بحضور جناب رسالت مآب بر سر منابر خوانده
شده اند و وی صلی الله علیه وسلم بشنیدن آن در
مدح حسان فرموده ان الحسان یؤید بروح القدس نشنیده
است و کدام قصیده است که در آن وصف معشوقه بذکر ناز
و کرشمه و قد و قامت و خال و خط و خد و رخسار و روش
و رفتار و غمزه و تبسم و تکحل و ترجل نیست و علی هذا القیاس ذکر
شراب و ساقی و جام و مینا و میخانه در قصاید بلغا و عرفا

شده آمده است زیاده از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی
غوث صمدانی حضرت شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و
علیه السلام کدام کس عالم باعمل و جامع شریعت و طریقت
خواهد بود که آغاز قصیده وی رضی الله عنه اینست شعر

سقانی الحب کاسات الوصال　　فقلت لخمرتی نحوی تعالی
سعت ومشت لنحوی فی کؤس　　فهمت بسکرتی بین الموالی
فقلت لسائر الاقطاب لموا　　بحالی وادخلوا انتم رجالی
وهموا واشربوا انتم جنودی　　فساقی القوم بالوافی ملالی

و همچنین کعب ابن زهیر در قصیده بانت سعاد که مقبول و
پسندیده حضور نبی صلی الله علیه وسلم است می فرماید
مطلع بانت سعاد فقلبی الیوم متبول　　متیم اثرها لم یفد
مکبول　　وما سعاد غداة البین اذ رحلت　　الا اغن غضیض
الطرف مکحول　　هیفاء مقبلة عجزاء مدبرة　　لا یشتکی
منها ولا طول **سوال** اگر کسی گوید اینچه دلائل [illegible]
در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنای آن [illegible] بود [illegible]

که دلیلی بر تحریم غنای مطلق ورود نیافته حال آنکه بعضی
آیات در کلام الله واکثر احادیث در کتب حدیث در تحریم
غنای مطلق موجود اند پس نصوص تحریم اگر از دلایل
اباحت قوی هستند ناسخ آن شدن میتوانند واگر مساوی
اند معارض دلایل اباحت خواهد شد و بحکم اذا التعارضا
تساقطا حل وحرمت هر دو ثابت خواهد شد **جواب**
کرات ومرات ایما کرده شده است که مطلب مالغ از عدم ورود
نص عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است نه آنکه در
تحریم یا مدست هیچ یک از قسم غنا یا مزامیر نهی وارد نشده
است واثبات این مطلب بوجوهیکه مزیدی بر آن
متصور نیست در فصل دوم باب اول گذشت و بنا بر
مزید ایضاح باز با آواز بلند میگویم بلکه بر سر منبر گفتن
میتوانم که نصی از کتاب وسنت در تحریم غنای مطلق
ورود نیافته است وآنچه وارد شده است در تحریم
یا مدست غنای خاص است بعضی علما بعزمیت مزید تقوی

و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای نافهمی از مورد خاص
عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات و احادیث
و اقوال مجتهدین که از آن اهل تحریم حرمت غنا علی الاطلاق استنباط
میکنند به ترتیب بیارد و جواب آنهمه از کتب تفسیر و حدیث
و فتاوای معتبره بگذرانم لیکن تفهیم آن جوابها و رفع احتمال نسخ
و تعارض موقوف است بر تمهید قواعد چند از اصول تفسیر
و حدیث و فقه بنابر آن باب سوم بر آن مرتب کرده میشود
اگر مدعی حرمت بدماغی نخواهد کرد و آنهمه را بچشم انصاف و غور
ملاحظه خواهد نمود انشاء الله تعالی پرده غفلت از دیده تحقیق طلب او گشوده خواهد

فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم مدعی مذکور

که در باب عدم اعتماد بر قول علمای صوفیه بود و دفع توهم
اینمعنی که مذهب صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه
دین و علمای مجتهدین است ظاهرا منشاء دعوی مذکور اینست که در زعم
علمای قشرین که دیده تحقیق ندارند اصل تصوف در کتاب
و سنت یافته نمیشود و می پندارند که صحابه و تابعین صرف

فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم ... دفع توهم ... تصوف

از اصحاب ظواهر بوده اند وطریق فقر و فنا و حال و قال و
لبس صوف و مرقعه از مخترعات صوفیه است قرآن و حدیث بران
ناطق نیست و بقول مشهور الصوفی لامذهب له متصوفه تابع مذهبی
نیستند لهذا قول ایشان استناد را نشاید **مخفی مباد**
که زعم باطل و سوء ظن و جسارت گستاخی و بی ادبی منکرین
نسبت صوفیه صافیه از آن جهت است که بر اسم و رسم و حقیقت
تصوف و اخبار و آثار صحابه و تابعین و اطوار و احوال
ائمه مجتهدین آگاهی ندارند مالهم به من علم و لا لآبائهم کبرت
کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا **مثنوی**

گر خدا خواهد که پرده کس درد — میلش اندر طعنه پاکان برد
ور خدا خواهد که پوشد عیب کس — کم زند در عیب معیوبان نفس
از خدا خواهیم توفیق ادب — بی ادب محروم گشت از فضل رب
هر که گستاخی کند اندر طریق — گردد اندر وادی حسرت غریق

پس بنا بر تنبیه غافلین و رهنمای منکرین بیان معنی و رسم تصوف
و گواهی قرآن و حدیث بر آن و ذکر برخی از طریقت و اخذ

نسبت ولبس خرقه وصوف صحابه وائمه مجتهدین ضرور افتاد
اگرچه کتب قوم ازان مشحون ست اما در بیشتر کتب بطور اهل
سلوک نوشته اند لیکن ما درینجا از کلام علمای حنفیین و فقهای
معتبرین ومحدثین نقل میکنیم انشاء الله تعالی وفی هذا الفصل
عنوان **القول الاول فی التصوف** ورسمه
علی ابن عثمان که از محققین علمای حنفیه است در کشف المحجوب در معنی
صوفی وتصوف آورده است ابو الحسن نوری گوید رح
التصوف ترک کل حظ تصوف دست باز داشتن از جمله حظوظ
نفسانی بود والصوفیه هم الذین صفت ارواحهم فصاروا
فی الصف الاول بین یدی الحق وهم وی میگوید الصوفی
هو الذی لا یملک ولا یملک یعنی صوفی آن بود که هیچ
چیز اندر بند وی نباشد واو هم در بند هیچ چیز نباشد و
این عبارت از عین فنا بود ابو عمرو دمشقی گوید التصوف
رؤیة الکون بعین النقص بل غض الطرف عن الکون
محمد ابن علی ابن ابیطالب گوید رضی الله عنهما التصوف

بیان رسم ومعنی تصوف

خلق فمن زاد علیک فی الخلق زاد علیک فی التصوف
شبلی گوید رضی الله عنه الصوفی لا یری فی الدارین مع الله
غیر الله جنید گوید التصوف مبنی علی ثمان خصال السخا
و الرضا والصبر والاشاره والغربه ولبس الصوف والسیاحت
والفقر اما السخا فلابراهیم واما الرضا فلاسمعیل واما الصبر
فلایوب واما الاشاره فلزکریا واما الغربه فلیحیی واما لبس الصوف
فلموسی واما السیاحت فلعیسی واما الفقر فلمحمد صلی الله علیه
وسلم یعنی بنای تصوف بر هشت خصلت است اقتدا به هشت
پیغمبر علیه السلام بسخاوت ابراهیم و آنچنان بود که پسر را
فدا کرد و برضا اسمعیل که بفرمان خدای تعالی رضا داد و به
ترک جان عزیز خود بگفت و بصبر ایوب که اندر بلای کرمان
وغیرت رحمان صبر کرد و باشاره ذکریا که خدای تعالی
گفت لا تکلمو الناس ثلثة ایام الا رمزا و هم اندر این صورت
گفت اذ نادی ربه نداءً خفیاً و بغربت یحیی که اندر وطن خود
غریب بود و اندر میان خویشان از خویشان بیگانه

ولبس سیاحت عیسی که اندر سیاحت خود چنان مجرد بود که بجز
کاسه و شانه نداشت چون دید که یکی بدو مشت خود آب میخورد
کاسه بانداخت و چون دید که با انگشتان خلال میکند شانه
بانداخت ولبس صوف موسی که جامه وی پشمین بود و الفقر
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که خدایتعالی کلید همه گنجهای
روی زمین بدو فرستاد و گفت که منت برخود منه و ازین
گنجهای خود تجمل ساز گفت نخواهم بار خدایا یکروز سیر گرسنه
دارد یکروز سیر انتهی بدانکه در وجه تسمیه سالک طریقت باسم
صوفی گروهی گفته اند که صوفی را ازبرای آن صوفی خوانند
که جامه صوف پوشد و بعضی گفته اند که ازبرای آن صوفی
خوانند که در صفا دل باشد بحضور حق و برخی گفته اند
بدان صوفی گویند که تولی باصحاب صفه کرده اند و بعضی
گفته اند که این اسم از صفا مشتق است

القول الثانی فی الایات والاحادیث الداله علی مدح اهل التصوف واما الایات فمنها

للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا
فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف ومنها وعباد الرحمن
الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما ومنها تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا
ومنها واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ومنها ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه ومنها ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة
الحیوة الدنیا ومنها نحن نقص علیک نباهم بالحق انهم
فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا
فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد
قلنا اذا شططا الی قوله واذ اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله
فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم
مرفقا وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین
واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم فی فجوة منه ذلک من
آیات الله من یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد له

ولیا مرشدا ومثل ذلک کثیر **واما الاحادیث فمنہا**
قولہ صلی اللہ علیہ وسلم من سمع صوت اہل التصوف
فلا یومن علی دعائہم کتب عند اللہ من الغافلین **وقال**
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الشریعۃ اقوالی والطریقۃ
افعالی والحقیقۃ احوالی **وقال** النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لعلی ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ اذا تقرب الناس الی خالقہم
بانواع البر فتقرب الی ربک بانواع العقل والسر تسبقہم بالدرجات
والزلفی عند الناس فی الدنیا وعند اللہ فی الاخرہ **وعن** انہ
عبد اللہ ابن مسعود قال خط لنا رسول اللہ صلعم خطا ثم
قال ہذا سبیل اللہ ثم خط خطا عن یمینہ وشمالہ وقال ہذا
سبل علی کل سبیل منہ شیطان یدعو الیہ ثم قرا ان ہذا
صراطی مستقیما فاتبعوہ **وقال** علیہ السلام لحارثہ ابن حارثہ
کیف اصبحت یا ابن حارثہ قال اصبحت انا مومنا حقا قال
لکل حق حقیقۃ فما حقیقۃ ایمانک یا ابن حارثہ فاجابہ قال
صرفت نفسی عن الدنیا فاستوی عندی حجرہا ومدرہا

احادیث در باب تصوف

ومنها وقصتها واظائث سناری دراسیرت لیبلی وکانی انظرالی عرش ربی بارزاً وانظر الی اہل الجنۃ یتزاورون فیہا واہل النار یتعادون قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصبت فالزم بتمسکتہ بدین اللہ وقیاسہ باحر شریعۃ والاخذ بالاحوط والعزیمۃ بسیرت وطہارۃ وعزوف لفہ عن المشتبہات وعلی ہذا القیاس دیگر ایات واحادیث لا تعد ولا تحصی در مدح فقر وتصوف وارد اند غرض مولف از نقل اقوال مذکورہ اینست کہ تصوف بجمیع معانی خودش محمود واز صفات انبیاء است علیہم السلام وذات فایض البرکات خلفای راشدین وائمۂ معصومین ومجتہدین بشرع متین متصف ہمین صفات بودہ است مگر اسم صوفیہ در صدر اول ودوم رایج نبود بعد دوصد سال از ہجرت شایع شدہ است لہذا ائمہ مجتہدین باین لقب مشتہر نبودند اما بحلیہ تصوف راستہ وبحلہ طریقت پیراستہ بودند واخذ نسبت باطن از صحابہ وتابعین کہ معاصر ایشان بودند کردہ اند

ولباس صوف که مخصوص صوفیان است پوشیده اند

القول الثالث فی لبس الصوف والمرقع

در بیان لبس صوف و مرقع

صاحب کشف المحجوب بابی در لبس المرقعات نوشته دران
میگوید بدانکه شعار متصوفه لبس مرقعه است ولبس مرقعات سنت
است ازانجاکه رسول صلعم فرمود علیکم بلبس الصوف تجدون
حلاوة الایمان فی قلوبکم ونیز یکی از صحابه گوید کان النبی صلی الله
علیه وسلم یلبس الصوف ویرکب الحمار ونیز رسول صلعم گفت
مر عائشه را رضی الله عنها لا تضیعی الثوب حتی ترقعیه گفت
بر شما باد جامه پشمین تا حلاوت ایمان یابید ودر روایت
کرده اند که پیغمبر صلعم جامه پشمین پوشید وبر خر سوار شد
ونیز گفت مر عائشه را که یا عائشه جامه را دور مکن تا پیوند
بران نزنی ودر از عمر خطاب میاید رضی الله عنه که وی
مرقعه پوشیدے رقعه بران گذاشته بود که سی وشت ان
سیکی بود ودر از امیر المومنین علی رضه میاید که پیراهنے
داشت که آستین ان با انگشتان برابر بود واگر وقتی

پیراهنی درازتر پوشیدی آستین آن فرو دریدی
و نیز رسول را صلی الله علیه وسلم فرمان آمد از خدای
عز و جل بتقصیر جامه چنانکه گفت وثیابک فطهر ای فقصر و حسن بصری
گوید رح که هفتاد بدری را دیدم که همه را جامه پشمین بود و
صدیق اکبر اندر حال تجریدش جامه صوف پوشیده
و هم حسن بصری گوید رح که سلمان را دیدم رض گلیمی
با رقعها پوشیده و امیرالمومنین عمر رض و علی و هرم بن
حیان رض روایت آرند که ایشان مر اویس قرنی را
رض با جامه پشمین دیدند و رقعها بر آن گذاشته و حسن بصری
و مالک بن دینار و سفیان ثوری رح جمله صاحب مرقعه
صوف بودند و از امام عالم ابوحنیفه کوفی رح روایت آرند
و این روایت اندر کتاب مشایخ که محمد بن علی حکیم ترمذی
تالیف کرده است مکتوبست که در ابتدا از وی صوف
پوشید قصد عزلت کرده تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
در خواب دید گفت ترا اندر میان خلق می باید بود از انچه

سبب احیای سنت بس قوی انگاه دست از عزلت بداشت
و هرگز جامه نپوشیده که آنرا قیمتی بودی و داود طائی رض لبس
صوف فرموده و او یکی از متصوفه بود ابراهیم بن ادهم نزدیک
امام ابوحنیفه اندر آمد با مرقعه صوف اصحاب وی را بچشم
تصغیر نگریستند ابوحنیفه گفت سیدنا ابراهیم بن ادهم اصحاب
گفتند هر زبان امام هزل نرود وی این سیادت بچه یافت
گفت بخدمت بر دوام که وی بخدمت خداوند تعالی
مشغول شد و ما بخدمت تنهای خود تا وی سید گشت انتهی
و شیخ فریدالدین عطار قدس سره در تذکره الاولیا
در ذکر امام مقتدای و پیشوای صوفیان کرام می نویسد
آن چراغ شرع و ملت آن شمع دین و دولت و ان
نعمان ثابت خلایق و آن مکان جواهر معانی و دقایق آن عارف
و عالم و صوفی امام جهان امام اعظم ابوحنیفه کوفی [illegible]
کسیکه همه زبانها ستوده باشند و همه ملتها مقبول توانند گفت
در [illegible] و [illegible] و [illegible] بود و [illegible]

و درا صول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع و نظر
نافذ داشت اذ هو کان فی الدرجه القصوی و الدین العلیا
و چندین از صحابه را دریافته بود چون عبد الله بن جبیر و انس
ابن مالک و جابر ابن عبد الله و عبد الله ابن اوفی
و واثله بن الاسقع و عایشه بنت عجرد رضی الله عنهم و بسیاری
مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشته
و استاد علم فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی
و داود طائی بود رحمهم الله و گواه بزرگی او در شاگردان بالائی
است و آنگاه که بسر روضه سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه میرفت و میگفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب
می آمد و علیک السلام یا امام المسلمین و در آوان کار عزیمت
عزلت کرد که او جهة قبله حقیقی داشت و روی از
خلق بگردانید و صوفی در پوشید تا شبی بخواب دید که
او استخوانهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم از لحد گرد می کرد
و بعضی را از بعضی اختیار میکرد از بیت الله بداشت

یکی از صحابه را التعبیر آن خواب پرسیدند او گفت تو در عالم
پیغامبر علیه السلام بدرجه بزرگ رسی چنانچه در آن متشرف
شوی صحیح از سقیم جدا کنی و یکبار دیگر پیغامبر علیه السلام را
بخواب دید که میگوید یا اباحنیفه ترا السبب آن زنده گردانیده اند
تا سنت من زنده گردانی قصد عزلت مکن انتهی کلامه
بحذف اکثره و علی هذا القیاس احوال مالک و شافعی
و احمد ابن حنبل علی نبینا و علیهم السلام [illegible]
صوفیه کرام در کتب معتبرین مرقوم و مسطورست و نعنی الصوفی
لامذهب له از کلام قدوة المحققین شیخ عبدالحق دهلوی
که از شرح سفر السعادت نقل کرده می آید بر منکرین روشن
خواهد شد شیخ رحمة الله علیه بعد ذکر احوال ائمه مجتهدین
مینویسد **وصل** این چهار تن از امامان دین و مقتدایان
ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف
و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان
ناسخ و منسوخ کرده و غایت بذل مجهود دریناب فرموده اند

استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت نموده اند
و غیر مجتهد آنرا جز تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و مشایخ
طریقت و بزرگان ایشان همبرین مذاهب بوده اند یا رب
بکر اینها که از ایشان بپایه اجتهاد رسیده و موافق یا مخالف
ایشان برای خود اجتهاد می نموده باشند و الله اعلم
و آنکه گویند الصوفی لا مذهب له نه بان معنی است که او را
در دین مذهبی نیست و تابع ایمه مذاهب نه و هرچه خاطرش
خوش دارد و دلش بآن حکم کند هم بدان عمل کند
حاشا بلکه توجیهش چنانچه گفته اند آنست که وی در بعضی
مواضع از مذاهب آنچه در آن ورع و احتیاط بیشتر باید اختیار
کند هر مذهب که باشد و با آنکه بمذهب اهل حدیث رود که هرچه
حدیث صحیح یابد بر آن عمل کند محققان گویند که این بر علی
الاطلاق صحیح نبود تحقیق آنست که هم از روایات مذهب خود که
آنرا اختیار کرده و وجه قیدا ساخته است روایتی
اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد

اگرچه ظاهر روایت و مشهور از ان مذہب نبود والا تفرق مذہب و تعدد وجہہ موجب تفرق اعمال ظاہر گردد و از انجا سرایت ستفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبلہ توجہ یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و قدم تحقیق راسخ گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشعب فروع بود پس ضبط النفس با صل مرجوع الیه فقہا اصولا و تصوفا لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب هرچه فرماید بدانچه حکم کند بران رود در صورت تردد و تذبذب یعنی انجا که دلایل از قرآن و احادیث و اقوال این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایره تحیر و تردد افکند حاکم درینصورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از ان اقوال انچه دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و این نیز در ماده قلب مطهر زکی بنور تقوی و ایمان و تقوی است که بنور فراست که در حق اهل ایمان ایداع نموده اند انچه حق است دریابد

وآن مشق اختیار کنند که خیر و صواب درآن بوده انکه
هرچه درویش رفت همیران عمل کنند بی رجوع بدلایل شرعیه
این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و پالغز جاهلان
است انتهی کلامه جعل الله فی الجنة مقامه **سوال** اگر کسی
گوید که آنچه حال اتصاف ائمه مجتهدین بصفت تصوف
بیان کردی از روی کتب سیر و سلوک بود اما اینچنین
ثبوت نزد فقها اعتماد را نشاید **جوابش** آنکه این ثابت
ابوحنیفه رضی الله عنه مینویسید از آن نیز تحلی امام اعظم رحمة الله
بحلیه تصوف و بودن اکابر صوفیه در علم ظاهر و باطن مقلدین
ولی روان آن مقتدای شرع متین وادراک والد
ماجد امام همام صحبت امیر المومنین علی مرتضی را علی نبینا و
علیهم السلام ثابت است اگرچه در اثبات این حالات طوالت
است لیکن بحکم آنکه اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره
هو المسک ما کررته یتضوع نقل کردن عبارت در المختار
مناسب بنظر احب افتاد درین بنده قال العلامة رحمه الله وقف

انصف الشافعی حیث قال من اراد الفقه فلیلزم اصحاب ابی حنیفه
فان المعانی قد تیسرت لهم والله ما صرت فقیها الا بکتب محمد
ابن الحسن قال اسمعیل ابن ابی رجاء رأیت محمدا فی المنام
فقلت له ما فعل الله بک قال غفر لی ثم قال لو اردت ان
اعذبک ما جعلت هذا العلم فیک قلت له فاین ابو یوسف قال
فوقنا بدرجة قلت فاین ابو حنیفه قال هیهات ذاک فی اعلا علیین
کیف وقد صلی الفجر بوضوء العشا اربعین سنه وحج خمسا
وخمسین حجة ورأی ربه فی المنام مائة مرة ولها قصة مشهورة
وفی حجة الاخیرة استاذن حجبة الکعبة بالدخول لیلا فقام
بین العمودین علی رجله الیمنی ووضع الیسری علی ظهرها حتی
ختم القرآن فلما سلم بکی وناجی ربه وقال الهی ما عبدک
هذا العبد الضعیف حق عبادتک لکن عرفک حق معرفتک
فهب نقصان خدمته لکمال معرفته فهتف هاتف من جانب البیت
یا ابا حنیفه قد عرفتنا حق المعرفة وخدمتنا فاحسنت
الخدمة وقد غفرنا لک ولمن اتبعک ممن کان علی

مذہبک الی یوم القیمۃ وتشبیل لابحنیفہ تم لمعنت مابلغت
قال مابخلت بالافادۃ وما استنکفت عن الاستفادہ ۔
قال مسافر ابن کدام من جعل ابا حنیفہ بینہ وبین اللہ رجوت
ان لایخاف وقال فیہ حسبی من الخیرات ما اعد یوم القیمۃ فی
رضی الرحمن دین النبی محمد خیر الوری ثم اعتقادی مذہب النعمان
وعنہ علیہ السلام ان آدم افتخر بی وانا افتخر برجل من
امتی اسمہ نعمان وکنیتہ ابوحنیفہ ہو سراج امتی وعنہ
علیہ الصلوۃ والسلام ان سایر الانبیا یفتخرون بی
وانا افتخر بابحنیفہ من احبہ فقد احبنی ومن ابغضہ فقد ابغضنی
کذا فی التقدمہ شرح مقدمہ ابی اللیث وروی الجرجانی
فی مناقبہ بسندہ لسہل بن عبد اللہ التستری انہ قال لو کان
فی امۃ موسے وعیسے مثل ابحنیفہ لما تہودوا ولما تنصروا
ومناقبہ اکثر من ان یحصی وصنف فیہا سبط ابن الجوزی مجلدین
کبیرین وسماہ الانتصار لامام ائمۃ الامصار وصنف غیرہ
اکثر من ذلک والحاصل ان ابا حنیفۃ النعمان من اعظم

معجزات المصطفى بعد القران وسبب من مناقبه اشتهارية ما قال قولا الا اخذ به امام من الائمة الاعلام وقد جعل الله الحكيم لاصحابه واتباعه من زمنه الى هذه الايام الى ان يحكم بمذهبه عيسى عليه السلام وهو كان المجتهد الحقيق رضي الله عنه له اجره واجر من دون الفقه والقده وفرع احكامه على اصوله العظام الى يوم الحشر والقيام وهذا يدل على امر عظيم اختص به من بين ساير العلماء العظام كيف لا وقد اتبعه على مذهبه كثير من الاولياء الكرام ممن اتصف بثبات المجاهدة وركض في ميدان المشاهدة كابراهيم بن ادهم وشقيق البلخي ومعروف الكرخي وابي يزيد البسطامي وفضيل بن عياض وداود الطائي وابي حامد اللفاف وخلف بن ايوب وعبد الله بن المبارك ووكيع بن الجراح وابي بكر الوراق وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدة ان يستقصى فلو وجدوا فيه شبهة ما اتبعوه ولا اقتدوا به ولا وافقوه وقد قال ابو القاسم القشيري في رسالته مع صلابته في مذهبه وتقدمه في هذه الطريقة سمعت الاستاذ ابا علي الدقاق يقول

[حاشیہ: اولیاء عظام و کبار اولیاء ... مذہب امام ابوحنیفہ ...]

انا اخذت هذه الطريقة من ابي القاسم النصيرابادي وقال
ابو القاسم انا اخذتها من الشبلي هو اخذها من الجنيد البغدادي
وهو اخذ من السري السقطي وهو من المعروف الكرخي وهو من
داود الطائي وهو اخذ العلم والطريقة من ابي حنيفة وكل منهم اثنى
عليه واقر بفضله فعجبا لك يا اخي ان لم يكن لك اسوة حسنة في
هولاء السادة الكبائر اكانوا متهمين في هذا الاقرار والافتخار وهم ائمة
هذه الطريقة وارباب الشريعة والحقيقة ومن بعدهم في هذا الامر فلهم
تبع وكل ما خالف ما اعتمدوه مردود ومبتدع وبالجملة فليس
ابو حنيفة في زهده وورعه وعبادته وعلمه وفهمه بمشارك ومما قال
فيه ابن المبارك نظم لقد زان البلاد ومن عليها امام المسلمين
ابو حنيفة باحكام وآثار وفقه كآيات الزبور على صحيفة فما في المشرقين
له نظير ولا بالمغربين ولا بكوفة يبيت مشمرا سهر الليالي
وصام نهاره لله خيفة فمن كابي حنيفة في علاه امام للخليقة والخليفة
رايت العائبين له سفاها خلاف الحق مع حجج ضعيفة وكيف يحل
ان يؤذى فقيه له في الارض آثار شريفة وقد قال ابن ادريس

فقال الصحيح النقل في حكم لطيفة بان الناس في فقه عيال
على فقه الامام ابي حنيفة فلعنة ربنا اعداد رمل على من رد
قول ابي حنيفة وقد ثبت ان ثابتا والد الامام ادرك
الامام علي ابن ابي طالب رضه فدعا له ولذريته بالبركة
وصح ان ابا حنيفة سمع الحديث من ستة من الصحابة كما بسط
في اخر منية المفتي وادرك بالسن نحو عشرين صحابيا كما بسط
في اوائل الضياء وقد ذكر العلامة شمس الدين محمد ابو النصر بن
عرب شاه الانصاري الحنفي في منظومته الالفية المسماة بجواهر
العقائد ودرر القلائد ثمانية من الصحابة ممن روى عنهم الامام
الاعظم ابو حنيفة رحمة الله عليه وعليهم اجمعين حيث قال معتقدا
مذهب عظيم الشان ابي حنيفة الفتى النعمان الفائق سابق ائمة بالدين
والعلم سراج الامة جمعا من اصحاب النبي ادركا اثرهم فاقتفى
وسالكا طريقة واضحة المنهاج سالمة من الضلال الداجي وقد روى
عن انس وجابر وابن ابي اوفى كذا عن عامر اعني ابا الطفيل
والابن واثلة وابن انيس الفتى و واثلة عن ابن جزء

ف ... وی الامام وبہت تجر وی الہام و رضی الله الکریم عنہم وعن کل الصحاب العظما و توفی ببغداد قیل فی السجن لیقبل القضاء و له سبعون سنه بتاریخ خمسین وماية قیل في يوم توفی ولد الامام الشافعی فقدیم من مناقبه انتہی تنبیه واگر کسی را زعم اینمعنی باشد که انچه بزرگیهای امام ابوحنیفه رحمه الله منقول شد بعد کثرت عباد تہا با صحاب ظواہر ہم میسر میگردد پس اوصاف مذکوره بر عرفان جبلی وفیضان اصلی دلیل نمیتواند شد گوییم زعم مذکور فاسد است بلکه امام ہمام از ایام صبا عارف وموحد بود برای اثبات این مدعا حکایت خطیب خوارزمی که صاحب اشباه والنظایر نقل میکند کافی است

فی الاشباه والنظایر حکی الخطیب الخوارزمی ان کلب الروم ارسل الی الخلیفه مالا جزیلا علی ید رسوله وامره بسال العلماء عن ثلث مسایل فان ہم اجابوا ابذل لہم المال وان لم یجیبوه فاطلب من المسلمین الخراج قال العلماء فلم یکن احد بما یقنع فیه یسقنع وکان الامام اذ ذاک صبیا حاضرا مع

مرتب ثمره مکانه ... مناقب منقول ... رضی الله عنه

... خوارزمی ... اشباه والنظایر ...

فاستاذن فی جواب الرومی فلم یاذن له بقیام واستاذن من
الخلیفه فاذن له وکان الرومی علی المنبر فقال له اسائل انت قال
نعم قال انزل مکانک الارض ومکانی المنبر فنزل الرومی
وصعد ابو حنیفه رح فقال سل فقال ای شیء کان قبل الله
قال هل تعرف العدد قال نعم قال ما قبل الواحد قال هو الاول
لیس قبله شیء قال اذا لم یکن قبل الواحد المجازی اللفظی
شیء فکیف یکون قبل الواحد الحقیقی فقال الرومی فی ای جهة وجه الله
تعالی قال اذا اوقدت السراج فالی ای وجه نوره قال
وجه نوره یسوی فیه الجهات الاربع فقال اذا کان النور المجازی
المستفاد الزائل لا وجه له الی جهة فنور خالق السموات والارض
الباقی الدائم المفیض کیف یکون له جهة قال الرومی بماذا یشتغل
الله تعالی قال اذا کان للمنبر شبه مثلک انزله واذا کان
علی الارض موحد مثلی رفعه کل یوم هو فی شان فترک السوال
وعاد الی الروم انتهی **سوال** اگر ائمه دین وعلمای
مجتهدین همه بر طریقه تصوف بودندی رد وانکار علمای ظاهر

صوفیه موحدین و کتب ایشان متوجه شده‌اند انکار اهل
شریعت بر اصحاب طریقت مشهور است چنانچه بعضی علما بسوی
شیخ محی الدین بن علی العربی قدس سره که راس الرئیس
صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که فصوص
الحکم وی خارج از شریعت است و برای اضلال خلق تصنیف
کرده است هر که مطالعه آن کند مبتدع و ملحد است جواب
اگر در رد و انکار بر صوفیه آیتی یا حدیثی یا قول مجتهدی وارد شده
است نشان باید داد والا رد و انکار نااهلان و نافهمان و
متعصبان دلیل بطلان حقیقت نمیتواند شد چه رد و انکار علمای
یهود و نصاری در ساحت قدس جناب رسالت مآب و
سوء الظن خوارج در حق ائمه اطهار و طعن و تشنیع علمای شیعه
نسبت باصحاب کبار و جرح و قدح حکما بحال متکلمین [illegible]
از قدیم شده آمده است پس اگر فقیهی متعصب یا عالمی مقشف
بمعنی تصوف نارسیده در شان صوفیه قدست اسرارهم
حرفی زند یا برای بدنامی شیخی از مشایخ بعض کلمات خلاف

شرع رابد و منسوب مساند بعضی نی ندارد و محققین فقها بجر و تجریح
و تقدیس این کرده حق پژوه لب بکشوده از شاید این مدعا
کلام مولانا مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس است که المصنف
در المختار را آنرا آورده است بنابر اشتباه عبارت در المختار در خصوص
بجنس نقل کرده میآید فی در المختار و فی المعروضات
المزبوره ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محی الدین
بن عربی انه خارج عن الشریعة وقد صنفه لاضلال خلق الله تعالی
و کل من طالعه ملحد ما ذا یلزمه اجاب نعم فیه بعض کلمات تباین الشریعة
و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشریعة لکنا تیقنا ان
بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس الله سره فیجب الاحتیاط
بترک مطالعة تلک الکلمات وقد صدر امر سلطانی بالنهی فیجب
الاجتناب من کل وجه انتهی فلیحفظ وقد اثنی صاحب القاموس
علیه فکیف اللهم انطقنا بما فیه رضاک الذی اعتقده و ادین الله
انه کان رضی الله عنه شیخ الطریقة حالا و علما و امام الحقیقة
حقیقة و رسما و محیی رسوم المعارف فعلا و اسما الی آخر ما قال

عبارت در المختار ... فی الرد المحتار ...

فکر المرء فی طرف من علمه غرقت فیه خواطره عباب ای بحر لا تکدره
الدلاء وسحاب تتقاصا عنه الانوار کانت وعونه تخرق السبع
الطباق وسفرق برکاته فضلاء الآفاق والی اصفه وهو یقینا فوق
ما وصفته وناطق بما فی کتبه وغالب ظنی الی ما الصفه به و باعلی
اذا ما قلت معتقدی دع الجهول بظن الجهل عدوانا والله والله
والله عظیم ومن اقامه حجه الله برهانا ان الذی قلت بعضا
من مناقبه ما زدت الا لعلی زدت نقصانا الی ان قال
ومن خواص کتبه انه من واظب علی مطالعها انشرح صدره لفک
المعضلات وحل المشکلات وقد اثنی علیه العارف بالله
عبد الوهاب الشعرانی سمانی کتابه تنبیه الاغنیاء علی قطره من بحر
علوم الاولیاء فعلیک به وبالله التوفیق انتهی ویتلوه الباب الثالث

باب ثالث در آیات و احادیث و روایات فقهی

که مدعیان حرمت بدان استدلال می کنند و جواب ان و
این باب مشتمل است بر هدایات وضوابط چند هدایه اولی
در آیات قرانی و آن چهار آیت اند الآیت الاولی

ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم
ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین ۝ معنی آنکه از مردمان کسی
است که میخرد سخن بازی تا گمراه سازد مردمان را از راه خدا
بغیر دانستن و برنادانی و میگیرد قرارت قران را بازی آن
گروه مر ایشان راست عذاب خوار کننده فقط اهل کرم میگویند که
این آیه کریمه در تحریم غنای مطلق نازل شده است با مزامیر
باشد یا بلا مزامیر و در وجه استدلال میارند که بعض مفسران ذکر کرده اند
از عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن عباس روایت
که مراد از لهو حدیث غنا است جوابش اینکه آیه مذکوره که در
اول سوره لقمان واقع است شان نزولش همه مفسران
مثل بیضاوی و حسینی و احمدی و غیرهم همین نوشته اند
که نضر ابن حارث مشرک به تجارت جانب فارس رفته و قصه رستم
و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی که مجامع ایشان میرسانید
که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزدند که اگر محمد صلعم از قصه
عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من قصه

مملکت وقصص ملوک عجم سخن میگویم پس هرکه در معنی و مورد آیه
کریمه تامل خواهد کرد خواهد دانست که آنرا بر حلت وحرمت
غنا اصلا دلالت نیست و از آن تعلق ندارد و آنچه نسبت
با بن عباس میکنند آنست که در تفسیر بیضاوی و بغوی واقع
شده است با بن عباس وقیل کان یشتری المغنیات ویحملهن
علی معاشرة من اراد الاسلام ومنعه عنه یعنی و بعضی گفته اند
که مشرک مذکور کنیزکان مغنیه خریده بود و هرکه اراده اسلام
میکرد برای مباشرت او میفرستادی و گفتی که اسلام که مانع زنا
ست بهتر است یا معاشرت با چنین زنان باید دانست که اولا
روایت مذکوره ضعیف است چنانچه لفظ قیل دلالت بران میکند
و بر تقدیر صحت موید قول ماست زیرا که در صدر مذکور شده
که غنای مقترن با منکرات بالاتفاق حرام است و آنچه مشرک
مذکور میکرد در آن تجویز زنا و شرب خمر و بازداشتن
مردم از اسلام و گمراهی از راه خدا منظور داشت اگر
بر حرمت همچو غنا آیه را دلالت باشد عین مدعای ماست

پس کجاست آیه مذکوره را دلالت بر حرمت غنای جاریه برای
مالک و برای غیر وی در حالیکه یاد دهنده آخرت
و رهنمای راه خدا باشد چنانچه سماع آن از پیغمبر و صحابه باسناد ثبت
گذشت و بعضی از علمای متعصبین که روایت و درایت
از کتاب و سنت ندارند و معنی ناسخ و منسوخ نمی‌دانند و از اصول
حدیث و فقه آگاه نیستند این آیه را بر حرمت غنای مطلق نص
قاطع پنداشته مبالغه بایمرتبه نموده اند که آیه مذکوره ناسخ جمله احادیث
اباحت غنا است و صرف بدست آویز آیه مذکوره در حرمت غنا
رساله تصنیف کرده و در آن نوشته اند قد ذکر فی الکتب المعتبره
من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما
قد حلفا و قالا ان هذه الآیة ما نزلت الا فی حرمة الغناء و عکرمة
و سعید ابن جبیر ایضا قالا مثل ذلک انتهی پس برای رد زعم
اینچنین متعصب باید و مقلدان و مریدان او واجب افتاد که
آنچه مفسرین و محققین احادیث در تفسیر آیه مذکوره نوشته اند
بعبارتها نقل کرده آید قال فی تفسیر بحر الحقائق ما یشغل عن الله

ذکره و سماعه فهو لهو الحدیث وفی تفسیر العرائس الاشاره
فی لهو الحدیث الی طلب علوم الفلسفة من علم الطبیعی والریاضی
وعلم الاکسیر والنیرنجات واباطیل الزنادقة وترهاتهم لان
هذه کلها مضلة للخلق تبعد بها الناس لو تعلم وقال فی تفسیر معالم
قال الکلبی ومقاتل نزلت فی النضر بن الحارث کان یتجر فیاتی
فارس ویشتری فیها اخبار العجم ویحدث بها قریشا ویقول ان
محمدا یحدثکم بحدیث عاد وثمود وانا احدثکم بحدیث رستم واسفندیار
واخبار الاکاسرة فیستملحون حدیثه ویترکون استماع القران فانزل الله
تعالی هذه الایة وقال ابن جریج هو الطبل وعن الضحاک هو الشرک
وقال قتادة هو کل لهو واللهو کل باطل یلهی عن الخیر وعما یعنی انتهی
وفی البیضاوی ما یلهی عما یعنی کالاحادیث التی لا اصل لها والاساطیر التی
لا اعتبار فیها والمضاحیک وفضول الکلام وقیل نزلت
فی نضر ابن الحارث الی اخره وایضا لم یجی فی تفسیر هذه الایة
فی کتب الاحادیث الصحاح روایة الا فی الترمذی قال حدثنا قتیبة
قال اخبرنا بکر بن مضر عن عبید الله بن زحر عن علی بن زید عن القاسم

ابی عبد الرحمن عن ابی امامۃ رحمہم اللہ تعالی عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا تبیعوا القینات ولا تشتروہن ولا تعلموہن ولا خیر
فی تجارۃ فیہن وثمنہن حرام وفی مثل ہذا نزلت ہذہ الایۃ ومن
الناس من یشتری لہو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ الی اخرہ
وقد قالوا ہذا حدیث غریب وانما یروی من حدیث القاسم عن ابی
امامۃ والقاسم ثقۃ وعلی بن زید ضعیف فی الحدیث قال محمد بن
اسمعیل البخاری والنہی لیس لاجل الغناء بل یحتمل ان یکون لاجل
عدم انضباط ہذا الوصف او لانہ بیع الاشیاء التی لا تقابل
بالعوض شرعاً مثل ماء الفحل فانہ لا یصح بیعہ ولا اجارتہ مع
ان الحدیث ضعیف قال محمد جمال المحدث واما تمسکہم بان ابن
عباس وابن مسعود رضی اللہ عنہما حلفا ان لہو الحدیث ہو الغناء
ہذا افتراء محض لانہ لو ثبت عنہما ہذا القول لخرجہ اہل الحدیث فی
کتبہم لان قول الصحابی وفعلہ وتقریرہ ایضا حدیث کما ہو
مقرر عند اہل الحدیث وامام سخاوی در مقاصد حسنہ تصریح
نمودہ کہ نسبت حلف با بن عباس وابن مسعود کذب محض است

و بطلان زعم بعضی که آیه من یشتری لهو الحدیث ناسخ احادیث اباحت است موقوف است بر دانستن ضابطه علم القران و قاعده اصول الحدیث **ضابطه** من الاتقان فی علم القران للجلال الدین السیوطی قال ابو القاسم الحسن ابن محمد ابن حبیب النیشاپوری فی کتابه التنبیه علی فضل علوم القران علم نزوله و جهاته و ترتیب ما نزل بمکه و المدینه و ما نزل بمکه و حکمه مدنی و ما نزل بالمدینه و حکمه مکی و ما نزل بمکه فی اهل المدینه و ما نزل بالمدینه فی اهل مکه و ما یشبه نزول المکی بالمدنی و ما یشبه نزول المدنی بالمکی و ما نزل بالجحفه و ما نزل ببیت المقدس و ما نزل بالطائف و ما نزل بالحدیبیه و ما نزل لیلاً و ما نزل نهاراً و ما نزل مشیعاً و ما نزل مفرداً و الآیات المدنیات فی السور المکیه و الآیات المکیات فی السور المدنیه و ما حمل من مکه الی المدینه و ما حمل من المدینه الی ارض الحبشه و ما نزل مجملاً و ما نزل مفسراً و ما اختلفوا فیه فقال بعضهم مدنی و بعضهم مکی فهذه خمسه و عشرون وجهاً من لم یعرفها و لم یمیز بینها لم یحل له ان یتکلم فی کتاب الله تعالی انتهی **فایده**

در اصول حدیث از جامع اصول لابن اثیر حد النسخ انہ الخطاب
الدال علی ارتفاع الحکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجہ
لولاہ لکان ثابتاً مع تراخیہ یجوز نسخ خبر الواحد بخبر الواحد
والتواتر ولا یجوز نسخ المتواتر بخبر الواحد یجوز ورود النسخ علی الامر
لفعل واحد فی وقت واحد قال الشافعی لا یجوز نسخ السنت
بالقران کما لا یجوز نسخ القران بالسنۃ خلافاً لغیرہ ونسخ الحکم بقول
الصحابی نسخ حکم کذا مالم یقل سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم فاذا قال ذلک نظر فی الحکم ان کان ثابتاً بخبر الواحد
صار منسوخاً بقولہ وان کان قاطعاً فلا یجوز نسخ النص القاطع المتواتر
بالقیاس المعلوم بالظن والاجتہاد انتہی ملخص کلامہ واذا عرفت
ہذا فنقول وباللہ التوفیق ولا نخاف من اطناب الکلام فی
ہذا المقام لانہ من مزلۃ الاقدام بدانکہ ہر کہ در ضابطہ و
قاعدہ مذکورہ غور خواہد کرد حکم خواہد نمود کہ دعوی
نسخ احادیث اباحت بآیہ من الناس من یشتری لہو الحدیث
باطل است بچند وجوہ اول اینکہ بمذہب شافعی نسخ قران

ناسخ حدیث اصلا نمیشود و بمذهب حنفی نیز قرآن که غیر نص است
ناسخ حدیث صحیح که از قسم نص باشد نمیتواند شد دوم از جهت
نسخ که در صدر مرقوم گشته واضح است که ناسخ غیر از نص
نمیباشد و نص در اصطلاح عبارت است از کلام ظاهر المعنی
که سوق کرده شده باشد در امر خاص مثل انکحوا النکاح واضربوا
علیه بالدفوف و سوق آیه مذکوره هرگز در حرمت غنا نیست
تا ارتفاع حکم اباحت نماید بلکه سوق آیه مرقومه از بهر معنی
که هر که بسخنان باطل مردم را از راه خدا گمراه سازد و
واز قرائت قرآن باز دارد او مستحق عذاب است سوم
اینکه الزام غنا بیه که در لیضل عن سبیل الله واقع است
صاف ظاهر است که شراء لهو الحدیث باراده اضلال از راه
خدا ممنوع است نه مطلقا پس کجا ست آیه مذکوره را
دلالت بر حرمت غنا که نه براراده اضلال باشد و هرگاه
دال بر حرمت غنای مطلق نشده ناسخ نص اباحت غنای
مطلق چگونه میتواند شد چهارم اینکه از روی کتب تفاسیر

بالاتفاق ثابت است که سوره لقمان بمکه نازل شده است پیش از
هجرت واکثر احادیث که در اباحه غنا مذکور گشته از عائشه صدیقه
مروی اند رضی الله عنها در مدینه بعد از هجرت پس آیه مکیه نازله
قبل از هجرت ناسخ احادیث مدنیه مرویه بعد از هجرت
چگونه میتواند شد پس کسانیکه آیه مذکوره را نص حرمت پنداشته
آنرا ناسخ احادیث گفته اند قول ایشان بوجوهات مذکوره مردود
و نامعقول است آیه ثانیه که بدان احتجاج بر حرمت میکنند
آنست که در آخر و النجم واقع شده افمن هذا الحدیث تعجبون
وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون یعنی اینکه ای مشرکان
از اینکه قرآنست شگفت می آرید و میخندید و باستهزا او میگیرید
از خوف وعید که در دست شما بازی میکنید و گاسید یا غافل و وجه
استدلال ذکر میکنند که سامدون مشتق از سمود است
و آن بمعنی غنا آمده است نزد بعضی و میگویند که در شان
نزول این آیه مروی است که بوقت خوانده شدن قرآن کفار
سرود و شور میکردند تا مردم را از استماع قرآن باز دارند

[illegible]

پس آیه را بر تحریم مطلق غنا دلالت است جوابش اینکه صاحب
بیضاوی سامدون را بمعنی لاهون و مستکبرون گفته
و نوشته است که آن مشتق از سمد است من سمد البعیر فی مسیره
اذا رفع راسه انتهی و این را از غنا مناسبتی نیست و
بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود آمدن سمود بمعنی غنا در
آیه اشاره بر آن معنی خواهد کرد که سرود به نیت باز داشتن از
استماع قران ممنوع یا مکروه باشد و این مخالف ما نیست زیرا که
این هم سببی است از اسباب منکره که بدان غنا بالاتفاق حرام
میگردد پس کجاست این آیه را دلالت بر حرمت غنای مطلق
مخصوص بر غنا شد که غیر مُذَکِّر آخرت و شوق یاد الهی باشد
و اگر آیه کریمه نیز دال بر حرمت سمود باشد بمعنی که مراد
گیرند باید که ضحک و عدم بکا نیز مطلقا حرام گردد و از
که بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که با انکار و استهزا
قران باشد پس از غنا نیز غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق
آن طرفه اینکه اگر در آیه مذکوره سامدون را بمعنی مغنون

گیرند بر مشروعیه غنا و بر مذمت ترک بکاء وقت تغنی دلالت میکند
زیراکه و انتم سامدون حال است از لا تبکون بمعنی آنکه نمیگرید
شما در حالیکه غنا کنندگانید پس دلالت کرد بر آنکه ترک بکاء
در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب گواه است تفسیر احمدی
و عبارته هذا قوله تعالی افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون
و انتم سامدون معناه افمن هذا الحدیث ای القران تعجبون و تضحکون
بالاستهزاء و لا تبکون خوفا من الوعید الذی فیه و انتم سامدون
ای غافلون و لاعبون بالتغنی فالمراد من سامدون مغنون
علی ما ذکر فی البیضاوی و کانوا اذا سمعوا القران عرضوه بالتغنی
لیشغلوا الناس عن استماعه فمنعهم الله تعالی عن ذلک و المعنی
لا یجوز لکم ان تسمدوا ای تغنوا و قد قیل ان قوله و انتم
سامدون تدل علی مشروعیة الغناء لان اوله و لا تبکون فیجوز ان
یکون حالا منه ای لا تبکون حال کونکم مغنین فقد ذم علی
ترک البکاء حین التغنی و هو تدل علی مشروعیته انتهی کلامه بلفظه
الآیه الثالثه و آیه ثالثه که بدان احتجاج بر حرمت غنا

سیکنند آنست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده و استفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک و رجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان
الا غرورا یعنی انکه بجنبان هرکرا توانی از ایشان با وازخود
وبرانگیزان براهلاک ایشان سواران خود را و پیادگان
خود را وشریک شو بایشان در اموال و فرزندان و وعده ده
ایشانرا و وعده نمی دهد آنها را شیطان مگر بفریب و در وجه
استدلال میگویند که مرویست در تفاسیر که مراد از
صوت غنا و مزامیرست جوابش اینکه در تمام کتب تفاسیر
صوت آواز و شمول آن بوسوسه و غنا گرفته شده است
اگر کسی از صوت غنا اراده کرده باشد مراد از آن قطعا
غنای محرم خواهد بود بمقتضای مقام که بیان طرق گمراهی شیطان
ست پس مجرای این آیه با آیه لیضل عن سبیل الله موافق
خواهد بود یعنی اگر از آیه مذکوره حرمت غنای مخصوص مفهوم
شود حرمت غنای مطلق دلیل نمیتواند شد کما لا یخفی علی المتدبر

الآیة الرابعه وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة
یعنی آنکه نیست نماز مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر و دستک زدنی
در وجه استدلال میگویند که هرگاه صفیر و دستک زدنی
ممنوع شد پس غنا که خالی از آن نمیباشد بطریق اولی جواب اینکه
اینکه از منع شدن دستک زدن و صفیر بمقام مخصوص ضرور
نیست که همه زمان و مکان ممنوع باشد چنانچه دستک زدن
خارج نماز درست نیست و در عین نماز اگر او را ضرورت افتد
جایز است که دستک زند بدینطور که بزند کف دست بر پشت دست دیگر
این جواب مطابق آنست که شیخ احمد غزالی رحمة الله در جواب این
آیه در رساله خود نوشته اند که اما الاستدلال ان التصدیة
ممنوع والغنا لا یخلو عن التصدیة فاسد فان من منع شیء فی
حالة مخصوصة لا یلزم منعه فی سایر الاوقات والمقامات تباین
ذلک ولهذا یجوز للمراة فی الصلوة ضرب الراحة علی ظهر کفها
اذا نابها شیء ولا یجوز فی غیرها ولما کان البیت معظما والطواف
بنفسه صلوة نهیهم عن ذلک وایضا قال وما کان صلوتهم ولم

یقل وماکان سماعهم فاذن لا یجوز سمع التعصیة بقول البیت
سمعه فی سایر الاوقات والمواضع مخفی مباد بر مدعی واجب است
که بر اثبات حرمت آیتی از قسم نص بیارد که سوق کلام در حرمت
غنای مطلق باشد و اگر با چنین آیات اوله معنی غیر ظاهر و
خفی استدلال جایز باشد پس آنچه در مقدمه کتاب ذکر کرده ام
که علما تصریح نموده اند که از قوله تعالی الذین یستمعون القرآن
فیتبعون احسنه و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم
تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و از دیگر آیات سماع الذکر
سماع غنا مراد است آن آیات بطریق اولی برای ابطال
حرمت بر آن قاطع شدن میتوانند **هدایه ثانیه** در ذکر احادیثیکه
اهل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست که دین الهی است
پس عظیم الشان واجب الخوض و الامعان زیرا که اصل اصول
جمیع احکام شرعی حدیث است و اقسام آن بسیار و مختلف
و مراتب رواة حدیث بی شمار و متفاوت و هر کدام تحقیق
علم حدیث و اصول آن نمایان شد و همین سبب [illegible]

احکام در کتب فقهیه یافته میشود چنانچه اهل تحلیل و تحریم هر دو باحادیث
استدلال میکنند اما تصحیح احادیث طرفین و ترجیح یکی بر دیگری
و اینکه از کدام احتجاج جایز است و از کدام جایز نیست موقوف
است بر معرفت قواعد اصول و معرفت اقسام حدیث اگرچه
این مختصر گنجایش تشریح آن ندارد لیکن آنچه موقوف علیه
جواب احادیث مذکوره است بالاجمال مذکور میگردد ضابطه
ابتدا آنست که حدیث باعتبار روات بر سه قسم است صحیح
و حسن و ضعیف صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
ثابت شده باشد و آنرا صحیح لذاته گویند و حسن آنست که روات آن
صفات مذکوره بر وجه کمال نباشند بلکه نوعی از قصور و نقصان
در آن راه دارد و آنرا حسن لذاته خوانند و اگر کثرت
طرق جبران نقصان کرده باشد آنرا صحیح لغیره خوانند و ضعیف
آنست که یکی ازین شروط معتبره در صحت نقل یا زیاده مفقود
گردد یا راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط او یا شذوذ
اسناد یا انقطاع متهم گشته و نکارت و علت مرسوم گردد و یا [illegible]

و عند باز اقسام حدیث ضعیف متعدد و متکثر میگردد و افراد آن ذکر کنیم اگر
در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان وی کرده باشد آنرا حسن لغیره
گویند کذا ذکر الشیخ عبد الحق رح فی ترجمة المشکوٰة و علامه مجد الدین
ابن اثیر رضی الله عنه که جامع صحاح ستة است در جامع الاصول
فصل رابع در بیان اقسام حدیث و فروع آن بکمال شرح
و بسط نوشته است از آنجمله ایراد سطری چند بر سبیل اتمام ضرور است
قال رحمة الله علیه فی الفرع الاول اعلم انه لیس کل خبر مقبولا
ولا کل خبر مردود ولسنا نعنی بالقبول التصدیق ولا بالرد التکذیب
بل یجب علینا قبول قول العدل وربما کان کاذبا او غالطا ولا
یجوز قبول قول الفاسق وربما یکون صادقا وانما نعنی
بالمقبول ما یجب العمل به وبالمردود ما لا تکلیف علینا فی العمل به
والاحادیث المرویة فی کتب الائمة منها ما هو صحیح ومنها ما هو
سقیم والفائدة فی تخریج الاحادیث باسناده ولا تعدیل رواته
ان الجرح والتعدیل یختلف فیهما فی العمل من الائمة من رأی
الاحتجاج بالاحادیث المتکلم فیها ومنهم من ابطلها والاصل فیه

اقتداء بالائمة الماضين فانهم كانوا يحدثون عن الثقات وغيرهم
فاذا سئلوا عنهم بينوا ثم قال في الفرع الثاني والخبر ينقسم الى ما
يجب تصديقه والى ما يجب تكذيبه والى ما يجب التوقف فيه فالاول
يتنوع انواعا اولها ما اخبر عنه عدد التواتر فيجب تصديقه ضرورة
وان لم يدل عليه دليل آخر وثانيها ما اخبر الله عنه فهو صدق
بدليل استحالة الكذب عليه وثالثها خبر الرسول صلوات الله
عليه بدليل المعجزة على صدقه ورابعها ما اخبرت عنه الامة اذ ثبت
عصمتها بقول الرسول وخامسها كل خبر يوافق ما اخبر الله عنه
او رسوله او الامة وسادسها كل خبر صح انه ذكره المخبر بين يدي
رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمع منه ولم يكن غافلا عنه
فسكت عليه وسابعها كل خبر ذكر بين يدي جماعة امسكوا عن تكذيبه
والعادة تقتضي في مثل ذلك بالتكذيب والامتناع من السكوت
القسم الثاني ما يجب تكذيبه ويتنوع انواعا اولها العلم خلافه
بضرورة العقل او الفطرة او الحس او اخبار التواتر لمن اخبر
عن الجمع بين الضدين ونحو ذلك وثانيها ما يخالف النص القاطع

من الکتاب والسنة والاجماع وثالثها ما صرح بتکذیبه جمع کثیر یستحیل فی العادة ان یتواطؤا علی الکذب ورابعها ما سکت الجمع الکثیر عن نقله والتحدث به مع جریان الواقعة بمشهد منهم ومع احالة العادة السکوت عن ذکره لتوافر الدواعی علی نقله کما اخبر مخبر ان امیر البلدة قتل فی السوق علی ملاء من الناس ولم یتحدث اہل السوق به فیقطع بکذبه انتہی کلامه بحذف اکثره

چون اقسام حدیث وضابطہ احکام اُن دانستی بدانکہ چہار احادیث اباحت غنا کہ در باب اول ترقیم یافتہ از قسم صحاح اند یا از قسم حسان کما مر تحقیقہ واحتجاج بہر دو قسم نزد جمہور محدثین وفقہا صحیح است پس معارض یا ناسخ احادیث مذکورہ نخواہد شد مگر حدیثی کہ اقوی یا مساوی آن بدرجہ صحت ومقبولیت باشد موافق آنکہ در صدر ودر فصل ثانی وثالث بثبوت رسیدہ است کہ نزد جمہور محدثین محققین حدیث صحیح در تحریم غنا در رود نیافتہ است

ہرگاہ این مقدمہ تمہید یافت پس باید دانست کہ احادیثی کہ اہل تحریم بہم رسانیدہ اند از چہار قسم بیرون نیست

قسمی آنست که در کتب اہل حدیث بضعف یا بعدم صحت یا بموضوعیت
آن تصریح آمده است و قسمی آنست که در کتب معتبره صحاح آن حدیث
یافته نمیشود بلکه در کتابهای مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر
نیست یا در رواة آن حفاظ حدیث طعن کرده اند و قسمی آنست
که نشان آن در کتب احادیث اصلا یافته نمیشود و منکرین تعصبا
اختراع و افترا کرده شهرت داده اند و قسمی آنست که در کتب
صحاح یافته میشود مگر مورد آن خاص است یعنی در مذمت یا حرمت
غنای مقترن بمنکرات یا غنای که بنیت فاسد باشد وارد
یافته است و نافهمان آنرا در مورد عام برده حرمت علی الاطلاق
فهمیده اند لهذا احادیث هر چهار را در هدایات جداگانه ذکر
کرده جواب آن می نگارم و الله الهادی للارشاد و علیه التوکل
و الاعتماد **هدایه ثالثه** در احادیثی که حفاظ حدیث
یا بعدم صحت و یا بموضوعیت آن تصریح نموده اند **الحدیث**
الاول ما روی ابن الدنیا عن ابن مسعود رضی الله عنهما
یکی از آنست که ابن ابی الدنیا از ابن مسعود رضی الله عنهما

[illegible]

روایت کردہ الغنا ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء
العشب والذی نفسی بیدہ ان القرآن والذکر ینبتان الایمان
فی القلب کما ینبت الماء العشب وروی الدیلمی فی مسند الفردوس
الغنا واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب وصاحب
از بیہقی فی شعب الایمان از جابر آوردہ الغنا ینبت النفاق
فی القلب کما ینبت الماء الزرع این حدیث باختلاف الفاظ چند جا
مروی گشتہ و لقہ و این حدیث بعدم صحت آن تصریح نمودہ اند
چنانچہ مولانا محمد ابن طاہر پٹنی رح در تذکرۃ الموضوعات
بعد ذکر حدیث مذکور مینویسد الا یصح کما قال النووی و امام سخاوی
در مقاصد حسنہ این حدیث را لا یصح گفتہ و شیخ عبد الحق دہلوی
در شرح سفر السعادت باوجود شمردن وی رضی اللہ عنہ این حدیث
را در اسناد تحریم می نویسد کہ ضعیف است و بر تقدیر
فرض صحت جوابش اولاً اینکہ علما تصریح نمودہ اند کہ این
حدیث در غنا معنی است چنانچہ مضمونش نیز دلالت بر آن
میکند زیرا کہ غرض بیشتر آن میباشد کہ خود را بر سامعین

بصورت محبانه وانماید و درحقیقت حب احدی در دلش نمیباشد
پس معنی نفاق در معنی یافته میشود نه در غیر او واگر بر معنی حمل نکنند
معنی حدیث راست نمیآید زیراکه در شنیدن غنا و اصوات حسنه
رقت و رفعت قلب پیدا میشود نه نفاق کما لا یخفی علی العاقل المنصف
وثانیا اینکه اگر بالفرض غنا سببیت نفاق هم باشد در حدیث
مذکور لفظی نیست که دلالت بر تحریم کند وضروری نیست که هرچه
موجب نفاق باشد از محرمات بود زیراکه پوشیدن لباس
جمیله و رکوب مراکب نفیسه و سایر انواع زینت و تفاخر
وکثرت مال سببیت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد
شده وچیزی ازان حرام و معصیت نیست بل بر تحریم آن در
قرآن وعید آمده لقوله تعالی قل من حرم زینة الله التی اخرج
لعباده والطیبات الخ کما طرحو پس معلوم شد که بعض مباحات
نیز سببیت نفاق میباشد ثالثا اینکه اگر موجب نفاق وغیره هم باشد
پس محمول خواهد بود بر غنای منکر که مقترن بمحرمات باشد
وقرینه حمل ان بر منکر آنست که ابن سیرین از عبد الله

بن مسعود ذرانما آورده ایاکم والمعازف والغناء فانهما
ينبتان النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل پس معلوم شد
که مذمت غناء نیست با معازف که آله ملاهی است پس تجاوز
نخواهد کرد مذمت بطرف غنای مطلق کما هو المطلوب
حدیث دوم آنست که حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده
من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یسمع صوت الروحانیین
فی الجنة قیل وما الروحانیون قال قراء اهل الجنة
حدیث سوم آنست که حاکم در تاریخ و دیلمی از علی مرتضی
رضی الله عنه آورده من مات وله قینة فلا تصلوا علیه
شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر این هر دو حدیث
مینویسد که ضعیف است جداً بلکه خود روایت کننده آن
ضعیف گفته است **حدیث چهارم** آنکه لعن الله المغنی
والمغنی له مولانا محمد ابن طاهر رح در تذکرة الموضوعات بعد
ذکر این حدیث مینویسد قال النووی انه لا یصح **حدیث پنجم**
آنست که روی رجل من الصحابة عن النبی صلی الله علیه وسلم

انہ قال استماع صوت الملاہی معصیۃ والجلوس علیہا فسق والتلذذ بہا من الکفر حدیث ششم آنکہ ما من رجل سمع الملاہی الابعث علی ہر کتفیہ شیطانان من الشیاطین یضربان بارجلہما وایدیہما علی صدرہ حتی یسکت ویسکن عن الرقص قال النووی لا یصح فی باب حرمۃ الغناء شی منہا بر تقدیر فرض صحت بودہ حدیث غنائیست کہ بسبب اجتماع اسباب منکرات محرک ہوا وہوس وشہوت وعشق مخلوق معشوق باشد اما آنچہ محرک شوق الی اللہ وخوف الآخرۃ یا السرور ونشاط طبعی تقریبات مباحہ باشد آن غنا خارج از مورد حدیث مذکور وداخل در ترک احادیث صحاح کہ سابقا مذکور شد خواہد بود وقتا ویر آن در شرع بسیار اند کہ فعل واحد مباح باشد وبعوارض بعض ہمان فعل حرام ومذموم گردد وکما مر تفصیلہ حدیث ہفتم آنکہ عقبہ بن عامر از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ است کل شی یلہو بہ الرجل فہو باطل الا ثلث رمیہ عن قوسہ وتادیبہ فرسہ وملاعبتہ امرأتہ ظاہرا وجہ استدلال محرمین بحدیث مذکور انست

که بر غنا اطلاق لهو آمده است وجمله ملاهی باطل و هر باطل بزعم باطل آنها حرام میشود جوابش بچند وجوه است اولا اینکه هر جاکه بر غنا اطلاق لهو آمده باشد مراد ازان غنا نیست که بقصد تعیش حرام بالقصد باز داشتن ذکر خدا و رسول و استماع قران باشد چنانچه درحال مغیرة بن حارث وغیره کفار در تفسیر من یشتری لهو الحدیث گذشته وثانیا اینکه لفظ باطل را بر تحریم دلالت نیست بلکه بر غیر مفید دلالت میتوان کرد وثالثا اینکه تماشا بینی حراب وتلهی بالنظر بسوی حبشیان چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق عائشه صدیقه رضی الله عنها در کتب صحاح ثابت گشته از سه قسم لعب که در حدیث مذکور مستثنی شده خارج است پس کجا ماند حکم کلی باینکه هر لهو باطل است و هر باطل حرام ورابعا اینکه تفرج بساتین واستماع اصوات طیور و دیگر ملاعبات که داخل ملاهی اند بالاتفاق حلال اند خامسا اینکه اطلاق لهو ولعب وباطل در کلام الله بر افعال و اشیای مباحه آمده وآنرا بالاتفاق حرام نمیگویند مثلا قوله تعالی

انما الحیوة الدنیا لهو ولعب ربنا ما خلقت هذا باطلا و قوله صلعم
اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید الا کل شی ما خلا الله باطل
حدیث ششم عن النبی صلی الله علیه وسلم الغناء رقیة الزنا
نسبت کننده این قول بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفتری
است بازگشت او بموجب حدیث صحیح آتش دوزخ است در جمیع
کتب معتبره مثل شرح سفر السعادت و تفسیر احمدی منقول است
که این قول فضیل ابن عیاض است رضی الله عنه حدیث نیست
قال ملا علی قاری فی رسالة الموضوعات الغناء رقیة الزنا لیس بحدیث
انما هو من کلام فضیل ابن عیاض رحمه اما قول مذکور نیز برای
اثبات حرمت شرعی نیست بلکه در حالت احرام گفته پس معنیش اینست
که در حق محرم یعنی کسیکه بنیت حج کعبه احرام بسته غنا ممنوع
است چنانکه زنان و ازین قول حرمت شرعی عموما نمیتواند شد
زیرا که در حق محرم استعمال خوشبو و تراشیدن مو و ناخن
و لبس جامه دوخته و پوشیدن سر و پا هم حرام است و در حق
غیر محرم هیچ یکی ازان حرام نیست حدیث هفتم ایاکم و الغناء

فانه یزید الشهوة ویهدم المروة وانه ینوب عن الخمر ویفعل السکر
حدیثی باین الفاظ در کتب صحاح اصلا موجود نیست نسبت آن
بحضرت النبی صلی الله علیه وسلم دروغ صریح است نیست این
مگر قول بعض زاهد خشک چه همه اجزاء دلیل در بعضی مباحات
نیز یافته میشود و هیچکس بحرمت آن چیزها نرفته و ازان منع نکرده
مثلا اگر شخصی از مشک و عنبر و زعفران و جوز و قرنفل و لوز
و پسته و مویز و جواهر و مروارید و غیره ادویه مباحه معجون مقوی و مهیج
و مشتهی تیار کند بران صادق است انه یزید الشهوة ویقوی
الهمة ویهدم المروة وینوب عن الخمر فی القوة والمنافع والسکر ولو
قلیلا حدیث دوم عن النبی صلعم الغناء مفسد للقلب مسخط
للرب نسبت این قول بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تهمتی است مفسد للقلب ومسخط للرب نعوذ بالله منها قول مذکور
از ضحاک مروی است محدثین و علمای معتبرین آنرا مسلم نداشته اند
چنانچه صاحب تفسیر احمدی هم میگوید و ما یروی عن الضحاک ان
الغناء مفسد للقلب مسخط للرب ممنوع لان اهل کرامات

ظاہرة وخوارق عادات باہرہ یستکثرون السماع لاغنا ریشوقون
بہا الی تجلیات الحق سبحانہ وتعالی وکانوا یحسبون ذلک عبادة
اعظم وجہاد اکبر فکیف یصح ان یفسد قلوبہم بہ ویسخط علیہم
حدیث یازدہم سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
رجلا یتغنی من اللیل فقال لا صلوة لہ حتی مات مثلہا ثلث
مرات ذکر فی تذکرہ الموضوعات مولانا محمد ابن طاہر پٹنی بعد ذکر
حدیث المذکور فی اللالی انہ لا یصح **ہدایہ رابعہ** در ذکر احادیث
کہ در کتب معتبرہ صحاح ان حدیث یافتہ نمیشود بلکہ در کتابہا
مروی اند کہ آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در رواة
آن حفاظ حدیث طعن کردہ اند **حدیث اول** عن رجل
من الصحابہ رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ قال اذا رقص الرقاص جاء الشیطان ینفخ فی استہ
رواة الشیخ الحجہ فی زبدہ الصالحین لا اصل لہ فی الصحاح
حدیث دوم اذا رقص الصوفی جاء الشیطان فیفد ا
صبعہ فی دبرہ حتی وثب یمینا وشمالا لا اصل لہ فی الصحاح

حدیث سیوم عن رجل من الصحابہ عن النبی صلعم انہ قال ان اللہ یغفر لکل ذنب الا عزطانہ اذکو بثہ و غنائم لا اصل لہ

حدیث چہارم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال یاتی اخر الزمان قوم یعرؤن قرءۃ الشعر و یغنون و یضربون ضرب اللہ و یتخذون المغنیات و الدفوف اولیک لہم لعنۃ اللہ و الملائکۃ و الناس اجمعین حدیث باین الفاظ در کتب صحاح مروی نیست

حدیث پنجم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال التغنی و التصفیق و استماعہما کل ذلک حرام مستحلہا کافر لا اصل لہ فی الصحاح

حدیث ششم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من اعطی للمغنی درہماً خلق اللہ تعالی حیۃ من النیران خمسون ذراعاً ولہا الف فم فی کل فم السیف و السنان یاکل لحمہ و عظامہ الی یوم القیامہ لا اصل لہ فی الصحاح

حدیث ہفتم عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال الرقص اثم کبیر لا افاق من اثمہ لا اصل لہ فی الصحاح

حدیث ہشتم عن جابر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال الشیطان اول من تغنی

وکل من تغنی فهو الشیطان لا اصل له فی الصحاح حدیث

نهم عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی قال الکوبة حرام

والدف حرام والمعازف حرام والمزامیر حرام رواه البیهقی

فی السنن راوی این حدیث بیهقی هم اقرار نموده بیهقی رضی الله عنه

حدیثی مرفوع باین الفاظ هرگز نقل نکرده ومن یدعی فعلیه الاثبات

حدیث دهم عن علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه ان النبی

صلی الله علیه وسلم نهی عن ضرب الدفوف ولعب الصنج وضرب

الزمارة رواه خطابی لا اصل له حدیث مذکور بالفاظ مذکوره در کتب

صحاح یافته نمیشود **هدایت خامسه** در ذکر احادیثی که رواة

آن نزد محققین حدیث مطعون اند و روایت آنها قابل استناد

نیست خصوصا در مقابله احادیث صحاح که بجای نصوص ومحکمات

شمرده اند **حدیث اول** عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما نهیت عن صوتین

احمقین فاجرین صوت عند نغمة لهو ولعب ومزامیر شیطان

وصوت عند مصیبة وخمش وجوه وشق جیوب ورنة شیطان رواه

ابن ابی الدنیا فی ذم الملاہی حدیث دوم عن ابی امامہ
رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما رفع احد
صوتہ بغناء الا بعث اللہ الیہ شیطانین یجلسان علی منکبیہ ویضربان
باعقابہما علی صدرہ حتی یمسک رواہ ابن ابی الدنیا حدیث
سیوم عن ابی امامہ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ قال ابلیس لما انزل الی الارض فقال یا رب انزلتنی الی الارض
وجعلتنی رجیما فاجعل لی بیتاً قال الحمام قال اجعل لی مجلساً قال
الاسواق ومجامع الطرق قال اجعل لی طعاماً قال ما لم یذکر علیہ
اسم اللہ تعالیٰ قال اجعل لی شراباً قال کل مسکر قال اجعل
لی مؤذناً قال المزامیر قال اجعل لی قرآناً قال الشعر قال اجعل
لی حدیثاً قال الکذب قال اجعل لی رسلاً قال الکہان
قال اجعل لی مصاید قال النساء رواہ ابن ابی الدنیا فی
مکاید الشیطان حدیث چہارم عن عبد اللہ ابن دینار
رضی اللہ عنہ لجاریہ صغیرۃ تغنی فقال لو ترک الشیطان احداً لترک
ہذہ رواہ ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان حدیث پنجم

عن الشعبی رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لعن اللہ
المغنی و المغنیات و المغنی لہ رواہ ابن ابی الدنیا کما مر فی ہدایۃ الثالثہ
این ہمہ احادیث مذکورہ بروایت ابن ابی الدنیا در کتب
منقول شدہ و در عالم رواج یافتہ و راوی مذکور نزد محققین حدیث
بعدم اعتماد معروف و مشہور است در روایت وی بوضع و عدم
صحت متفق علیہ جمہور چنانچہ ملا علی قاری رحمہ اللہ در رسالہ
موضوعات می نویسد و من الاحادیث الموضوعۃ باسناد احادیث
الشیخ المعروف بابن ابی الدنیا و ہو الذی تزعمون انہ ادرک
علیاً و عمر طویلا و اخذ برکابہ فرکب واصابہ رکابہ وشجہ فقال
مد اللہ فی عمرک مدا او احادیث ابن نسطور الرومی و احادیث
بشر و نعیم ابن سالم و خراش عن انس و احادیث دینار عنہ
و احادیث ابی ہدبۃ ابراہیم بن ہدبۃ القیسی و چنانکہ بعد رواہ
حدیث بعدم اعتماد معروف اند بعض کتب انہا نیز بسقوط
اعتبار اشتہار دارد چنانچہ ملا علی قاری رحمہ اللہ در رسالہ
موضوعات می نویسد و قال الذہبی اسانید کتاب الفردوس

۱۹ افعال و کتب ابن ابی الدنیا هم شهرت بسقوط اعتبار دارد

لابی الفضل جعفر ابن محمد ابن علی الحسینی واهیة لا یعتمد علیها
واحادیثه منکرة هذا انتهی پس بر حدیث مجهول الراوی که مخالف
احادیث صحاح درباب حرمت غنا در کتب منقول شده باشد
عند التحقیق راوی آن یکی از رواة مذکورین خواهد بود واگر خوف
اطناب نبودی مرویات این همه مخترعان حدیث مشروحاً
نقل کردمے درینجا ضابطه بیان کردن واجب افتاد
تا از آن واضح گردد که اغراض اهل وضع در وضع کردن
حدیث مختلف میشود **ضابطه** قد حکی السیوطی عن ابی الجوزی
ان من وقع فی حدیثه الموضع والکذب والقلب انواع
منهم من غلب علیهم الزهد فغفلوا عن الحفظ او ضاعت کتب حدیثهم
حفظه فغلط ومنهم قوم ثقات لکن اختلطت عقولهم فی اواخر
اعمارهم ومنهم من رای الخطای سهوا فلما رای الصواب
والیقین لم یرجع انفة ان ینسبوا الی الغلط ومنهم زنادقة
وضعوا قصداً الی افساد الشریعة وایقاع الشک والتلاعب
بالدین وقد کان لبعض الزنادقة فنقل الشیخ فیه بشن فی کتابه

ما لیس من حدیثہ ومنہم من یضع لنصرۃ مذہبہ ومنہم من یضع

حسبۃ ترغیباً وترہیباً ومنہم من اجاز وضع الاسانید بکلام حسن

ومنہم من قصد التقرب الی السلطان ومنہم القصاص لانہم یریدون

احادیث یرقق وتنفق انتہی ہدایۃ شانزدہم در ذکر احادیثیکہ

در کتب معتبرہ مروی اند وآنرا بر حرمت یا مذمت غنا ومزامیر

خاص دلالت است ونا فہمان از آن حرمت غنای مطلق میفہمند

حدیث اول عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

قال صوتان ملعونان فی الدنیا والاخرۃ مزمار عند نغمۃ ورنۃ

عند مصیبۃ رواہ بزار وابن مردویہ والبیہقی منور وابن حدیث

ہمین است کہ از قدیم معمول در رسوم کفار است کہ بوقت خوردن

طعام وشراب مزامیر می نوازند چنانچہ پیش ملوک وامرای عجم

نواختن نوبت وروشن چوکی بوقت طعام تا حال رواج

دارد وہمچنین نوحہ گری بوقت مرگ از ایام جاہلیت تا حال

شایع است وحدیث مذکور بر حرمت مزمار در ینحالت مخصوص

بجہت مشابہت با کفار دلالت می کند پس طعن ومذمت

بمطلق مزامیر که در این چنین حالت نباشد تجاوز نخواهد کرد
و در ہمین معنی چند احادیث بعبارات و روایات مختلفه وارد اند
اکثر ان نقل کرده میاید و عادت تاویل و بیان مورد ضرورت نمینماید
حدیث دوم عن ابی امامه رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ عزوجل بعثنی ہدی و رحمۃ للعالمین
و امرنی بمحق المعازف و المزامیر و الاوثان و الصلیب و امر الجاہلیۃ
و حلف ربی بعزتہ و جلالہ لا یشرب عبد من عبادی جرعۃ من
خمر متعمدا فی الدنیا الا سقیت مکانہا من الصدید یوم القیامہ
مغفورا لہ او معذبا و لا ترکہا من مخافتی الا سقیت ایاہ من حظیرۃ
القدس رواہ ابو داؤد و الطیالسی حدیث سیوم عن ابن
عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ
حرم علی امتی الخمر و المیسر و الکوبۃ رواہ احمد ابن حنبل و ابو داؤد
و رواہ البیہقی حدیث چہارم عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یمسخ قوم من امتی
فی آخر الزمان قردۃ و خنازیر قالوا یا رسول اللہ من مسلمین

قال نعم يشهدون ان لا اله الا الله وانی رسول الله ويصومون ويصلون قالوا فما بالهم يا رسول الله قال اتخذوا المعازف والقينات والدفوف وشربوا هذه الاشربة فباتوا على شرابهم وقد مسخوا رواه ابن مسعود وابن حبان وغيره وايضا عن سهل ابن سعد رضی الله عنهما قال رسول الله صلعم يكون فی هذه الامة خسف ومسخ وقذف قيل متى يا رسول الله قال اذا ظهرت القينات والمعازف واستحلت الخمر رواه عبد ابن حميد فی مسنده عن عبد الرحمن ابن يزيد واحمد ابن ابی داود وابن ماجه والبيهقی

حديث پنجم عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ان الله حرم القينة وبيعها وثمنها وتعليمها والاستماع اليها ثم قرأ ومن الناس من يشتری لهو الحديث رواه ابن ابی الدنيا فی ذم الملاهی وابن مردويه **حديث ششم** عن ابی امامه رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال لا تبيعوا القينات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ولا خير فی تجارتهن وثمنهن حرام وفی هذا نزلت هذه الآية ومن الناس

من يشتري لهو الحديث رواه سعيد ابن منصور واحمد وترمذي وابن ماجة رضي الله تعالى عنهم حديث هفتم عن ابي سعيد الخدري رضه انه قال جاء رجل الى رسول الله صلعم فقال يا رسول الله اني اشتري الجواري فاعلمهن الغناء وابيعهن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ويلك بالغناء امرت اما علمت ان الله قد لعن من فوق عرشه مشتري الجواري ومعلمهن الغناء رواه صاحب الحمادي حديث هشتم عن ابي عامر رضه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن من امتي اقوام يستحلون الحر والحرير والخمر والمعازف ولينزلن اقوام الى جنب علم يروح عليهم بسارحة لهم ياتيهم رجل لحاجة فيقولون ارجع الينا غدا فيبيتهم الله ويضع العلم ويمسخ اخرين قردة وخنازير الى يوم القيمة رواه صاحب المشكوة في باب البكاء والخوف عن البخاري حديث نهم عن ابي هريره رضه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتخذ الفيء دولا والامانة مغنما والزكوة مغرما وتعلم لغير الدين واطاع الرجل امرأته

یعق امه وادنی صدیقه واقصی اباه وظهرت الاصوات فی المساجد
وساد القبیلة فاسقهم وکان زعیم القوم ارذلهم واکرم الرجل مخافة
شره وظهرت القینات والمعازف وشربت الخمور ولعنت هذه
الامة اولهم فارتقبوا عند ذلک ریحاً حمراء وزلزلة وخسفا
ومسخا وقذفا وآیات تتابع کنظام قطع سلکه فتتابع رواه
صاحب المشکوة فی باب اشراط الساعة عن الترمذی **حدیث**
دوم عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل العشق ولحون
اهل الکتابین وسیجی بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء
والنوح لا یجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم وقلوب الذین یعجبهم شأنهم
رواه صاحب المشکوة عن البیهقی فی شعب الایمان **توضیح**
هرکه درین احادیث عشره غور وتامل خواهد کرد خواهد دانست
که حدیثی ازآن مخالف مطلب مولف نیست بلکه همه بر صدق
دعوی او گواه عادل اند چه کراهت وحرمت ترقیم یافته که در
تحریم وتذمیم غنای منکر احادیث صحیحه البته ورود یافته اند

جواب احادیث عشره مذکوره در [illegible]
[illegible]

و تفصیل غنای منکر هم جابجا تشریح یافته و بحکم اذا تکرر تقرر
باز تشریح میگردد که غنای منکر همانست که بوضع مخصوص
کفار در رسم جاهلیت و یا مقترن بآلات ملاهی و معازف در صحبت
عیش شراب خواری باشد یا بنیت باز داشتن از استماع
قرآن یا استهزا بر کلام نبی آخر الزمان یا اهانت دین باشد
یا باراده اکتساب مال آنرا پیشه خود گردانند و یا سراید بدون
آنکه پیشه اجرت بگیرد یا بسبب مشغولی آن ترک فرائض و واجبات
بحالت صحت و ثبات هوش نماید چنانچه تفصیل شرائط بطور
اهل شریعت گذشته است و شرائط ملزومه اهل طریقت خواهد آمد
ان شاء الله تعالی هر چند احتمال این معنی باقیست که تحریم غنا حدیثی
دیگر سوای احادیث مذکوره هم باشند لیکن نزد خرد صواب اندیش
مرجع آن حدیث بجز طرق اربعه مذکوره دیگر نخواهد بود یعنی
اگر حدیث مذکوره مشتمل یکی از اسباب منکره مذکوره خواهد بود
در مورد خاص دلیل حرمت شدن میتواند چنانچه احادیث
عشره گذشتند و اگر مشتمل بر مذمت مطلق غنا باشد که در آن

ذکر منکری نیست بموجب قاعدهٔ اصول آن مطلق محمول خواهد بود
بر مقید بمنکر کامر و الا حدیث مذکور غیر صحیح و موضوع و بلی اصل
خواهد بود که احتجاج را نشاید **سوال** اگر کسے گوید که حدیث
نافع مولی عبد الله ابن عمر که نزد فقها دلیل حرمت مزامیر است در کتب
صحاح موجود است و مشتمل بر خصوصیت منکری نیست حدیث مذکور
از هر چهار طرق محصوره بیرون نیست **جواب** اینکه اگرچه ترجمه
حدیث مذکور مع جواب شافی آن در نغمهٔ ثالث قانون سوم مذکور شده
است لیکن برائے تسلی سائل حدیث مذکور بعبارته نقل کرده می آید
فی جامع الاصول عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق
فسمع مزمارا فوضع اصبعیه علی اذنیه و نأی عن الطریق الی الجانب
الآخر ثم قال لی یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه قال
کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع صوت یراع
فصنع مثل ما صنعت قال نافع وکنت اذ ذاک صغیرا **انتهی**
قطع نظر ازینکه محدثین در صحت این حدیث کلام کرده اند و اگر صحیح باشد
تاهم قول رسول نیست بلی قول صحابی متضمن نقل فعل رسول است

پس احادیث صحیح مرفوع اباحت را معارض شدن نمیتوانند
مجتهدا از مدعی باید پرسید که درین حدیث کدام لفظ بر حرمت
مزمار خصوصاً و بحرمت غنا و دیگر آلاتش عموماً دلالت میکند
موافق قاعده اصول بیانش واجبست و آنچه باشد که در نمره
ثالث قانون سیوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلیل اباحت مزمار
از روی عبارتست و دلیل اباحت دیگر آلات غنا هست از روی
دلالت زیرا که اگر شنیدن مزمار حرام بودی جناب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نوازنده آنرا زجر فرمودی و عبد الله ابن عمر را که
نابالغ قلیل القدر بوده اند برای شنیدن آن اذن نکردی
بلکه ایشانرا امر نمودی که تو نیز گوش خود بند کن پس ازین معلوم
شد که آنچه علمای محققین در وجه بند کردن آنحضرت گوش
خود را نوشته اند که سماع آن مخل امور باطنی بود یا جناب
رسالت مآب بسبب رقت قلب متحمل صدای خوش مزمار نشدند
بلکه بنفس الامری است و اگر این وجه نباشد ترک معروف
بر جناب پیغمبر لازم میآید نعوذ بالله منها باب ثالث در جواز

علما ر تابعین یک مذہب بیباشد مسن قطع تزاع مشاجرہ

مہ توفیق و تطبیق اقوال مختلفہ متاخرین حتے الوسع والامکان

وتزییف قول مرجوح وتنقید و تائید قول راجح بکلیات شرعیہ

تنبیہ اول قال اللہ تعالیٰ شرع لکم من الدین ما وصی بہ

نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا بہ ابراہیم وموسیٰ وعیسیٰ

ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیہ وکذا قولہ تعالیٰ ان ہذا صراطی

مستقیما فاتبعوہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ وقولہ تعالیٰ

یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقولہ سبحانہ ما جعل علیکم

فی الدین من حرج وقولہ تعالیٰ فاتقوا اللہ ما استطعتم وقولہ

تعالیٰ لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا وقولہ تعالیٰ ان اللہ

بالناس لرؤف الرحیم وکذا الاحادیث فی

ذلک المعنی کثیرۃ منہا قولہ صلی اللہ علیہ

وسلم الدین یسر ولا یشاد ہذا الدین احد الا غلبہ

ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لمن بایعہ

علی السمع والطاعۃ فی المنشط والمکرہ فیما استطعتم ومنہا

تنبیہ اول در بیان آنکہ ... [illegible]

قوله صلی الله علیه وسلم اذا امرتکم بامر فاتوا منه ما استطعتم ومنها

قوله صلی الله علیه وسلم یسروا ولا تعسروا وبشروا ولا تنفروا

ومنها قوله صلی الله علیه وسلم اختلاف امتی رحمة ومثل ذلک

کثیر ازین همه اقوال خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم واضح

گردید که اصل شریعت بحریست با صفا که دران کدورت

اختلاف وغبار حرج و اختلاف اصلا راه ندارد و مقصود

شارع تکالیف مکلفین بقدر تحمل نفس و وسعت امکان ایشان و از

چشمه واحد اگر صد هزار نهر جاری نمایند صد او [illegible] آن

سوا آن بحر مذکور نخواهد بود و امواج دریای شریعت امر و

است من حیث التخفیف والتشدید یعنی باعتبار رخصت

وعزیمت بلحاظ تفاوت طاقت مکلفین ویشهد علی ما قلنا

کلام العارف الربانی الشیخ عبد الوهاب الشعرانی حیث قال رض

اذا علمت ذلک واردت ان تعلم ما ادینا الیه من دخول

جمیع اقوال الائمة المجتهدین ومقلدیهم الی یوم الدین فی شعاع

نور الشریعة المطهرة بحیث لا یری قولا واحدا منها خارجا

[illegible] هو الميزان ... وقال يا أخي فيما أرشدك الله اليه فذلك
الذي أعلم ... شيئا وهو أن الشريعة المطهرة جاءت من حيث
الأمر والنهي على مرتبتي تخفيف وتشديد لا على مرتبة واحدة كما يظنه
بعض المقلدين ولذلك وقع بينهم الخلاف وشهد التناقض ولا
تناقض في نفس الأمر كما سيأتي ايضاحه في الفصول
الآتية ان شاء الله تعالى فان مجموع الشريعة يرجع الى امر ونهي
وكل منهما ينقسم عند العلماء الى مرتبتين تخفيف وتشديد وأما الحكم
الخامس الذي هو المباح فهو مستوى الطرفين وقد يرجع
بالنية الصالحة الى قسم الأمر وبالنية الفاسدة الى قسم المكروه وبيان
مجموع احكام الشريعة وايضاح ذلك ان من الأئمة من حمل
مطلق الأمر على الوجوب الجازم ومنهم من حمله على الندب ومنهم
من حمل مطلق النهي على التحريم ومنهم من حمله على الكراهة ثم ان
لكل من المرتبتين رجالا في حال مباشرتهم التكاليف فمن قوي
منهم من حيث ايمانه ومن حيث جسمه خوطب بالعزيمة والتشديد
الوارد في الشريعة صريحا او المستنبط منها في مذهب ذلك المكلف

اعتراف جميع المجتهدين في مذاهبهم منها بشهود تساويها كلها في
الصحة كشفاً ويقيناً لا ايماناً وتسليماً ولا ظناً وتخميناً فالجواب طريق الاصول
الى ذلك السلوك على يد شيخ عارف يزن كل حركت وسكون بالشرط
ان يسلم نفسه يتصرف فيها كيف شاء في ارادتها وخيالها كيف
شاء مع انشراح قلب المريد لذلك كل الانشراح واما من
يقول له شيخه طلق امرأتك او اسقط حقك من مالك او وظيفتك
مثلاً فيتوقف فلا يشم من علوم الشريعة طريق الوصول الى عين الشريعة
المذكورة رائحة ولو عبد الله مثل الف عام فان قال الطالب
فهل ثمّ شروط اخر في حال السلوك فالجواب نعم من الشروط
ان لا يمكث لحظة على حدث في ليل او نهار ولا يفطر مدة
سلوكه ولا ياكل شيئاً فيه روح من حيوان ولا يفطر اذا صام
الا عند حصول الاضطرار ولا ياكل من طعام احد لا يتورع
في كسبه كمن يطعم الناس لاجل صلاحه وزهده وكمن يبيع
على من لم يتورع من الفلاحين واعوان الولاة والقضاة
وان لا ينام الا بغلبة بغفلة عن الله تعالى لحظة ثم يديم مراقبته ليلاً

وبہا رۃً افنا رۃ لیشہد نفسہ فی مقام الاحسان کانہ یری ربہ وتارۃ
لیشہد نفسہ فی مقام الایقان بعد الاحسان فیری ربہ ینظر الیہ
علی الدوام ایماناً بذلک لاشہوداً او ذلک لان ہذا اکمل
فی مقام التنزیہ لہ عزوجل من شہود العبد کانہ یری ربہ لانہ
لایشہد الا ما قام فی مخیلتہ وتعالی اللہ تعالی عن کل شی خطر
بالبال فافہم **تنبیہ ثانی** در شناخت مدار و معیار مجتہدین
و معنی اختلاف مذاہب و اعتقاد مجتہدین بایکدیگر و طریق سلوک
ہر مقلد نسبت امام خود و ائمہ دیگر قال العالم الربانی الشیخ
عبد الوہاب الشعرانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف
امتی رحمۃ ای توسعۃ علیہم وعلی اتباعہم فی وقایع الاحوال
المتعلقۃ بفروع الشریعۃ ولیس المراد اختلافہم بالاصول
کالتوحید وقواعدہ وقال بعضہم المراد بہ اختلافہم فی احترفاتہم
وسیاتی ان السلف کانوا یکرہون لفظ الاختلاف ویقولون
رنحاذلک توسعۃ خوفا ان یفہم احد من العوام من الاختلاف
خلاف المراد وقد کان سفیان الثوری رحمۃ اللہ یقول لاتقولوا

اختلف العلماء في كذا وقولوا قد وسع العلماء على الامة

بكذا ومن الدليل على صحة مرتبتي الميزان ايضا من قول الائمة

قول امامنا الشافعي وغيره رضي الله عنهم اعمال الحديثين او القول

بحملهما على حالين اولى من الغاء احدهما فعلم ان من طعن في

صحة هذه الميزان لا يخلو اما ان يطعن فيما شددت فيه او خففت

فيه لكون امامه قال بضده فقل له ان كلا من هذين الامرين

جاءت به الشريعة وامامك لا يجهل مثل ذلك فاذا اخذ

امامك بتشديد او تخفيف فهو مسلم لكن اخذا بالمرتبة الاخرى

ضرورة فيجب على كل مقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عليه

حال من عجز عن فعل العزيمة التي قال هو بها لافتاه بالرخصة

قال بها غيره اجتهادا منه لهذا العاجز لا تقليدا لذلك

الامام الذي قال بها او كان يقر ذلك المجتهد على الفتوى بها وكل

من امعن في النظر في كلام الائمة المجتهدين رضي الله عنهم اجمعين

وجد كل مجتهد يخفف تارة ويشدد اخرى بحسب ما ظهر له من

ادلة الشريعة فان لم يجتهد فلا يتبع الا ما وجده من كلام اشياخهم

لا یصح فی استنباطه عنه ابداً و غایة کلام المجتهد انه اوضح کلام الشارع

للعامة بلسان یفهمونه لما عندهم من الحجاب و لو ان حجابهم رفع لفهموا

کلام الشارع کما فهمه المجتهدون و لم یحتاجوا الی من یشرح لهم و قد قدمنا

آنفاً ان احداً من المجتهدین لم یشدد فی امر او یخفف فیه الا تبعاً

للشارع فما رای الشارع شدد فیه شدد و ما راه خففه فیه خفف

فیما ما او اجب بشعار الدین مما او واقع التشدید فی فعل الا مر او فی اجتناب

النهی و جمیع المجتهدین علی ذلک کما یعرف من سبر مذاهبهم

تنبیه ثالث در شناخت دستور العمل و الاعتقاد بر مقلد

و من کلامه رحمه الله علیه فالحق الذی یجب اعتقاده فی سایر

الائمه رضی الله عنهم انهم انما کانوا یفتون کل احد بما یناسب

حاله من تخفیف او تشدید فی سایر ابواب العبادات و المعاملات

و من نازعنا فی ذلک من المقلدین فلیاتنا بنقل صحیح السند

عنهم بانهم کانوا یعمون الحکم الذی یفتون به الناس فی حق

کل شیء ضعیف و نحن نوافقه علی زعمه و لعله لا یجد

فی ذلک نقلاً ... منهم ابداً علی هذا الوجه

فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين تابعة لادلة الشريعة من
تخفيف او تشديد كما مر آنفا بحكم المطابقة فما صرحت الشريعة بحكمه
لا يمكن لاحد منهم الخروج عنه ابدا وما اجملته فان المجتهدين يرجعون فيه
الى قسمين قسم تخفيف وقسم تشديد بحسب ما ظهر له من المدارك
او لغة العرب كما يعرف ذلك من سبر مذاهب الائمة وذلك
نحو حديث انما الاعمال بالنيات او حديث لا وضوء لمن لم
يذكر اسم الله عليه او لا صلوة الا بفاتحة الكتاب او لا صلوة
لجار المسجد الا في المسجد فان من المجتهدين من قال لا صلوة ولا
وضوء لمن ذكر يصح اصلا ومنهم من قال لا صلوة كاملة ولا وضوء
كاملا ولفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان لكل واحد لا سبيل
الاحد منهما ان يهدم قول الآخر جملة تنبيه ر العبد وايضا من
كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الائمة المجتهدين قد كانوا
من الكمل متفقين لاطلاعهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف
كانوا يعقدون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك
ينافي مقام من اشرف على عين الشريعة الاولى ودرك الفضل

القطب المجتهدين كلها بعين الشريعة فالجواب قد يكون مجلس
الائمة بالمناظرة بين الائمة انما وقع منهم قبل بلوغ المقام الكشفي
واطلاعهم على اتصالهم بجميع مذاهب المجتهدين بعين الشريعة
الكبرى فان من لازم المناظرة ادحاض حجة الخصم والا كانت المناظرة
عبثا ويحتمل ان مجلس المناظرة كان بين مجتهد وغير مجتهد فطلب المجتهد
بالمناظرة ترقية ذلك الناقص الى مقام الكمال لا ادحاض حجته
من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناظرة انما كان
لبيان الاكمل والافضل ليعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى
العمل به من حيث انه ارقى في مقام الاسلام او الايمان او
الاحسان او الايقان وايضاح ذلك ان كل مجتهد يشهد بصحة
قول صاحبه ولذلك قالوا من شان المجتهد لا ينكر على مجتهد
لانه يرى قول خصمه لا يخرج عن احدى مرتبتي الشريعة وان
خصمه على هدى من ربه في قوله ونعم مقام رفيع ومقام
ارفع منه فان قلت فما الحكم فيما اذا وجد الطالب
حديثين او قولين او اقوالا لا يعرف الناسخ

من الحديثين ولا المتأخرين القولين او الاقوال فماذا يفعل فالجواب
سبيله ان يعمل بهذا الحديث او بالقول تاره وبالقول الآخر
تاره ويقدم الاحوط منهما على غيره في الامر والنهي وان كان
احدهما منسوخاً او رجع عنه المجتهد في نفس الامر فذلك لا يقدح
في العمل **تنبيه خامس** در اسباب واغراضيكه
منشاى عمده اختلاف فيما بين علماى متاخرين بوده و
در سبيل رفع خلاف وقطع نزاع بدانكه بواعث اختلاف
علما در جميع مسايل مختلفه عموماً ودر مسئله غنا خصوصاً مانند
شبهات است كه در وضع حديث گذشته بيانش آنكه بجاى
خود تحرير يافت كه در حق متقى عملاً ترك سماع ترجيح دارد
بر فعل آن و التزام بر ترك چيزى نخشود ما داميكه متقى
آن چيز را بر خود حرام نكرده اند گو در حق ديگران حلال وطيب
باشد چنانچه آيه كريمه يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك از ان خبر ميدهد
پس در قديم بعضى از علماى اتقيا ان بودند كه اينها
نظر باولويت عمل ترك سماع كرده الغا [illegible] بنفس خود حرام كرده

از اتباع این گروه حق پژوه کسانی که محققین و محتاط بودند از
اساتذه خود تحقیق نموده حکم تفصیلی در جانب عمل و اعتقاد و اقران
بمنکر و عدم اقران بآن دریافتند و در کتب مصنفه خود ها
تفصیل وار نوشتند مثل قدوة الموحدین زبدة المحققین شیخ محمد
ابن علی العربی و صاحب قوت القلوب و امام محمد الغزالی و امام احمد
غزالی و شارح البزدوی و شارح الکافی و صاحب البدایع الحنفیه
و مصنف المحیط و شارح الکبیر و صاحب فتح القدیر و شارح در المختار
و مصنف الزیلعی و الوسیط و الوجیز الکردری و مصنف الاوراد
و صاحب التذکرة الحمدونیه و صاحب القواعد و صاحب البیان
و صاحب البستان و کسانیکه وقت پسند نمودند در کتب مصنفه
خود ها مجمل نوشتند که فلان فلان مقتدای ما ترک نموده
و می گفتند که نزد ما حرام است مگر در فلان فلان مقام
مثل صاحب الهدایه و شارح الوقایه و مصنف الکنز و قاضی خان
و صاحب الذخیره و غیرهم و طایفه که بعد ازین گروه در تالیف
و تصنیف ها کردند اغراض و اسباب آنها مختلف بود بعضی

آن بودند که زہد و تقوی بر آنہا غالب بود و در حفظ شان قصوری
راہ یافت و بر کتب حدیث و اصول عند التصنیف رجوع نکردند
حریت القای را که در ذہن راسخ داشتند حریت مطلقہ نوشتند
و بعضی آن بودند که ابتدا از غلط کردہ و در آخر عمر خود دنا
متنبہ و آگاہ شدند مگر دوست نداشتند که غلطی با اینہا منسوب شود یا خود
اعتراف بان نمایند و بعضی مخالفین مذہب بنا بر نصرت دین خود
در کتب حنفی و شافعی بعض مسایل برخلاف مذہب آنہا داخل
کردہ اند و نسخ محرفات را شہرت دادہ چنانچہ تفصیل این تصرفات
در تحفہ اثنا عشریہ در کید سی و دوم مسطور است و بعضی بقصد
تقرب سلاطین تصنیفہا کردہ اند و در آن حسب خواہش سلطان وقت
افراط و تفریط ہا نمودہ پروای این معنی نکردند که کلام ما موافق اصول
و کلیات دین باشد یا نباشد این بود منشای اختلاف در کتب
فقہا اکنون سبیل رفع اختلاف و قطع تناقض باید شنید چون
در علمای متاخرین نیز اکثر صاحب ورع و تقوی بودند
و بہ نیت اینہا علام القلوب آگاہ است لہذا اظنوا المومنین

خیر الکلام همه راجع الی الامکان بر محمل نیک حمل باید نمود و باز گفت
کسانیکه بالتفصیل حکم حرمت نوشته اند مراد ایشان از غنا غنای خاص
است که مقترن بملاهی و معازف و مشارب محرمه باشد و اصل
مطلب مراد ایشان همان است که از روی احادیث صحیح ثابت گشته و متقدمین
پیروی آن کرده اند و کسانیکه تفصیل اباحت در رو نوشته
نوشته اند و در ماورای آن نهی نموده اند نظر ایشان بهمین است
که مردم آخر الزمان بسبب سستی دین و ضعف ایمان از مباحات
بشبهات و از شبهات بمحرمات قدم می نهند لهذا از جهت زجر و توبیخاً
سوای مواضع مستثنات حکم بعدم جواز نوشته آمده اند چنانچه
همین معنی از شرایط و قیود ایشان صاف مستنبط میگردد مثلاً بلا ما احلال
و لغیرها حرام و مثل ذلک آمدیم بر کلام کسانیکه در جانب تحریم
افراط نموده من کل الوجوه حرام گفته مجیب برای اباحت باقی
نگذاشته اند و سامع و مستحل آنرا کافر و نا مقبول التوبه و حرمت
با من الزوجه نوشته اند مثل صاحب جامع و تاتارخانیه و غیرهم
من المفرطین که اصل مستند ایشان همین سابق الذکر است پس

در کلام اینچنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق اصول و
کلیات دین تاویل پذیر باشد البته بعد تاویل مقبول باید نمود
و اگر مخالف قوانین اصول و فروع باشد مطروح و مردود باید دانست
هرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار یافت در صورت
نقل همه روایات حرمت احتیاج نمانده صرف همان در
روایت شدید و غلیظ که نزد مدعی حلوای لب دوده هاي لذيذ
است مشتی نمونه خرواری نقل میکنم و در توفیق و تطبیق این
با کلیات دین از علما و عقلاء اهل اسلام محاکمه میخواهیم و بالله التوفیق
الا بالله و لا حول و لا قوة الا بالله محاکمه في الفتاوى الحمادية
من كتاب الاستحسان والكراهية من سمع الغناء من المغني
وغيره فيحسن ذلك باعتقاد او بغير اعتقاد فيصير مرتدا في الحال
بناء على انه ابطل حكم الشريعة فلا يكون مومنا عند كل مجتهد
ولا يقبل الله طاعته واحبط الله كل حسناته وبانت
منه امرأته فان تاب لا يقبل لقول و بالله التوفيق كلام هذا
من اوله الى آخره مخالف الكتاب والسنة بل خلاف ما عليه الائمة

اوّل محاکمه برای رد روایات مخالف اصول و...

زیرا که سماع غنا هیچ امام از علمای موافق و مخالف شرک نگفته است و نه کسی در اقسام کفر شمرده غایة الامر آنچه اہل تحریم نوشته اند انه معصیة او کبیرة پس مخالفت قرآن لقوله تعالی اذا جاءک الذین یومنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور الرحیم ولقوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ولقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ولقوله تعالی رحمتی وسعت کل شیء پس بجز شرک هیچ معصیت و گناه کبیره و صغیره نیست که توبه بر آن مقبول نباشد و مرتکب ان فی الحال کافر و مرتد گردد محبوط الحسنات بل توبه از کفر و شرک هم قبل از موت بالاتفاق مقبول است و هیچ جا در قرآن مجید نیامده که غنا یا فلان گناه سبب بینونت زوجه میگردد اما مخالفت سنت پس ازین راه هست که در حدیث صحیح آمده من قال لا اله الا الله

دخل الجنة وان زنی وان سرق ثلاثاً و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم ثلاث من اصل الایمان الکف
عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل و عن النبی
صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب له از روی اصول
مذکوره و بنظر کلیات مندرجه تنبیهات اربعه کتاب و سنت مکذب
کلام مذکورست اما مخالفت جمهور علمای است پس بدین جهت آ
کرقدوة المحققین شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی
مذکور در شرح مشکوة مینویسد سه خصلت است از جمله اصول
ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پا در افتد
و از بیخ برکنده شود یکی از آن سه خصلت باز ایستادن از
کسیکه گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب بیان کفست یعنی کافر
مدان و مگو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی
اگرچه کبیره باشد درین رد است بر قول خوارج را که گویند مومن
بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد و لا تخرجه من الاسلام
بعمل و بیرون میاور و حکم مکن به برآمدن او از مسلمانی بهیچ

عملی بد که بکند و درین روایت صریح قول معتزله را که گویند بنده
بارتکاب کبیره بیرون میآید از اسلام اگرچه در نمیآید در کفر
و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب
کبیره نه مومن است و نه کافر و فاسق را قسم ثالث دارند غیر مومن
و کافر و نیز شیخ رحمه الله علیه در ترجمه حدیث صنفان من امتی
لیس فی الاسلام نصیب المرجیه و القدریه می نویسند که این حدیث
و امثال آن صریحا در تکفیر قدریه و مرجیه است لیکن صواب
آنست که مسارعت نباید کرد در تکفیر اهل هوا که براه تاویل رفته اند
زیرا که ایشان اختیار کفر نمی کنند و راضی نیستند بدان
بلکه بتاویل می گریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت
و بذل مجهود می نمایند در اصابت حق ولیکن خطا کرده اند
و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن
و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم درین
است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هرچه در زبان
ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر ایشان توجیه

تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد
بعضے از علمای محدثین سخن است والله اعلم انتهى و صاحب در مختار
در شرح تنویر الابصار می‌نویسد والکفر لغة الستر وشرعا تکذیبه
صلى الله علیه وسلم فی شیء مما جاء به من الدین ضرورة
والفاظه تعرف فی الفتاوى بل افردت بالتالیف مع انه لا یفتى
بالکفر بشیء منها الا فیما اتفق المشایخ علیه کما سیجیء قال فی البحر وقد
الزمت نفسی ان لا افتی بشیء منها انتهى و بجای دیگر است در
در المختار الکفار اصناف خمسة من ینکر الصانع کالدهریة ومن ینکر
الوحدانیة کالثنویة ومن یقر بها ولکن ینکر بعثة الرسل کالفلاسفة
ومن ینکر الکل کالوثنیة ومن یقر بالکل لکن ینکر عموم رسالة المصطفى
علیه السلام کالعیسویة فیکتفی فی الاولین بقول لا اله الا الله وفی
الثالث بقول محمد رسول الله وفی الرابع باحدهما وفی
الخامس بهما مع التبری عن کل دین یخالف دین الاسلام
بدائع وآخر کراهیة الدرر وصنف فیه تفتیش عمن جهل حاله بل
عمم فی الدرر اشتراط التبری فی کل یهودی ونصرانی

ومثله فی فتاوی المصنف وابن نجیم وغیرهما وفی زین العابدین
الهدایة کذا افتی علماؤنا والذی افتی بصحته بالشهادتین بلا تبری
لان التلفظ بهما صار علامة الاسلام فیقتل ان رجع مالم یعد واعلم
انه لایفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره
خلاف ولو کان ذلک روایة ضعیفة کما حرره فی البحر وعزاه
فی الاشباه الی الصغری وفی الدرر وغیرها اذا کان فی المسئلة
وجوه توجب الکفر وواحد یمنعه فعلی المفتی المیل بما یمنعه ثم لو نیته
ذلک فمسلم والا لم ینفعه حمل المفتی خلافه وینبغی التعوذ بهذا الدعاء
صباحا ومساء فانه سبب العصمة من الکفر بوعد الصادق الامین
صلعم اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم
واستغفرک لما لا اعلم انک انت علام الغیوب وتوبة الیائس
مقبولة دون ایمان الیائس انتهی من باب الارتداد
وفیه ایضا فی باب الامامة وکل من کان من اهل قبلتنا
لایکفر بها حتی الخوارج الذین یستحلون دماءنا واموالنا
وسب اصحاب الرسول وینکرون صفاته تعالی وجواز رؤیته

لکونه عن تاویل وشبهة انتهی در فتاوی سراجیه نوشته است
قال حسام الدین رحمه الله عن ابی جعفر الطحاوی رحمة الله علیه قال انه
لا یخرج الرجل من الایمان الا جحود ما ادخله فیه کان السید
الامام الاجل الاستاد ناصر الدین رح یقول ما یتیقن انه
ردة یحکم بها وما یشک فی انه ردة لا تثبت بها لان الثابت لا یزول
بالشک مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی فینبغی للعالم اذا رفع الیه
هذا ان لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة الاسلام
تحت ظلال السیوف انتهی من باب الفاظ الکفر روایت
دوم که آنرا بر کفر مستمعین غنا دلیل میگیرد انند و آنرا
اکثر فقها در فتاوی خود نامی آرند اینست که در فتاوی تاتارخانیه
واقع شده استماع صوت الملاهی کالضرب بالقصب وغیره ذلک
حرام لانه من الملاهی وقد قال علیه الصلوة والسلام
استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها
من الکفر وجه استدلال اینکه غنا داخل ملاهی است بمزامیر باشد
یا بلا مزامیر و مستمعان از ان متلذذ می شوند و بقول نبی صلعم تلذذ بملا

کفر ہست ازین سبب مستمع غنا کافر میشود قطع نظر از ضعف وعدم
صحت حدیث مذکور این کج فہمان معنی قول منقول خود را نمی فہمند
و نہ در کلام فقہاء محققین نظر میکنند کہ اینہا از کفر چہ معنی مراد داشتہ اند
بعدہ نقل کردن کلام صاحب در المختار درینجا ضرور افتاد قال
رحمہ اللہ علیہ وفی السراج ودلت المسئلۃ علی ان الملاہی کلہا
حرام ویدخل علیہم بلا اذنہم لانکار المنکر قال ابن مسعود
صوت اللہو والغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء النبات
قلت وفی البزازیۃ استماع صوت الملاہی کضرب قصب ونحوہ
حرام لقولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام استماع الملاہی معصیۃ والجلوس
علیہا فسق والتلذذ بہا کفر ای بالنعمۃ فصرف الجوارح الی غیر ما
خلق لاجلہ کفر بالنعمۃ لا شکر فالواجب کل الواجب ان یجتنب
کیلا یسمع لما روی انہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ادخل اصبعہ فی اذنہ
عند سماعہ واشعار العرب لو فیہا ذکر الفسق تکرہ انتہی او لتغلیظ
الذنب کما فی الاختیار او للاستحلال کما فی الہدایۃ
شامی ومن ذلک ضرب النوبۃ للتفاخر فلو للتنبیہ فلا باس بہ

[illegible]

ازوا حدیث فی ثلثة اوقات لیتذکر ثلاث نفخات من الصور لمناسبة
بینها فبعد العصر الاشاره الی نفخة الفزع وبعد العشاء الی نفخة الموت
وبعد نصف اللیل الی نفخة البعث وتمامه فیما علقه علی المغنی انتهی
ودر المختار من باب الحظر والاباحة صاحب فتاوی برهنه با وجود یکه
در تحریم غنا مفرط است از امام طرطوشی نقل میکند بعد نقل
این حدیث روایت میکند که ذکروا التلذذ بها من الکفر یا از جهت
تغلیظ گناه دیا از برای استحلال و علی هذا القیاس کتب دیگر
علماء مشحون است که اطلاق کفر هر جا که در حق اهل قبله در روایت یافته
مراد از آن کفر حقیقی هرگز نیست بلکه جای بمعنی کفران نعمت
است چنانچه در حدیث تصریح یافته و جای بمعنی نافرمانی
است و جای بمعنی معصیت تشدیدا و تغلیظا واقع شده
اکنون تحیر [illegible] ناقهمی کسیکه با این حدیث بر تکفیر مسلمانان جرأت
میکند پیش [illegible] اگر دیده چه اول محدثین در صحت این حدیث
سخن [illegible] بر تقدیر صحت بود و آن خاص است
یعنی ملاهی مکروهه که بار بالتفصیل آن در صدر گذشته سیوم

در باداش استماع و تلاوت ملاهی محرمه نیز حکم بتکفیر نیافته
چهارم بجمله علمای محققین مذکورین احدی تصریح نکرده که مراد
از ملاهی درین حدیث غناست پس بدون تحقیق حقیقت حال
و محاوره و موارد استعمال بنظر الفاظ ظاهره از ملاهی محرمه
غنا مراد گرفتن و مستمع غنا را علی الاطلاق کافر گفتن غیر از
کجرائی و نافهمی چه می تواند سند داشت بعد ملاحظه روایات
مذکوره هویدا گردید که ارتداد و کفر مستمع الغنا چنانکه مطلب
روایت منقوحه بود نه بطور خوارج و معتزلی به ثبوت میرسد
و نه بطور اهل سنت و جماعت کما لا یخفی علی المتامل و تحریر آنکه
از روی همین کلیات اصول و فروع که در رد روایت مذکوره
ترقیم یافته کفر شخصی که بتمسک روایت مردوده مذکوره تکفیر
مستمع غنا موافق مضمون روایت مرقومه مصر باشد ثابت میشود
یا نه قیاس میخواهد که ثابت گردد زیرا که سماع غنای مطلق
بعموم اینکه از مغنی باشد یا غیر مغنی از آنحضرت صلعم
بالاجماع ثابت است که هیچ فرد از اهل اسلام مستثنی باشد

باشیعی خارجی باشد یا معتزلی منکر آن نیست پس به شهود حکم
روایت مذکوره آنحضرت صلعم قطعاً داخل می شوند و نسبت ارتداد
و کفر بجناب قدس رسالت صلعم بالاتفاق موجب کفر است
پس در حق مدعی صادق آمد من حضر بیرا لاحتیه فقد وقع فیه
روایت سوم که به تقلید آن همه اهل فساد می باشد
تحریم غنا می پیمایند بسبب عدم قوت اجتهاد صراط مستقیم
تحقیق کم کرده براه خطای پویند آنست که در باب الکراهیة
کتاب هدایه واقع شده قال و من دعی الی ولیمة او طعام
فوجد ثمه لعباً او غناء فلا باس بان یقعد و یاکل قال
ابو حنیفه رح ابتلیت بهذا مرة فصبرت و هذا لان اجابة الدعوة
سنة قال علیه السلام من لم یجب الدعوة فقد عصی ابا القاسم
فلا یترکها لما اقترنت به من البدعة من غیره کصلوة الجنازة
واجبة الاقامة و ان حضرتها نیاحة فان قدر علی المنع
منعهم و ان لم یقدر یصبر و هذا اذا لم یکن مقتدی فان
کان مقتدی و لم یقدر علی منعهم یخرج و لا یقعد لان

روایت ۱۵۹ جواب روایت سوم
در بیان تحریم غنا

فی ذلک شین الدین و فتح باب المعصیۃ علی المسلمین والمحکی
عن ابی حنیفۃ رح فی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدیٰ
و لو کان ذلک علی المائدۃ لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن
مقتدیٰ لقولہ تعالی فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین
ہذا کلہ بعد الحضور وان علم قبل الحضور لا یحضر لانہ
لم یلزمہ حق الدعوۃ بخلاف ما اذا ہجم علیہ لانہ قد لزمہ
و دلت المسئلۃ علی ان الملاہی کلہا حرام حتی التغنی بضرب القصب
وکذا قول ابی حنیفۃ رح ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون
انتہی جواب اینکہ ازین روایت ہیچ عقلی و ذکی نخواہد فہمید
کہ مذہب صاحب ہدایہ حرمت غنای مطلق ہست یا جلوس در
مجلس غنا تر دوی رضی اللہ عنہ کفر و معصیت ہست زیراکہ
این فہم برخلاف عبارت النص کتاب ہست چہ ترجمہ
عبارت متن ہمین است ہر کہ خواندہ شود بسوی مہمانی یا بسوی
طعام پس بیاید در آن مجلس چیزی لعب یا سرود پس ہیچ
ضائقہ نیست کہ انجا بنشیند و بخورد و باتفاق جمیع فقہاء

و امام رحمه الله علیه مجبور و مکره نبود که بعد ابتلا بران صابر شد
سیوم اینکه شارح در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد گرفتی
برای حکم عدم جواز حضور مجلس میان مقتدی و غیر مقتدی
فرق نکردی چون فرق بیان کرد معلوم شد که مراد ترک اولی
است که از مقتدی ترک اولی نمیشود و از غیر مقتدی میشود چنانچه
قوله ولو کان ذلک علی المائدة لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن
مقتدی بران دلالت میکند زیرا که لفظ لا ینبغی در ترک اولی
مستعمل میشود نه در حرام چهارم اینکه قوله ودلت المسئلة علی
ان الملاهی کلها حرام اگر مراد از ملاهی مطلق لهو و لعب گیرند حمل
حرام بران صحیح نیست زیرا که در قانون دوم بسیار اقسام
ملاعب و ملاهی مباحه بدلیل شرعی ثابت کرده شد پس حکم
کلی حرمت وقتی درست شود که مراد از کل (جمیع افراد) ملاهی منکره گرفته
شود پنجم اینکه ابتلا را بحرام خصوصیت نیست ابتلا بفعل حلال
و حرام هر دو میشود چه خود امام ابو حنیفه رح لفظ ابتلا را در
مباح استعمال کرده بعبارت ابتلیت بقبول القضا

و ضرب السوط فاخترت الضرب على القضاء و ظاهر است که قبول
قضا از محرمات شرعی نبوده است و ثبوت آن در کلام الله جا بجا
بلفظ ابتلا واقع است و در اینجا معنی حرمت مراد نیست چنانچه و اذ ابتلا
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن مثلا پس قول ان الابتلا یکون بالمحرم
ششم اینکه اگر کلام صاحب هدایه بر حرمت مطلق محمول باشد
و از قول امام نیز همین معنی مراد گیرند در قول و فعل مجتهد
تناقض لازم میاید زیرا که در باب ثانی از روی کتب معتبره
ثابت گردیده است که امام بنفس نفیس خود سماع غنا
کرده است پس ضرور است که قول امام مطابق فعل وی باشد
هر جا که قول مخالف فعل وارد شده باشد تاویلش واجب
است چنانچه شیخ عبد الحق رحمه الله علیه در مدارج النبوة
باین معنی تصریح فرموده است کما مر فی الباب الثانی ازینجا
همه وجوه هاست معلوم شد که مطالب ... آنچه مدعی فهمیده بود
خطاء فاحش بوده است و حق همان است که اول توضیح
آن کرده شد و بر تقدیر محمل صحیح قول امام رحمة الله علیه

چنان میتواند شد که امام منظر او لویت در آخر عمر ترک سماع
گفته باشد و بجهت اتقا با وجود تحلیل در حق دیگران بر نفس خویش
حرام کردانیده باشد و بعد از این عزیمت بلو سبے
بالتقریبی سماع شنید و بر آن صابر کردید و از ان بحال
حکایت بهت ابتلیت بهذا امرة فصبرت بر این تاویل هیچ
قباحتی لازم نمی آید و توفیق میان قول و فعل مجتهد بوجه
احسن میگردد الحاصل انجا که از تنبیهات سابق الذکر منشای اختلاف
و سبیل قطع نزاع مشروحا معلوم گردیده و حال استدلال
اهل تحریم از محاکمه پیشه روایت مذکوره بوضوح پیوسته
در بیصورت انشاء الله تعالی بیننده این رساله را بصیرتی
پیدا خواهد گشت که در مغلطه اهل تحریم نخواهد افتاد و هر دلیل
عقلی و نقلی که بر حرمت مطلق غنا در پیش خواهد آمد مرد الحجت
آن از کلیات و اصول مرقومه خواهد نمود در بیصورت احتیاج
نقلی دیگر روایت حرمت نمانده ولیکن بنابر مزید احتیاط
تکمیل باب سیوم با انتباهات چند ضرور است **انتباه اولی**

اگر کسی گوید که قطع نظر از اقوال فقہا کہ از روی محاکمہ رد و قدح

آن کردہ شد بحسب اقوال بعضی صوفیہ کہ مسلم فضل نسبت

مسلم النبوت و متفق علیہ فریقین است حرمت مطلق غنا و مزامیر

ثابت میشود از آنجملہ قول حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر

جیلانی قدس سرہ است کہ در غنیۃ الطالبین در باب آداب اکل

و شرب آمدہ چنانچہ عبارت آن مقام مع ترجمہ آن نقل کردہ

میآید ہذا الذی ذکرنا اذا کان خالیا عن المنکر اینکہ یاد کردیم از قبول

کردن دعوت ولیمہ وغیرہ وقتی است کہ باشد طعام خالی از نا مشروع

نا مشروع فان حضر منکرا پس اگر حاضر شود طعام را نا فرمودہ خدا

کالطبل چنانچہ دہل و المزمار و العود بربط و نای و الشبابۃ

و الشبابۃ و الرباب نام سازہا ست و المعانی مجلس ہای اہل سرود

و الطنابیر و طنبورہا و الجبران الذی یلعب بہ الترک سازیکہ می بازند

باو ترکان لا یجلس ہناک نہ نشیند در انجا لان جمیع ذلک محرم

زیرا کہ ہمہ آنہا حرام است و اما الدف فیجوز استعمالہ فی النکاح

و ہر چہ بگو دایرہ ہست پس رواست بکار بردن آن در نکاح

[illegible] غنیۃ الطالبین [illegible] ۱۶۱

وسماع القول بالقضب والرقص مکروه وشنیدن نغمہا
بچوبک بازی ورقص کردن مکروہست کما فسر بعض المفسرین چنانچه
تفسیر کرده اند بعضی مفسران قوله عز وجل فرموده خدای تعالی
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث وبعضی مردمانند که میخرند
سخن بیهوده را فقال پس گفت ان بعض مفسران هو الغناء
والشعر ان سخن بیهوده سرود وبیت است وجاء فی بعض الاحادیث
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال وآمده است در
بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اینکه گفت پیغمبر صلعم
الغناء ینبت النفاق فی القلب سرود می رویاند نفاق را در
دل کما ینبت السیل البقل چنانچه می رویاند سیل سبزه را
وسئل الشبلی رضی الله عنه عن الغناء پرسیده شد شبلی را
از سرود فقیل الحق هو پس گفته شد ایا درست است سرود
قال لا گفت شبلی نه فماذا بعد الحق الا الضلال پس کدام چیز است
پس از راستی مگر گمراهی ثم یکفی فی کراهته پس بس میکند
در مکروه بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع چیزیکه

دران است از شورش طبع و هیجان الشهوت و برانگیختن آرزو
والمیل الی النسوان و خواهش بسوی زنان والاباطیل النفوس
بسوی بیهودگیهای نفس در رعونا تها و بیخردیهای نفس و الطرب
و خوشحالی و السخف و سبکی والدناءة و فرومایگی و الاشتغال
بذکر الله تعالی اطیب و اسلم و شغل کردن بیاد خدا خوشتر
و درست تر است لمن امن بالله و الیوم الاخر هر کسی را که
ایمان آورده بخدا و بروز قیامت انتهی جواب آنچه جناب
محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی علی نبینا و علیه السلام نوشته اند
همه حق و راست و مطابق مدعای ما است زیرا که از دیباچه رساله
تا آخر این باب کراهت و حرمت تصریح نموده ایم که غنا و مزامیر بالخصوص
مخصوص کفار و اهل جاهلیت است بالاتفاق حرام است و در
کلام الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم هر جا که
مذمت و حرمت غنا و مزامیر آمده است در آنجا حرمت مقید است
بقیود و شروط منکره و هر جا که بلا قید است بموجب قاعده
اصولی که مطلق هر گاه مقید یافته شد مطلق محمول بر مقید است پس هر که

در کلام حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه غور خواهد نمود خواهد دانست
که بیان حرمت در موضع خاص است چنانکه عبارت وی رضی الله
عنه من قوله فان حضر منکر الی قوله والاشتغال بذکر الله
تعالی اطیب واسلم صراحةً دلالت دارد بر آنکه غنا
و مزامیر با حضور منکرات که عبارت از لعب در شطرنج و ملاهی
که خالی از یاد الهی است حرام است و همان سماع با غنا و شورش
طبع و برانگیختن آرزو و خواهش بسوی زنان و بسوی هواهای
نفس میشود و تقیید حرمت بقیود مذکوره صادقت دلیل
است بر آنکه اگر سماع غنا و مزامیر از منکرات مذکوره خالی
باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر از سیاق و سباق
عبارت و قسر این کلام که مذکور شد دلیل قاطع بر اینمعنی که
مراد آنحضرت رضی الله عنه از حرمت مذکوره حرمت
سماع و مزامیر مستعمله صوفیه کرام نیست آنست که حضرت محبوب
سبحانی علی نبینا و علیه السلام در آخر همین کتاب
غنیة الطالبین فصل طولانی در آداب سماع صوفیه کرام نوشته اند

هرچند نقل آن در خاتمه منظور بود لاکن رغما للمنکرین واثباتا للحق والیقین همین جامعه ترجمه نقل کرده میآید فرموده رضی الله عنه

فصل فی ادابهم فی السماع دربیان ادبهای درویشان در شنیدن سرود ومن ذلک ان لا یتکلف السماع ولا یستعمل بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یقعد بشرط الادب ذاکرا الله بقلبه مستقبلا یحفظ قلبه من طوارق الغفلة والنسیان فاذا قرع سمعه شی یری القاری القرآن کانه مستنطق من قبل الحق عز وجل فیما یرد علیه من تعریفات الغیب ایاه مما یوجب ترغیبا وترهیبا والشا وعتابا اوزیادة فی قیام بعبادة عز وجل فعند ذلک بادر الی مایرد علیه وقابل الاشارة الیه بالعمل **ترجمه** از آنجمله این است که هیچ نبرد در سماع وپیش نآید او را باختیار خود پس اگر موجود شود سماع پس سزاوار شنونده است اینکه بنشیند بشرط ادب یادکننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاهداشتن دل از درآمدن غفلت و فراموشی پس وقتیکه بگوید

چیزی بداند خواننده قرآن را چنانستی که نطق میکند از جانب
حق تعالی در آنچه دارد مشغول بود از دانستنیهای غیب او را از
آنچه موجب آن بر راغب گردانیدن و ترسانیدن از آن وعذاب را
زیادتی در یاد داشتن عبادت حق تعالی را پس نزد آن سماع حقیقی
کند بسوی چیزیکه وارد میشود بر وی مقابل کند اشاره را بسوی آن وارد
بحسب بجا آوردن او وان کان السماع بحیث یصیر لسان القاری
لسانه وصار کانه یخاطبه وبالقرء القاری فیفعل ما یحصل من الجید فیه
فی ذلک بحیث یکون موافق العبودیة وآداب الشریعة وفی الثانی لیس
فی الطریقة ولا فی علم الحقیقة شیء تخالف آداب الشریعة واگر باشد
سماع باین حیثیت که گردد زبان خواننده زبان حق وگردد شنونده
چنانستی که خطاب میکند او را حق بچیزی که میخواند خواننده بکند آنچه حاصل
شود از آنچه میآید در دل او در سماع بحیثیتی که باشد موافق حق بندگی
وادب شریعت ومجمل کلام آنکه نیست در راه طریقت که عبارت از سلوک
است ودر علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی مخالف
آداب شریعت واذا کان فی القوم شیخ حاضر فی السماع

فالواجب على الفقير السكون ما امكنه ومراعات الشيخ فان ورد عليه امر غالب
فبقدر الغلبة يسلم اليه الحركة فاذا سكنت الغلبة فالاولى له السكون
ومراعات الشيخ وقتیکه باشد در قوم پیر حاضر وقت سماع
پس لازم است بر درویش آرام با آنکه ممکن است او را در رعایت
پیر اگر چه [illegible] شد بر وی امر غالب پس باندازه غلبه مسلم داشته شده
است با جنبیدن پس وقتیکه آرام گیرد غلبه حال پس بهتر او را آرام
در رعایت پیر است ولا ینبغی الفقراء ان یتقاضی القاری ولا القوال ان
یستبدل القول الذی هو ادنی بالذی هو خیر اعنی الابیات بالقرآن
علی ما هو عادة اهل زماننا فلو صدقوا فی قصدهم وتجردهم و[illegible]
کما انزعجوا فی قلوبهم وجوارحهم بعد سماع کتاب الله عز وجل
اذ هو کلام محبوبهم وصفته وفیه ذکره وذکر الاولیاء الاولین والآخرین
والماضیین والغابرین والمحب والمحبوب والمرید والمراد وعتاب
المدعین محبته ولومهم وغیر ذلک و نباید درویش را این که طلب
کند خواننده را که بدل کن سخن را که بهتر است بسخن نیک
یعنی ابیات را بخواند بجای قرآن چنانچه عادت اهل زمانه

ماست پس اگر صادق می بودند در خواهش خود و تجرید خود از علایق
و در تصرف خود هر آینه نمی طلبیدند در دلهای خویش و اعضای
خویش جز از شنیدن کتاب خدا تعالی از جهت آنکه او کلام محبوب
ایشان است و صفت اوست و در روست ذکر آن محبوب و ذکر
اولیای و پیشنیان و پیشمان و گذشتگان و آیندگان و محب
محبوب و خواهنده و خواسته شده و سرزنش دعوی کنندگان
محبت او و ملامت ایشان و جز آن فلما اختل صدقهم و تصحیحهم
و ظهرت دعوی من غیر بینة و زورهم و قیامهم مع الرسم و العادة
من غیر عزیزة باطنة و صدق السریرة و المعرفة و المشاهدة
و العلوم الغریبة و الاطلاع علی الاسرار و القرب و الانس
و الوصول الی المحبوب و السماع الحقیقی و سماع الحدیث و الکلام الذی
هو حسنة الله عز و جل مع العلماء بالله عز و جل و الخلصاء
من الاولیاء و الابدال و الاعیان و فاتت ایاهم من ذلک
کله و وقفوا مع القول و الابیات و الاشعار التی تشتهی الطباع
و تهیج نایرة العشاق بالطبائع لا بالقلوب و الارواح پس هرگاه

کز خلق بپذیرفت راستی و قصد ایشان و پیدا شد دعوی بی گواه مردم
ایشان و ایستاده بودن ایشان بارسم درویشی و عبادت و تطهیر
باطنی در راستی و معرفت حق و کشف حقایق و علوم غریبه و مطلع شدن
بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمحبوب و سماع حقیقی و آن
حدیث و کلام است که طریقه مشاهدت حق تعالی است با کسانیکه عالم غیب
با و مخلص اند از اولیاء و ابدال و اشراف و خالی است در دیدها
ایشان از آن چیزها همه و ایستاده اند با گوینده بیتها و شعرها که برانگیزند
طبیعتها را و مد شورش می آرند آتش عاشقان طبیعتهای نفسانی
را نه عاشقان دلها و ارواح را فینبغی للفقیر الذی هو فقیر الحق
عز وجل لا الخلق هو فقیر المعنی و فقیر الصورة هو فقیر من الدنیا والاخرة
ان لا یتقاضی القاری و القوال بالتکرار و الاعادة بل یحیل ذلک
الی الحق سبحانه ان شاء فیبعث من ینوب عنه فی التقاضی او یلهم
القوال بالتکرار اذا کان الفقیر المستمع صادقا و له فی التکرار دواء
و مصلحة پس می باید مرد درویشی را که او درویش حق و درویش
خلق است جدا از آن درویش توانگری و درویش صورت است

بود فقیر است از دنیا و آخرت چه در دل او جای هیچ کدام ازینها
نیست اینکه طلب کنند خواننده د گوینده را بتکرار و باز گردانیدن آنچه
میخواند بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد کسی را
که باشد ازان درویش در طلب یا الهام کند خدای تعالی گوینده
را بتکرار وقتیکه باشد درویش شنونده راست و مراد او در
تکرار دارد مصلحت ولا ینبغی للفقیر ان یستعین بغیره فی حال السماع
وان سال الفقراء منه المساعدة علی الحرکة فلیساعدهم وذلک
ضعف فی الحال و نباید درویش را ازین که یاری جوید بغیر خود
در حال سماع پس اگر خواهند درویشان از دیاری را بر جنبش
پس باید یاری دهد ایشانرا و این سستی است در حال واذا کان
یسمع الفقیر آیة او بیتا فلا یجب ان تزاحمه احد ویجب ان یسلم له وقته
واگر بشنود درویش آیتی یا بیتی را پس مزاحم نشود او را هیچ یکی و
واجب است که مسلم دارند برای او وقت او وان خولف فرد حکم
فالاولی للمزاحم له التسلیم واگر مخالفت کرده شد مزاحمت رسانیده
شده تسلیم است واذا تحرک الفقیر علی آیة او بیت فیجب علیه ان یسلم

وقته واگر چنین ید در ویش بر شنیدن آیتی یا بیتی پس جب است بر و انست که مسلم داشته شود او را وقت او و ان دفع للحاضرین علیه اشراف و رآه ولسنه التقصیرا و نقصاً فالواجب علیهم الستر علیه الحمل منه فان اقتضی الوقت تنبیه فینبههم بالرفق او بالقلب لا باللسان ومنها یحتاج الی قوة حال وصفاء باطن وعلم دقیق واطلاع دائم کامله ومحافظه شدید جمیل واگر واقع شد حاضران را اطلاعی و دیدند ازان درویش التقصیر یا نقصانی پس واجب است برایشان ستر بر و تحمل از وی پس اگر تقاضا کرد وقت آگاهیدن او پس بیاگاهاند او را بنرمی یا بدل نه بزبان وازینجا بدل احتیاج میشود بسوی قوت حال وصفای باطن وعلم باریک وواقف شدن بر راز دیگری و آداب زیست و نگاهداشت سخت نیکو انتهی

سوال اگر کسے گوید که در صورتیکه نزد حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه سماع جایز بودی بایست که بنفس نفیس خودش می شنیدند وسماع آنحضرت در کتب منقول شده حالانکه نیست

جواب دفع این اعتراض چند وجوه است اول اینکه

ما نگفته ایم که سماع غنا فرض و واجب یا از ضروریات دین
است تا شنیدن آن هر کس را ضرور باشد بل در دیباچه نوشته
شده است که هر که موفق بمزید التقوی باشد و عزیمت نماید که از مباحات
شبهیه نیز انچه اختلافی است ترک کرده عمل متفق علیه اختیار
کند احوط در حق اینچنین کس انست که از سماع و مزامیر مطلقاً پرهیز کند
دوم اینکه چیزیکه حلال و مباح است اگر آنرا در تمام عمر خود
شخصی بعمل نیارد تنزهاً حرام نخواهد بود چه جاکه وی اداب
آن بطور عبادات بیان کرده باشد سیوم اینکه از کدام
دلیل ثابت شد که حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
بعد حضوری سماع آنرا نشنید سکوت مردم از نقل آن
دلیل عدم ثبوت نمیشود چهارم اینکه سماع وی رضی الله عنه
در کتب نیز منقول است غایت ما فی الباب اینکه بروایت ضعیف
باشد لیکن بعد ثبوت جواز از قول مجتهد برای ثبوت فعل مجتهد روایت
ضعیف هم معتبر میباشد پس اعتراض منکر بسبب لاعلمی است
چنانچه صاحب اقتباس الانوار که از اجله مشایخ چشتیه است

[illegible] اقتباس الانوار [illegible]
[illegible]

در کتاب مذکور می‌نویسد که قصهٔ ملاقات خواجه بزرگ در قصبهٔ چیپال
با حضرت غوث اعظم این کاتب حروف از زبان بعضی ثقات
چنان شنیده که چون خواجه بزرگ در قصبه چیپال تشریف آورد
حضرت غوث اعظم برای وی قوالان را طلبید و مجلس ترتیب داده
حضرت خواجه بزرگ بوجد و سماع درآمد و حضرت غوث اعظم
عصا بدست مبارک گرفته ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش
میریخت ناگاه سر عصای وی رضی الله عنه بجنبش درآمد خادم
گفت که چگونه باشد که سر عصای شما بجنبد آنحضرت فرمود
یعنی عارفی کامل در سماع و رقص است و از عرش تا ثری
همه اشیای عالم بمتابعت وی در رقص اند منم که تمامی عالم را
بقوت ولایت خویش نگاه میدارم والا در آنحالت وسعتی
روی داده است که کونین زیر و زبر گردد و همه اشیا از عرش
تا ثری از مقام خویش انتقال کرده برقص درآیند و همراه این عارف
کامل بگردند و فتنه و غوغای عظیم در عالم واقع شود چون
مجلس سماع آخر شد مرد و آفتاب عالمتاب در نکیه صبح تهره

خاص حضرت غوث اعظم سه روز شب بایکدیگر صحبت خاص محرمانه
داشتند و نسبت محبوبیت و شغلی که به ممتازیت وی این نسبت حاصل
میآید از سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بخواجه بزرگ رسید
و شغل سیر وجود و صفت علم و سه پایه چشتیه از خواجه بزرگ
بآنحضرت رضی الله عنه رسید و بعضی میگویند که ترتیب خاص اسم
اعظم که حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه
از رسول خدا السینه رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرموده
و ترتیب مخصوص اسم اعظم که حضرت خواجه بزرگ را از رسول
خدا السینه رسیده بود از وی بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
رسید انتهی این بود جواب شبهه که معترض را از کلام حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه ناشی شده بود **اشتباه**
ثانی مزلة الاقدام دیگر برای منکرین باب پنجم و سیوم
عوارف المعارف است که در آن حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره العزیز القول فی السماع رداً و انکاراً نوشته اند
نقل آن بخوف اطناب گذاشته میآید **جوابش**

همین قدر بس است که معترض پردهٔ غفلت از چشم برداشته عنوان
هر باب را مطالعه نماید که وی رضی الله عنه در ینباب رد و انکار
از سماع منکر و غنای مذموم و مذمت رقص و وجد زور و کذب
میکند و اول از انکه باب بیست و دوم است فی القول فی السماع قبولاً و ایثاراً
و دران بعد نقل آیات و احادیث و اقوال صحابه و فقها که
در باب اباحت سماع و غنا آمده است هرچه در حق منکر نوشته اند
نقلش درینجا لازم افتاد و اما وجه منع الانکار فی السماع
و هو ان منکر السماع علی الاطلاق من غیر تفصیل لا یخلو ا
من احد امور ثلثة اما جاهل بالسنن و الاثار و اما مغتر بما اتیح له
من اعمال الاخیار و اما جامد الطبع لا ذوق له فیصر علی الانکار
و کل واحد من هولاء الثلثة یقابل بما هو دفع له اما الجاهل
بالسنن و الاثار فیعرف بما اسلفنا من حدیث عائشة رضی الله عنها
و الاخبار و الاثار الواردة فی ذلک و فی حرکت بعض المتحرکین
یعرف رخصة رسول الله صلی الله علیه و سلم الحبشة فی الرقص
و نظر عائشة الیهم مع رسول الله صلعم و اذا اسلمت الحرکة

۱۴۴ نقل عبارت عوارف المعارف در بیان منکر سماع بر سه قسم

من المکاشفه التی ذکرناها وقد روی ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال لعلی رضی الله عنه انت منی وانا منک فحجل
وقال لجعفر اشبهت خلقی وخلقی فحجل وقال لزید انت اخونا
ومولانا فحجل وکان حجل جعفر فی قصة ابنة حمزة لما اختصم فیها علی وجعفر
وزید واما المنکر المغرور بما اتیح له من اعمال الاخیار یقال له یقربک
الی الله تعالی بالعباده لیتک ولا یشغل جوارحک بها ولولا
تنبه قلبک ما کان یعمل جوارحک قدر فانما الاعمال بالنیات
ولکل امرء ما نوی والنیة لنظرک الی ربک خوفا او رجاء
فالسامع من الشعر بیتا یاخذ منه معنی یذکر الآخرة ویوجب اما فرحا
او خوفا او حزنا او انکسارا او افتقارا کیف یقلب قلبه فی انواع
ذلک ذاکرا لربه ولو سمع صوت طایر طاب له ذلک الصوت
ویفکر فی قدرة الله وتسویة حنجرة الطایر وتسخیر حلقه ونشاره الصوت
وتادیته الی الاسماع کان فی جمیع ذلک الفکر مسبحا مقدسا
فاذا سمع صوت آدمی وحضره مثل ذلک الفکر واستلذ
باطنه ذکرا وفکرا کیف ینکر ذلک حکی بعض الصالحین ال

كنت معتكفا فى جبا مع جده على البحر فرايت يوما طائفة يقولون فى
جانب منه شيأ ثم انكرت ذلك بقلبى وقلت فى بيت من بيوت الله تعالى
يقولون الشعر فرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى المنام
تلك الليلة وهو جالس فى تلك الناحية والى جنبه ابو بكر واذا ابو بكر
رضى الله عنه يقول شيأ من القول والنبى عليه السلام يسمع اليه
ويضع يده على صدره الكريم كالواجد بذلك فقلت فى نفسى ما كان
ينبغى لى ان انكر على اولئك الذين يستمعون وهذا رسول الله صلعم
يستمع وابو بكر الى جنبه يقول فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو يقول هذا حق بحق او حق من حق قال شيخنا بلى اذا كان الصوت
من امرد يخشى بالنظر اليه الفتنة او من امراة غير محرم وان
وجد من الاذكار والافكار ما ذكرنا يحرم سماعه لخوف
الفتنة لا لمجرد الصوت ولكن يجعل سماع الصوت حريم الفتنة ولكل
حرام حريم ينسحب عليه حكم المنع لوجه المقاربة كالقبلة للشاب
الصائم حيث جعلت حريم الحرام الواقع وكالخلوة بالاجنبية
وغير ذلك فعلى هذا قد تقتضى المصلحة المنع من السماع

اذا علم حال السامع وما يؤديه سماعه اليه فيفعل المنع بحريم الحرام كذا وقد ينكر السماع جامد الطبع عديم الذوق فيقال له العنين لا يعلم لذة الوقاع والمكفوف ليس له بالجمال البارع الاستمتاع وغير المصاب لا يتكلم بالاسترجاع فماذا ينكر من محب يرى باطنه بالشوق والمحبة ويرى الخياس روحه الطيارة في مضيق قفس النفس الامارة بالسوء يمر به روحه نسيم انس الاوطان ويلوح له طوالع جنود العرفان وهو لوجود النفس في دار الغربة يتجرع كاس الهجران بان تحت اعباء المجاهدة ولا يروح عنه نسيم لوائح المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال لا يقرب من كعبة الوصال ولا يكشف له المسبل من الجمال فيستروح نفس الصعداء ويرتاح بالكلام من شدة البرحاء ويقول مخاطبا للنفس والشيطان وهما الغائبان شعر

ايا جبلي نعمان بالله خليا … نسيم الصبا يخلص الى نسيمها
فان الصبا ريح اذا ما تنسمت … على قلب محزون تجلت همومها
اجد بردها او تشف مني حرارة … على كبد لم يبق الا صميمها
الا ان او جاعي بقلبي سقيمة … واقبل داء

العاشقین قدیمها ولعل المتکبر یقول بل المحبة الا امتثال الامر
وهل یعرف غیر هذا وهل هناک الا الخوف من الله تعالی وینکر المحبة
الخالصة التی تختص بالعلماء الراسخین والابدال المقربین ولما تقرر
فی فهم القاصر ان المحبة تستدعی مثالا وخیالا واجناسا واشکالا
ینکر محبة القوم ولا یعلم ان القوم بلغوا فی رتب الایمان الی
اتم من المحسوس وجادوا من فرط الکشف والعیان بالارواح
والنفوس انتهی ومینویسید شیخ رضی الله عنه درین باب فواید
که اگر احصای آن کرده شود کلام بطوالت می کشد لاجرم بر انتقدیر
اکتفا نموده بعض فواید باب بست وچهارم در خاتمه ترقیم خواهد یافت
ان شاء الله تعالی **انتباه ثالث** علی هذا القیاس بعضی مردم
حجت میکنند که از سلطان المشایخ محبوب الهی حضرت نظام الدین
اولیا قدس سره العزیز در فواید الفواد حرمت غنا و مزامیر
منقول است جوابش اینست که درین کتاب مذکور از حضرت
سلطان المشایخ چند جا ذکر مسئله سماع و غنا
منقول شده است و هر جا جواب بمقتضای حال سایل داده

یعنی هر که در سوال تفصیل کرده جواب مفصل یافته و هر که بالاجمال سوال کرد و براه خصومت و تعصب نمود آن طبیب حاذق و پیر و مخبر صادق بنابر اصلاح قلب فاسد سایل شرایط مزید تقوی برا مرعید اشته بمقتضای حال سایل از بدعت و مزامیر محرمه نصیحت خود ظاهر ساخته اند وچنان که دیگر صوفیه کرام شرایط سماع بیان کرده اند مطابق آن حضرت ایشان نیز فرموده اند بلکه از کلام ایشان یکسان بودن مزامیر و غیر مزامیر برای صاحب ذوق و اهل درد و ثبوت سماع و رقص در مسجد از بعض مشایخ عظام همچو حضرت شیخ فرید الدین علی نبینا وعلیه السلام ثابت و متحقق میشود در دوست مقام کتاب مذکور نقل کرده می آید هر که عاقل و منصف است غور نموده خواهد دریافت که در کلام مذکوره چیزی خلاف تفصیل مرقوم الصدر نیست و مطابق مدعای ماست

در دیباچه سوم لوقایع دوم مقر

مینویسد شخصی بیامد و حکایت بداعتی تقریر کرد که هم اکنون در فلان موضع از یاران شما جماعتی کرده اند و مزامیر در میان بود خواجه ذکره الله بالخیر

از بعضی حکایت پسندیده فرمود که من منع کرده‌ام که مزامیر و
محرمات نباشد هرچه کردند نکو نکردند درین باب بسیار غلو میفرمود
تا بغایتی که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او مقتدی
در آن جماعت عورات هم باشند پس اگر امام را سهوی افتد
از مردان که اقتدا کرده باشند یکی تسبیح اعلام دهد بگوید سبحان الله
و اگر بگوید زنی بران خطا واقف شود امام را چگونه آگاه کند
سبحان الله نگوید تا آواز نشنوند پس چه کند بر دست زند ولی
کف دست نزند که آلت ملاهی ماند پشت دست زند الغرض تا این غایت
از ملاهی و امثال آن پرهیز آمده است پس در سماع بطریق اولی
که ازین باب نباشد یعنی در منع دستک چندین احتیاط آمده است
در منع مزامیر بطریق اولی بعد از آن فرمود که اگر یکی از مقامی
بیفتد باری در شرع افتد مبادا اگر از شرع بیرون افتد
پیش چه ماند بعد از آن فرمود که سماع مشایخ کبار شنیده اند
و دانسته که اهل این کار اند و نیز آنکس که صاحب ذوق است و درد
و درد دروی هست یک بیت که از گوینده بشنود او را وقتی پیدا آید

اگر مزمار در میان باشد و یا نباشد اما آنکه او از عالم ذوق خبر دارد
اگر پیش او گویندگان باشند و از هر جنس مزامیر باشد چه سود
دارد چون او از اهل درد نیست پس معلوم شد که این کار تعلق
بدرد دارد نه بمزامیر و غیر آن بعد از ان فرمود که مردم را
همه روز حضور کجا میسر است اگر در روزی وقتی خوش دریافت
اوقات متفرقه آن روز در پناه آن وقت باشد و اگر در
جمعی شخصی صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد جملهٔ اشخاص در
پناه آن شخص بعد از آن فرمود که در ایام ماضی قاضی بود در
اجودهن دایم با خدمت شیخ الاسلام فرید الدین قدس الله
سره العزیز منازعت نمودی تا وقتی از غایت خصومت
در ملتان رفت با علما در و ایمه گفت که کجا روا باشد که یکی
در مسجد نشیند و آنجا سماع فرماید و گاه گاه رقص هم باشد
ایشان گفتند اینکه تو میگوئی بگو که واقع کیست و این که
میکند گفت شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز ایشان
گفتند با او ما هیچ نتوانیم گفت بعد از آن چون این ذکر باطلی

فرمود که من هر بار که سماع در صفت از گویندگان در ... شنیده‌ام
الی یومنا هذا به تحریر شیخ که آنهمه را بر اوصاف شیخ حمل کرده‌ام
تا وقتی در حالت حیات شیخ قدس الله سره العزیز در مجلسی بودیم گوینده
این بیت میگفت شعر مگذار ام بدین صفت مبادا کز چشم دوستان
رسد گزندی مرا اخلاق پسندیده و اوصاف شیخ و کمال بزرگی
و غایت فضل و لطافت ایشان یاد آمد چنان وقت در گرفت که
در صفت نیاید قوال خواست تا ابیات دیگر گوید من همین گویانیدم
خواجه ذکره الله بالخیر چون برین حرف رسید در گریه شد فرمود
که بعد از آن بسی در نیامد که ایشان رحلت فرمودند بعد
از آن در تحمیل و تاویل این معنی حکایت فرمود که فرید الدین
یکی را فرمان در رسید که تو در دنیا سماع شنیده گوید
شنیده‌ام فرمان رسید که هر بیتی که می شنیدی آنرا بر اوصاف
ما حمل میکردی گوید آری فرمان رسید که آن اوصاف
ما درست بر قد خیم چگونه روا باشد گوید خداوندا از
غایت محبت می‌یافتم فرمان رسید که چون از محبت میکردی ما

رحمت کردیم انتهی بمقام دیگر مینویسند لطیفه سخنی در سماع
افتاد یکی از حاضران گفت که مگر درین وقت حکم شده است
که خدمت مخدوم را هر وقت که باید سماع بشنود او را حلال است
خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که چیزی که حرام است بحکم کسی
حلال نشود و چیزی که حلال است بحکم کسی حرام نشود اما درین مسئله
مختلف است مثلاً همین حکم سماع امام شافعی رحمة الله علیه سماع را
مباح میدارد با دف و چغانه برخلاف علمای ما اکنون درین
اختلاف هرچه حاکم حکم کند همان باشد یکی از حاضران گفت
که درین روزها بعضی از درویشان آستانه دار در مجمعی
که چنگ و رباب و مزامیر بود رقصها کرده اند خواجه ذکره الله بالخیر
فرمود که نیکو نکرده اند آنچه نامشروع است ناپسندیده است
بعد ازان یکی گفت که چون آن طایفه ازان مقام بیرون
آمدند با ایشان گفتند که شما چه کردید دران مجلس مزامیر
بود سماع چگونه شنیدید و رقص کردید ایشان جواب
دادند که ما چنان مستغرق سماع بوده ایم که ندانستیم که اینجا مزامیر

بستیا شد خواجه ذکره الله بالخیر چون آن سخن بشنید فرمود که الحق
جواب مسلم چیزی نیست آن سخن در جملهٔ مستثنیات بایدست و بعد ازین
بنده عرضداشت کرد که صاحب مرصاد درین معنی نظمی نوشته است و این
هر دو مصراع عرض افتاده است گفتی که بنزد من حرامست سماع
گر بر تو حرامست حرامت بادا خواجه ذکره الله بالخیر فرمود که
آری انگاه این رباعی را تمام بر زبان مبارک راند رباعی

دنیا طلبا جهان بکامست بادا وان جیفهٔ مردار بداست بادا
گفتی که بنزد من حرامست سماع گر بر تو حرامست حرامت بادا

باز بنده عرضداشت کرد اگر علما درین باب بحث کنند در نفی
سماع سخنی گویند نیکو نماید اما آنکه در جامهٔ فقر باشد او چگونه
نفی کند و اگر هم بنزدیک او حرام باشد آنقدر کند که خود نشنود
اما با دیگران خصومت نکند که اینها خصومت صفت درویشان
نیست خواجه ذکره الله بالخیر تبسم کرد [illegible]
فرمود که چندین علما هستند [illegible]
[illegible] نادانسته [illegible] کلام علما [illegible]

ذکر خیر است باز است غنا و سماع یافته شود از برای سرود و غنا که موافق
کلیات سابق الذکر محمول باید کرد لهذا نقل دیگر ضرور نداشت باب
سوم اختتام یافت الحمد لله علی التوفیق **خاتمه** در آثار
و فواید سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است
بر تذکرات اربعه **تذکره اولی** در آثار و فواید سماع کرده
نفس مستمع پدید میآید و موجب تغیر حال وی میگردد و چون سماع
سبب اصلاح طبع و موجب جمعیت حال سامع است موجب آنکه
آدمی را نفسی است و هوای و عقلی و روحی و هر یک را
ازین جمله غذای باید و هرچه بآدمی میرسد ازان بیرون نیست
که غذای یکی ازین چهار باشد و هرگاه غذای یکی میسر آید [illegible]
دیگران بوحشت انجامد و در عالم [illegible] پریشانی پیدا شود اما چون
شخصی جمعیت که هر چهار را در آن نصیبی باشد و هر یک غذای خود
ازان بردارند در آنحال مخصوص از میان برخیزد و هر یک بغذای
خود مشغول گردند و با یکدیگر توافق سازند و اینچنین حال در سماع
دست میدهد زیرا که چون سخن [illegible] از خوش شنوده آید هر یکی

از بسیار محظوظ میشوند اول نفس و در راستی و درستی و کجی
صوت نظم و نثر و صنایع و بدایع آن سخن محظوظ میگردد و بهوا
در استقامت و انحراف اصول موسیقی و ترتیب و تنسیق
نغمات مایل شود و عقل با حسن معانی و ردِ لطافت سخن ملتفت گردد
و روح با آواز خوش که منشأ او نیست از عالم ارواح میل کند و از استماع
هر یک بنوای خود لذت و جمعیت و ذوق و شوق حاصل آید
و [illegible] نغمی از نغمهای الهی میباشد لهذا گفته اند که سماع وارد
حق است و تزکیه جسد از نزول [illegible] حال طبع مبتدی قابل
حدیث حق نباشد مگر بود و [illegible] فیض ربانی طبع را اثری باشد
حیرت و تحیر چنانچه گروهی اند سماع بیهوش شوند و گروهی
هلاک گردند و همچنین نباشد که طبع او از حد اعتدال بیرون
نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست بل امر وجدانی
است هر ذی روح که صحت عقل و سلامت حواس میدارد آنرا
ادراک میکند و هر که ازین لذت محروم است بداند که
طبع او جامد و عقل معوج و ذوق علیل است و او را بهره [illegible]

لطافت نداده اند بر احوال آنکس باید گریست

چنانچه مولوی معنوی قدس سره باینمعنی اشارت میفرماید

مومنان گویند که آثار بهشت ۔ نغز گردانید هر آواز زشت

ما همه اجزای آدم بوده ایم ۔ در بهشت آن لحنها بشنوده ایم

گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی ۔ یاد ما آید از آنها اندکی

نالهٔ سرنای و تهدید دهل ۔ اندکی ماند بدان ناقور کل

نشنوده آن نغمه‌ها را گوش حس ۔ کز ستمها گوش حس باشد نجس

پس حکیمان گفته اند این لحنها ۔ از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق ۔ می سرایندش بطنبور و بحلق

پس غذای عاشقان باشد سماع ۔ که درو باشد خیال اجتماع

قوتی گیرد خیالات ضمیر ۔ بلکه صورت گیرد از بانگ صفیر

چون ماهیت مطلق سماع دریافت کردید اکنون باید دانست اما
که سماع محرک آن معنی بود که در دل سامع باشد چنانچه تایب
هر چه شنود در را به حسرت و ندامت بود و مشتاقانرا
بانشوق و بیت سوق را تاکید یقین و محب را باعث انقطاع

علایق و دل را از اساس نومیدی از خلایق و مهجور نماید
مهاجرت و واصل را لذت مواصلت و گفته اند که مثال سماع
چون آفتاب باشد که بر هر چیزی تابد و اما هر چیز را بمقدار رتبه
وی از آن ذوق و مسرت باشد یکی را میسوزد و یکی را
می افروزد و یکی را می نوازد و یکی را میگدازد پس آثار
سماع بقدر اختلاف طبایع و تفاوت استعداد مستمعان
مختلف و متفاوت میباشد و هر چند مراتب مستمعان بسیار اند
لیکن بمقتضای غلبه نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع بیرون
نیستند یکی آنکه صرف بشنیدن آواز خوش محظوظ شوند
از گلوی انسان باشد آن آواز خواه نغمه آلات و ساز [illegible]
مصوت حسن عالم [illegible] از آنکه سهل باشد یا موضوع بودن یا
یا ناموزون و قطع نظر از آنکه مسموع ذکر مفهوم گردد
یا نگردد و این ادنی تاثیر سماع است زیرا که در [illegible]
هر ذی روح مشترک با انسان است حتی آنکه گاو و شتر [illegible]
[illegible] حسن صوت مناسبت که عالم ارواح را

با عالم حسن و جمال در ازل افتاده است **دوم آنکه** طبع
بالحان و نغمات موزونه اوزان موسیقی مناسب باشد همچنین
سمع صرف از نسبت تالیفی اصوات که فیما بین سُر و تال دائم
باشد متلذذ میشود برابر است که آدای آن نسبت باواز خوش باشد
یا ناخوش از انسان باشد یا از چوب و تار وغیره الات قطع نظر
از آنکه مسموع مذکور با معنی باشد یا خالی از معنی و مضمونش مفهوم
گردد یا نگردد مستمعان هر دو قسم مذکور صرف از حسن آواز
و حسن آدای آن بوضع موسیقی حظی بر دارند مساوی
است در دل اینها نسبتی از عشق مجازی یا حقیقی باشد یا نباشد
سیوم آنکه در قلب سامع نسبت عشقیه باشد و مقصود او
از سماع فهم مسموع و انطباق مضمونش بر مراد خویش بود و
چون اهم مراتب در سماع فهم مسموع است و مراتب فهم متفاوت
لهذا نوع سیوم مذکور منقسم میگردد بدو قسم اول سماع عوام
است و آن اینکه هر چه بشنوند و بفهمند آنرا منطبق سازند بر صورت
مطلوب خود که از جنس مخلوق است مثلا اگر ذکر خال و خط و زلف

ظاهر و لیشنوند آنرا به معشوق مجازی خود متعین باشد یا غیر متعین
فرود آرند واگر ذکر ساقی و می و میخانه بشنوند از آن معنی
ظاهری آن مراد گیرند اگرچه این قسم مذموم ترین اقسام سماع
است اما در عشق مجازی نیز آتش سماع بتدریج سوز و گدازی
پیدا میکند و طبع عاشق مجازی را آماده قبول عشق حقیقی میگرداند
قسم دوم سماع خواص است و آن نیز منقسم میگردد به دو قسم
یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد فهم مضمون مسموع آنرا
بر احوال خویشتن فرود آرند و نسبت عشقیه که با خدای سبحانه
دارند آتش شوق الهی را در دل آنها بجنبانند و هر مرید لامحاله
مرادی دارد و او را در طریق سلوک حالی و واردی در پیش
است چون سالک مذکور بشنود و بفهمد که مسموع مشتمل است بر چیزی
که مناسب حال وی است البته سماع در معامله وی خواهد افزود
و او را از جا خواهد ربود مثلا سالک طالب لقا است یا [illegible]
و یا در شوق وصل است یا در [illegible] مسموع مشتمل است
ذکر [illegible]

به اقتدار یا انکار و بغیر ذلک من المضامین المناسبة لحاله
پس ضرورت آنکه وی مضمون مسموع را بر حسب مراد خویش
فرود آرد و از آن محظوظ گردد و قسم دوم سماع منتهیان
است و آن اینکه سامع سلوک کرده باشد همه مقامات و حالات
منتهیان را و خارج شده باشد فهم او از ماسوای الله و لعبد افنا
نفس را و انعدام معالات نفس مستغرق شده باشد بمشاهده
حق و حالت ایشان در سماع مشابهت بحالت زنان که در مشاهده جمال
یوسف علی نبینا و علیه السلام بسبب سقوط الحواس شدند و در
بریدن کارد بر دست و ترنج فرق نکردند این گروه بحق شنوند
از حق شنوند و بحق شنوند فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم
اولوا الالباب در شان ایشان است فصل چون ثابت شد
که اهم در سماع فهم مسموع است و فرود آوردن سامع مسموع
را بر حالات خود موقوف است بر آنکه سامع بر معنی و مراد اصلی
الفاظ کلیه بیشتر در کلام منظوم و منثور مسموع شنیده میشود آگاه باشد

زیرا که اکثر الفاظ که در اشعار و در دوهره و کبت و خیال و ٹپه
و هولی و ٹھمری و غیره مستعمل اند مصداق معنی ظاهری
آن در معشوق حقیقی یافته نمیشود مثلاً زلف و خال و خد
و رخسار و لب و دندان و چشم و گوش و دست و پا و سر و
گردن و سرین و میان و ناز و کرشمه و سحر و جادو و غمزه و
رست معشوقان مجازی و شراب و کباب و نی و میخانه و
ساقی و پیمانه و ساغر و مینا و صنم و بتخانه و غیره یافته نمیشود
مگر در عشق دنیاوی و نزد اصحاب شریعت شرط سماع
آنست که تاویل پذیر باشد بمجال مباحث و در پیشگاه ارباب
طریقت نیز التفات بچیزی که از معشوق حقیقی تعلق ندارد گناه
و شره کاری است و درین شک نیست که بزرگان اولیای صدیقین
در سماع همان اقوال و اشعار که مشتمل بر الفاظ مذکوره بوده
بیان داده اند شطحی و اقوالی بیشمار یافته اند پس
معلوم شد که نزد این گروه حق پژوه هر یک را از الفاظ
[illegible]

الست که اکابر روزگار از غایت نفاست اسرار و اماثر نادار
از نهایت غرابت اطوار غیرت برده اند که چشم هر نامحرمی بر چهره
حالات ایشان و نظر هر نافهمی بر عذار واردات شان
افتد پس اولی آنست که عرایس معانی در حجله الفاظ مصطلح جلوه گر
بود و اجری آن نموده که نفایس وعد آنها در درج عبارات
منسرح دیده ور گردد **مثنوی** درون حجله الفاظ رنگین
قرار بنشسته اشعار شیرین بجلوه در عروس معنوی خویش
دز آرندش نه از بیگانه لی خویش از آن روی معانی خاص را
بعبارت خود و حال و کشف عیانی اختصاص را باشارت
غنج و دلال بر آورده اند تا عام از و بهره مند نگردد و شروع
تطبیق لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده شد تا طالب
صادق بموقف مقصد بسهولت برسد بالنبی واله الارشد
الف کلپا عالم حیوانی را گویند **چلیپا** عالم طبایع را
گویند **ترسا** معانی و حقایق را گویند و فتی که دقیق
بدقیق باشد **لقا** ظهور معشوق را گویند چنانکه عاشق را یقین

حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بنوعی
از انواع از جهت عاشق **نقاب** مانعی باشد که عاشق را
از معشوق باز دارد بحکم ارادت معشوق **طرب**
انس با حق تعالی و سرور دل در آن **شراب**
غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب ملامت باشد
و این اهل کمال را بود که مخصوص اند در نهایت سلوک
مست خراب استغراق بود و نظر داشتن بر
استغراق خود **کباب** پرورش دست در تجلیات
شب عالم غیب بود و قیل عالم جبروت و این عالم خطی است
میان وجود و عدم قیل میان خلق و امر قیل میان
عالم ربوبیت و عبودیت **مطرب** آگاهنده بود لیکن
کلام را گویند **تقریب** اقتران ملاحظه و لذت عالم بود
شباب سر معرفت سیر [illegible] از معرفت [illegible]
[illegible] و این [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] و [illegible] پاک بود **معشوق** [illegible] اشارت

رسند باختیاری و بغیر اختیاری **راحت** وجود چیزی

بود که موافق ارادت دل باشد **رویت** عدم قدرت بر شناخت

ادای عبودیت بسرای آنحضرت **سعادت** خواندن ازلی

شقاوت راندن ازلی **غیبت** مقام پنهان بود

خروج سلوک الی الله بود **تاراج** سلب اختیار سالک

در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی **ترنج** وجود امری را

گویند **شرح** وقت را گویند **صلح** قبول اعمال

عبادت در مبادی قرب **صبح** طلوع وقت و احوال بود که بخلاف

ارادت دل بود **ربح** تجلیات محض را گویند **فرح**

محل لذات زبان **تلخ** اخر یا گویند که موافق طبع سالک

نباشد **سبب** تلخی عدم لذات از مشاهده جاه

تسبیح مشکلات اسرار مشاهده و زلال **ساقی**

صفت قدرت و قوت را گویند **قد** استوای الهی بود

خلد حالتی باشد که بعد از فراق ظاهر گردد و باعث طلب

فریاد ذکر جهر را گویند **درد** حالتی بود که از محبت

انوار بیست از حضرت الله در باده شوقی **چاشنی** امتحانات
الهی را گویند بانواع بلاهای ظاهری و باطنی **حجاب**
باریک حجاب وجود سالک است که حجاب دیگر نمانده باشد
حنین رجوع بود با اصل خود بی شعور و آگاهی از اصل و مقصد
چون رجوع طبیعی چون جماد است بطالع اربعه که پی آن اشیا مایل اند
اصل را و مجموع رجوع عناصر با اصل **اعمال** متابعت
اوامر است **میل** دوستی حق بود با وجود طلب بجد تمام
جمال ظاهر کردن کمالات معشوق است جهت زیادتی شوق
و طلب **جلال** ظاهر کردن بزرگی معشوق است از جهت
استغنا از عاشق و نفی غرور عاشق و اظهار بیچارگی او و بزرگی
معشوق **شکل** وجود حق تعالی را گویند **شمایل**
با جمیع جمالیات و جلالیات و صفات را گویند **عقل**
عالم خیر را گویند **وصال** مقام وحدت را گویند
مع الله ... وجبرا **کامل** علی السیر بود و این گاه باشد
که ... شدن طریق باشد سالک را و کامل سالک باشد ...

تابستان مقام معرفت بود زمستان مقام
کشف بود گلستان محل گشادگی این صفت بساطت
قرار آنکه مخصوص بود ریحان نوری بود که از غایت
تصفیه در باطن حصول شده بود باران نزول
رحمت بود آب روان فسح دل بود پای
کوفتن تواجد دست زدن محافظه و
مراقبه اوقات بود چهره گلگونه تجلیات که در غیر راه
بود در خواب و یا بیداری یا بعالم بیخودی لب شکرین
کلام منزل که انبیا را بواسطه ملک و اولیا را بواسطه تصفیه باشد
لب شیرین کلام بی واسطه بشرط ادراک و شعور دهان
صفت متکلمی دهان شیرین صفت متکلمی بطریق ایما
خارج از فهم و وهم انسانی سخن اشارت است از انبیا علیهم السلام
سخن شیرین لطفات الهی بود انبیا را بواسطه
وحی و اولیا را بواسطه الهام و در سخن مکاشفات
اسرار و اشارات الهی در مادهٔ غیر مادی محسوس معقول

قطب را گویند **سرو** علو مرتبه بود **کمان ابرو**
عرض سقوط بر سالک بسبب تقصیر و باز بحکم عنایت ساقط ناگردیدن
از درجه مقام **جفت ابرو** سقوط سالک از درجه و مقام
بسبب کردن تقصیر و بار تصعد از بحکم جذبه و عنایت و مقامی
برتر درجه که بود **طاق ابرو** اهمال کردن است در سقوط
سالک از درجه و مقام بسبب تقصیر گذاشتن را دران
بشته ترقی بود **شست شو** برداشتن خرده ها را گویند
که از تقصیر در وجود آمده بود و صفای حضور عاشق و معشوق
جست جو خرده ها کردی را گویند از هر طرف که باشد
گفت و گو کتاب محبت انگیز **بازو** اهمال نسبت
کرشمه التفات بود **شیوه** اندک جذبه الهی
که گاه باشد و گاه نه که موجب غرور و غفلت شود **خانه**
خودی بود **گنبه** ماهیت الهی بود بیرون از ادراک کافه
عالمیان **دستگاه** حصول جمیع صفات کمال با وجود
قدرت بر هر شیء **تجمل** متصف شدن به صفات کمالات

کلیه و جزئیه چون تعلق خالصه بمخلوقی **بیگانگی** اشتغال عالم
آلهیه که بهیچ وجه مماثلت و مشابهت ندارد **نکوئی** مقام عبادت
دلگشائی صفت فتاحی در مقام آتش و دل **جان**
افزائی صفت باقی ابدی بود که فنای را بد و راه نبود
سوی ظاهر هویة یعنی وجود که همه کس را معرفت او علم
حاصل است و با دراه نه **پیشانی** ظهور اسرار الهی **چشم**
خماری ستر کردن تقصیر سالک را گویند لیکن کشف آن
بر ارباب کمال که از و اکمل و اعلی و اجلی باشد [illegible] غلبات
عشق با وجود اعمال که مقارن سلامت باشد و این خواهش
باشد **ساقی** شراب رساننده بود یعنی مفیض اسرار الهی
در دل **صراحی** مقام **مستی** فرو گرفتن عشق جمیع
صفات درونی و بیرونی را دادن سکر الست **نیم مستی**
آگاهی در استغراق و نظر داشتن به استغراق **هشیاری**
افاقت از غلبه عشق صفات درونی و بیرونی را افاقت دوام نیستی
زندگی قطع نظر است از انواع اعمال در **لاابالی**

پاک نداشتن از هر نوع که باشد پیش آید کوید وکند صبوحی
محادثه را گویند غبوقی مسافرت را گویند زردی
صفت سلوک سرخی قوت سلوک سبزی کمال
لطف را گویند باقی کلها را قیاس کند باین رنگها که گفته شد از هر
قبیلی که باشد تاویل ازان گیرند سپیدی یکرنگی را
گویند توجه تمام کند کبودی تخلیط محبت را گویند لوبی
آگاهی از مساعدات او تنگی دل را گویند
نامی پیغام محبوب روشنی مرات تجلیات را گویند
ماه روی تجلیات در ماده وقتیکه در خواب یا در حالت
بیخودی باشد کوهی مجبوری و مستوری سالک پیش چوگان
تقدیر الهی بیماری قلق و انزعاج درونی را گویند
زندگی قبول و اقبال است تندرستی برقرار
ماندن دل را گویند افتادگی ظهور حالت را گویند
خرابی تصرفات و تدبیرات عقل را بیهوشی
مقام طیش بود دیوانگی نفاذ احکام عشق را گویند

بیہوشی استہلاک ظاہری و باطنی بندہ کی مقابل تکلیف
آزادی مقام حیرت بی‌نوائی ناتوانی بود فقیری
عدم اختیار که علم و عمل ازو مسلوب بود دوری شعور
بمعارف کیفیات عالم التفرقه و دقائق آنرا گویند کاهلی
بطی السیر بود یاری توجه خالص که از اعمال امید
ثواب نداشته باشد سردی بردن نفس گرمی
حرارت محبوب را گویند بیداری عالم صحو پاکباری
توجه خالص که از عمل خود ثواب نخواهد و علو مرتبه انتهی اگرچه مزید الفصاح
مستحسن است که درین مقام تفصیل اصطلاحات مذکوره از کیمیای سعادت
حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه که بکمال شرح و بسط
مرقوم است نیز نقل نمایم مگر این مختصر گنجایش آن ندارد هرکه را
خواهش مزید تحقیق باشد بکتاب مذکور رجوع نماید تذکره
ثانیه در بیان وجد و وجود و تواجد که از آثار سماع است
و این تذکره مشتمل است بر تحقیقات چند تحقیق اول
در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان این جمله

وتحقیق ثانی در بیان احوال و اخبار در وجود و تواجد

که در باب وجد و تجلی وارد گشته در بیان تحقیق اول اکتفا کرده

میاید و آنچه قدوة المحققین علی ابن عثمان در کشف المحجوب

نوشته است گفت رحمه الله علیه باب سی و ششم فی

الوجد والوجود والتواجد ومراتبه

بدانکه وجد و وجود مصدرند یکی بمعنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن

و فاعل هر دو چون یکی باشد جز بمصدر فرق نتوان کرد میان آن

چنانچه گویند وجد یجد وجودا چون یافت و جد یجد وجدا

چون اندوهگین شد و نیز وجد یجد جدة چون توانگر شد و جد یجد

وجوده چون در خشم شد و فرق الجمله بمصادر بوده نه بافعال

و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد که مر ایشانرا

پدیدار آید اندر سماع که یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول

یافت مراد و حقیقت اندوه فقد محبوب و منع مراد باشد و

حقیقت یافت حصول مراد و فرق میان حزن و وجد آن

بود که حزن نام اندوهی بود که اندر نصیب خود باشد و وجد نام

چنانچه [illegible] و معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان [illegible]

اندر معنی بود که نصیب غیر باشد بر وجه محبت و این تعبیر است محل صفت طالب است و الحق لا یتغیر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت نیاید از آنچه آن الم است اندر معاینه و الم را بقلم بیان نتوان کرد پس وجد سری باشد میان طالب و مطلوب که بیان اندر کشف آن عیب بود کیفیت وجود نشان و اشارت درست نیاید از آنچه این طرب است اندر مشاهده و طرب را طلب اندر نتوان یافت پس وجود تفضلی باشد از محبوب محب که اشارت آن از حقیقت مقرون بود و نزدیک من وجد اصابت المی باشد مر دل را یا از فرح یا از طرح یا از تعب یا از طرب و وجود ازالت غمی از دل و مصادقت مراد آن و صفت واجد اما حرکت بود اندر غلیان شوق اندر حال حجاب اما سکون اندر حال مشاهدات اندر حال کشف اما زفیر و اما نفیر و اما چنین و اما انین و اما عیش و اما طیش اما کرب و اما طرب و مختلف اند مشایخ تا وجد تمامتر است یا وجود گروهی گویند که وجد صفت مرید است و وجود نعمت عارفان و چون درجه عارف از مرید بلندتر بود

که وصف این از آن وی کاملتر بود از آنچه هر چیزی که اندر
تحت یافت اندر آمدان مدرک شد اندر و آن صفت خلق است زیرا
که او را که حد اقتضا کند و خدای تعالی بی حد است پس آنچه بنده یافت
بجز مستحقی نبود و آنچه نیافت طلب او اندران منقطع شد و اندر
طلب آن عاجز و اجدا از حقیقت حق باشد و از طلب عاجز و گروهی
گویند که وجد حرقت مریدان بود و وجود تحفه محبان درجه محبان
بلندتر از درجه مریدان باید تا آرام با تحفه تمامتر باشد از حرقت
اندر طلب اما تواجد تکلف بود اندر ایشان وجد و این عرض
کردن انعام و شواهد حق باشد بر دل و اندیشه اتصال
تمنی روش مردان و گروهی اندران مترسمند که تقلید کرده اند
بحرکات ظاهر و ترتیب رقص و تزیین اشارات ایشان
و این حرام محض باشد و گروهی محقق اند که مراد شان اندر آن
طلب احوال و درجه ایشان است نه حرکات و رسوم و پیغمبر گفت
من تشبه بقوم فهو منهم و نیز گفت اذا قرأتم القرآن فابکوا فان
لم تبکوا فتباکوا و این خبر ناطق است مر اباحت تواجد را و از آن

بود که آن پیر گفت ره هزار فرسنگ بدروغ بردم تا یکقدم از آن

صدق آید و سخن اندرین باب بیش از آنست اما من برین اختصار

کردم بالله التوفیق انتهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقام است که آنچه

حجت الاسلام ابو حامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمه الله علیه

در کیمیا سعادت باب دوم در آثار سماع و آداب آن نوشته در اینجا

نقل نموده آید فرمود رحمت الله علیه باب دوم در آثار سماع

و آداب ان بدانکه در سماع سه مقام است اول فهم انگاه

وجد انگاه حرکت و در هر یکی سخنی است مقام اول فهم است

کسیکه سماع بطبع و غفلت کند یا بر اندیشه مخلوقی کند خسیس تر

از آن بود که در فهم و حال وی سخن گویند اما انکه غالب بر وی

اندیشه دین باشد و حب حق تعالی این بر دو وجه باشد اول وجه

مرید باشد که وی را در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف بود از

قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و وصل و هجر

و قرب و بعد و رضا و امید و نومیدی و فراق و وصال و خوف

و امن و وفا و انچه بدین ماند بر احوال خویش تبدیل کند و انچه

(حاشیه: نقل از باب دوم کیمیای سعادت در آثار سماع و آداب آن)

(حاشیه: مقام اول فهم [illegible])

در باطن وی باشد افروختن گیرد و احوال مختلف در وی
پدید آید و ویرا در آن اندیشها مختلف افتد و اگر قاعدهٔ علم
و اعتقاد وی محکم نبوده باشد اندیشها افتد ویرا در سماع که آن
کفر باشد که در حق حق تعالی چیزی سماع کند که آن محال باشد
چنانکه این بیت شنود **رباعی** اول همت میل بدان میل کجاست
و امروز ملول گشتن از بهر چراست ای دوست بدوستی که سعلم کنی
کان میل چه بود و این ملالت ز چه جاست هر مریدی که ویرا ابتدا
تیز و سوزان بوده باشد آنگاه ضعیف شده باشد پندارد که حق را
بوی عنایتی و میلی بوده باشد و اکنون بگردید و این تغیر در حق
حق تعالی فهم کند و این کفر بود بلکه باید که بداند که تغیر را بحق
راه نبود که وی مغیرست نه متغیر و باید که بداند که صفت وی نگردید
بلکه آن معانی که گشاده بود در حجاب شد اما از جانب خود هرگز
منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه گشاده است بمثل چون
آفتاب که نور وی مبذولست مگر کسی که در پس دیواری شود و
از وی در حجاب شود آنکه تغیر در وی آمده باشد نه در آفتاب باید که

بگوید که خورشید پدید آمد ای نگارین در بر آ پدید آمد اگر
شاید از او بیست باید که حوالت حجاب با دیدار خویش کند و مقصود
ازین مثالیست که باید که هر چه صفات نقص و تغیرست در حق خویش یا
نفس خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال و جودست در حق
حق تعالی فهم کند اگر درین علم این سرمایه ندارد زود در کفر افتد
و بداند که ازین سببست که خطر سماع بر دوستی حق تعالی عظیم است
درجه دوم آن باشد که از درجه مریدان در گذشته باشد و احوال
و مقامات باز پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد
که آنرا فنا گویند و نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه جز حق
است و توحید گویند و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع
این کس بسبیل فهمی نباشد بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت
پیشین و یگانگی بر وی تازه شود و بکلیت از خویشتن غایب
شود و ازین عالم بیخبر شود و باشد که اگر بمثل در آتش افتد
خبر ندارد و چنانکه ابوالحسن نوری در سماع بجائی در دوید که
نی کشته بودند سر بریده بوده همه پای وی می برید و وی

و این عین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن فرادل می آرد
تا باشد که حقیقت وجد پدید آید و در خبر است که چون قران شنوید
بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید یعنی آنست که بتکلف اسباب آن
فرادل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت بادا کشد

سوال اگر کسی گوید که سماع ایشان حق است و برای حقیقت
پس باید که در دعوتها مقریان نشانند و قران خوانند
نه قوالان که سرود گویند و قران کلام حق است سماع از وی
اولی تر بود **جواب** آنست که سماع بر آیات قران بسیار افتاده است
و وجد از آن پدید آید و بسیاری بوده که از سماع قران بیهوش شوند
و بسیار کس بوده است که در آن جان بداده است و حکایات
آن بیاوردن دراز شود و در کتاب احیا بتفصیل گفته ایم اما
سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل قران سرود پنج سبب
است اول آنکه آیات قران همه بحال عاشقان مناسبت ندارد
در آن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار
است که قران شفای همه اصناف خلق است چون مقری بیش از این

و آیت بر خوانند که مادر را از میراث شش یک بود و خواهر را
نیمه بود یا آنکه زنی را که شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عدّة باید داشت
و امثال این آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسی که بغایت عاشق
بود و از هر چیزی وی را سماعی باشد و اگرچه از مقصود دور بود
و این چنان نادر بود سبب دوم آنکه بیشترین مردم قرآن یاد دارند
و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار شنیده باشند آگاهی فرا دل ندهند
و بیشترین احوال تا بیتی که کسی نشنیده باشد و بر آن حال کند
بار دوم آن حال حاضر نیاید و شعر و دو بیت نو بر نو توان گفت و قرآن
نو بر نو نتوان خواند و چون عرب می آمدند در روزگار رسول
و قرآن تازه می شنیدند می گریستند و احوال بر ایشان پدید می آمد
ابوبکر گفت کنّا کما کنتم ثم قست قلوبنا گفت ما نیز چون شما
بودیم و اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خو فرا
کرد پس هرچه تازه بود اثر آن بیش بود و برای این بود که عمر رضی الله عنه
حاج را فرمودی تا زود بشهرهای خویش باز شوند و گفتی
ترسم که چون خوی فرا کعبه کنند آنگاه حرمت از دل ایشان برخیزد

باشد که سماع می‌شنود و ساکن می‌باشد که بر وی اثر پیدا نیاید
و قوت وی چنان باشد که خویشتن را نگاه تواند داشت که حرکت
و بانگ و گریستن از ضعف بود ولیکن چنین قوی کمتر باشند و معنی
آنکه ابوبکر گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا آن بود که قوت گرفتیم
یعنی که سخت و با قوت شد دلهای ما که طاقت آن داریم که خویشتن را
نگاه داریم و آنکس که خویشتن را نگاه نتواند داشت باید که بالضرورة
نرسد خویشتن نگاه میدارد جوانی در صحبت جنید بود چون سماع بشنیدی
بانگ در آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت من نباشی پس وی صبر
میکرد تا جهدی عظیم رسیدی تا یکروز چندان خویشتن را نگاه داشت
که یک بانگ بزد و دل وی بشکافت و فرمان یافت اما اگر کسی از خویشتن
عاشقی اظهار میکند و رقص کند یا بتکلف خویشتن را فرا گریستن آورد
آن روا بود که رقص مباح است که زنگیان در مسجد رقص میکردند که عایشه
بنظاره شد و نیز روایت هم فرا علی علیه السلام گفت که تو از منی و من
از توام از شادی ... رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد و چنانکه
... کنند ... گفته اند و ... با

کند و فراصد درویش دید ... چون هر پاره جهان باشند
گرنکاری خواهد آمد انتهی **تحقیق ثانی** در بیان اقوال علماء
که در باب وجد و تحجل و رقص وارد گشته بدانکه در ما سبق مقرر شده
که تحقیق تر داخل اصول است که اصل در اشیاء اباحت است مادامی
که در حرمت آن نص خاص ثابت نشود و بدون ورود نص تحریم
قیاسا حرام گفتن ممنوع است و در حرمت رقص و وجد نص ثابت
نشده بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوة والسلام ثابت
گشته باحادیث فصل دلیل جواز فی روایة المسلم انه جاء حبش
یرقصون فی یوم عید فی المسجد ای یرقصون و یقولون محمد صالح
و اخرج البیهقی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
یا علی انت منی و انا منک فحجل و قال لجعفر اشبهت خلقی و خلقی
فحجل و قال صلی الله علیه وسلم لزید بن حارثة انت اخونا
و مولانا فحجل انتهی و کانت هذه القصة فی عمرة القضاء لما دخل النبی
صلی الله علیه وسلم مکة فتبعته عمارة بنت حمزة تنادی
یا عم یا عم فتناولها علی و زید و جعفر

علیه وآله وسلم ان الله حرم القینة وبیعها وثمنها وتعلیمها والاستماع
پس اگر زن جوان اجنبیه در پس پرده یا منکوحه خواه مملوکه یا زن عجوزه
که نظر بروے حرام نیست بلا حجاب نیز بسرایند سماع ان حرام نخواهد بود
بدلیل روایتیکه در فصل اول باب ثانی گذشته کما نقل من فتاوی
البیان ان عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان تغنیان
فلما کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار وهم از
کتاب مذکور منقول گشته سوی اصحابنا بین سماع الغناء من الرجال
والمرءة وان صوت الحرة لیست بعورة کوجهها ونقل من المنافع
انه قال یجوز استماع التغنی عن الزوجة والجاریة المملوکة انتهی مطابق
ما قلنا است الحمد مولوی سلام الله محدث در کشف الاقناع عن اباحة
السماع بعد روایت حدیث مذکور الصدر از ترمذی نقل نموده اند
هکذا قال الترمذی وحدیث ابی امامة انما نعرفه من هذا الوجه وقد
تکلم بعض اهل العلم فی علی بن یزید وضعفه وهو شامی انتهی
وعلی تقدیر صحته فالمراد بالقینة الجاریة التی تغنی الرجال فی مجلس
الشرب بدلیل ما ذکروا فی سـ[illegible] ن نضر بن الحارث

لیشتری القیان ویجلسون علی معاشرة من اراد الاسلام ومنعه

ولا کلام فی الغناء الاجنبیة للفساق ومن یخاف منه الفتنة حرام اما

غناء الجاریة لمالکها وکذا غناء الاجنبیة عند عدم الفتنة فلا قایل

لهذا بتحریم مطلق السماع **سوال** اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه

امارد وقوالان خوب رو و بی ریش می سرایند و الامرد کالنساء مشهور

است پس باید که غنای آنها نیز حرام باشد **جواب** گوئیم الامرد

کالنساء در حکم تحریم نظر الشهوة است یعنی چنانکه نظر بطرف نسا

حرام است همچنان نگاه بطرف امرد ممنوع اما نهی از استماع آواز

وغنای امارد و خوبرویان جای وارد نشده بلکه مولوی جامی قدس

سره السامی در نفحات الانس می نویسند که شیخ روزبهان بقلی قدس

الله سره در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است

که قوال باید که خوب روی بود که عارفان در مجمع سماع جهت

ترویح قلوب سه چیز محتاج اند روایح طیبه [illegible] و صوت ملیح

و مواقف [illegible] حضرت الله علیه

در کتاب [illegible] [illegible] آواز زنان عورت نیست [illegible]

روی کودکان لیکن نگریستن در روی کودکان بشهوت و جاییکه
بیم فتنه باشد حرام است انتهی **قسم دوم** آنکه وجه حرمت
در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرائیده شود مشتمل بود بر چیزیکه شنیدن
حلال نیست همچو مدح زن جمیله معشوقه و وصف شراب که بیجان
رغبت انگیزد بوی آن وصفت دیر و بتخانه و میخانه چنانکه رسم کفار است
و هجو مسلم یا ذمی باراده ایذا و مذمت خواه شعر باشد مسموع یا کرد
بیا نامت دین و سوء ظن نسبت انبیا و اولیا نعوذ بالله منها بحکم
روایتیکه در فصل اول باب ثانی گذشت کما لوناس من فتح القدیر
ان التغنی المحرم هو ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة الذکور والمرأة المعینة الحیة
و وصف الخمر المهیج الیها والدیریات والحانات والهجاء لمسلم
و ذمی اذا اراد المتکلم هجاه لا اذا اراد الشاد والشعر للاستشهاد
به او لیعلم فصاحته و بلاغته انتهی **قسم سوم** آنکه وجه حرمت
مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعا روا نباشد
سماع غنا کند تا بقوت سماع ... بیفزاید
... که خاصه سماع است که ...
یعنی

واخبرنا ابو جعفر قال ابن ماجة حدثنا هشام بن عمار ومحمد بن الصباح
قالا حدثنا عبد العزيز بن ابی حازم حدثنی ابی عن عبید الله بن مقسم
عن عبد الله بن عمر وانه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم وهو علی المنبر یقول یاخذ الجبار این الجبارون این المتکبرون
قال ویمیل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن یمینه وعن یساره
حتی نظرت الی المنبر تحرک من اسفل حتی انی اقول اساقط هو
برسول الله صلی الله علیه وسلم وهشام بن عمار من رجال السنة
غیر مسلم صدوق ومحمد بن الصباح بن سفیان ابو جعفر التاجر صدوق
ابن ابی حازم سلمة بن دینار صدوق ابوه من رجال السنة وابو
حازم ایضا من رجال السنة وعبید الله بن مقسم ثقة فقیه مشهور
من رجال السنة غیر الترمذی قال الشیخ العارف بالله الشیخ
شهاب الدین السهروردی فی العوارف اخبرنا ابو زرعة
طاهر عن والده ابی الفضل الحافظ المقدسی قال اخبرنا ابو منصور
محمد بن عبد الملک المظفری بسرخس قال انبانا ابو علی الفضل
بن منصور بن نصر الکاغذی
اجازة قال حدثنا

الهیثم ابن کلیب قال حدثنا ابوبکر عمار بن اسحق قال حدثنا سعید بن
عامر عن شعبة عن عبد العزیز بن صهیب عن انس قال کنا عند رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذ نزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال
یا رسول الله ان فقراء امتک یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف
یوم وهو خمسمائة عام ففرح رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان
رسول الله مع اربعمائة صحابي فقال أفیکم من ینشد لنا فقال بدوی
نعم یا رسول الله فقال هات فانشد البدوی شعره قد لسعت
حیة الهوی کبدی فلا طبیب لها ولا راقی الا الحبیب الذی شغفت به
فعنده رقیتی وتریاقی از یار خلیست گزیده دارم جگری
کو را نکند هیچ فسونی اثری جز دوست که شیفته عشق ویم
افسون وعلاج من بجو داند دگری فتواجد رسول الله صلی الله
علیه وسلم وتواجد الاصحاب حتی سقط رداءه عن منکبیه فلما
فرغوا آوی کل واحد منهم الی مکانه قال معاویة بن ابی سفیان ما
احسن لعبکم یا رسول الله فقال مه یا معاویة لیس بکریم من لم
رداء رسول الله صلی الله علیه وسلم

یهتز عند

علی من حاضرهم باربعمائة قطعة ثم قال هذا الحديث اوردناه
بسنده كما سمعناه ووجدناه وهو قد تكلم في صحته اصحاب الحديث
وما يشبه في سوى انه غير صحيح انتهى وترقى الخرقة الى الحادي ولا ينبغي
ان يفعل ذلك الا اذا حضرته نية يجيب منها التكلف والمراءات
بالقاء الخرقة الى الحادي فقد روي ان كعب بن زهير دخل على رسول
الله صلى الله عليه وسلم المسجد وانشد بانت سعاد فقلبي اليوم
متبول ، حتى انتهى الى قوله فيها ، ان الرسول لسيف يستضاء به ومهند
من سيوف الله مسلول ، نبئت ان رسول الله اوعدني ، والعفو عند
رسول الله مأمول ، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انت
فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله انا كعب
بن زهير فرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم بردة كانت
عليه فلما كان زمن معاوية بعث الى كعب بن زهير بعنا بردة رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعشرة الف فقال ما كنت لاوثر بثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم احدا فلما مات كعب بعث معاوية
الى اولاده بعشرين الف ... هكذا في العوارف

هذا کله فی کشف القناع عن اباحة السماع للمحدث العالم الفاضل
مولانا سلام الله ابن شیخ الاسلام الدهلوی **تذکرهٔ ثالثه**
در شرائط سماع و اسباب محرمه آن انچه از کلام اهل شریعت
مستنبط میشود بدانکه درین رساله مکرر تقریر یافته که فعل مباح الاصل
بل قربت و طاعت هم بعوارض محرمه ممنوع و حرام میگردد چنانچه
حرمت نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت به نیت ریا و سمع
معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت و استحباب و وجوب
آن دریافت کردی هم باسباب و عوارض محرمه حرام میشود چنانچه
حرمت غنای مقترن بمنکرات کرّات و مرّات بالاجمال تصریح
رفته است اکنون تفصیل اسباب محرمه غنا و منکرات شریعه آن
باید شنید **واضح باد** که محرمات غنا چند اقسام است **قسم اول**
آنکه وجه حرمت در مغنی و مستمع باشد همچو سرائیدن زن اجنبیه
جوان امثال او برو بروی نامحرمان که انها را بخوف فتنه دیدن و شنیدن
و شنیدن ... نباشد بحکم احادیث صحاح که در باب
ستر ... اذا امن عن ... الله

[illegible]

ما کان علی سبیل اللهو واللعب کسماع الفساق وشاربی الخمر وتارکی الصلوة فاما من یسمع الغنا وهو صالح دائم الصلوة لا تارکها او ورد قراءة القران فهو حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمهم الله

فی شرح الکافی المسمی بالمجری المحمد ابن علی الشافعی

قد اعلم ان المکروه من السماع عند علمائنا رحمهم الله ما کان علی سبیل اللهو اراد العصیان بان یجمع الفساق علی ذلک ویترکون الصلوة وقراءة القران اما من کان من اهل الصلوة واهل القران من جملة الصالحین فسماعه حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمهم الله اذ لا یریدون بذلک السماع الا وجه الله وحضوره یذکرون الله وخوف الآخرة وکل ذلک محمود وغیر مذموم

فصل چهارم آنکه در استعمال آلات غنا وجه حرمت باشد وآن چنین ظاهر است که رباب وچنگ وطنبور وبربط وسیازنکی وغیره هر امیری غنا لا از عذجا نکه رسم کفار ومشرکین از عمایه عرب بود [illegible] سلام بوده است که آلات طعام وشراب خورند

التفرید الحال [illegible]

نیز در نصاری و سلاطین ہنود مروج است چنانچہ ز روشن جوکی
عبارت از ہمین است موجب حرمت اینکہ ہمین بیتہ کذائی در زمان
نبوت علت حرمت مزامیر و ممانعت ظروف شراب خواری بجہت
اہتمام در تحریم خمر شدہ بود پس اگرچہ محفل شرب نباشد لیکن
بنا بر تشبیہ ہیئت مذکورہ زدن مزامیر بلا غنا حرام کردہ اند و بہ
مزامیر منحصر نیست بلکہ جملہ افعال مخصوصہ میکشان و مشرکان
ممنوع و حرام است حتی کہ اگر شیر یا شربت و غیر مشروبات
مباحہ در گیلاس و جام ہا انداختہ مسلمانان ہمدیگر بنوشند و
الفاظ مخصوصہ می پرستان بمیان آرند مشروبات مباحہ
مذکورہ نیز بنا بر تشبیہ بود مع ہا خواری حرام خواہد بود تفصیل
روایات آن در نغمہ اول گذشتہ مثل قول الحاوی من
ان الملاہی اما حرام کعود و طنبور و معزفہ و طبل و مزمار و ما
الہی بصوت مطرب اذا انفرد او مکروہ و ہو ما یزید بہ الغنا طربا
و لم یطرب منہ ... مع الغنا لا وحدہ انتہی
و کذا ... من غیر غنا کعود و

وطنبور وطبل ومزامیر وربابات وشبهها واما آنچه مشهور گشته
که سماع غنا با مزامیر اگرچه خالی باشد از منکرات مطلقاً واتفاقاً
حرام است وطرب وما یزید به الغنا علت حرمت است این گمان غیر
محققین است وقابل اعتماد نیست بوجوهات مندرجه نمبر اول
از قانون سیوم وبدلایلی که صاحب امتاع در کتاب خود
نقل کرده وشیخ عبد الحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده
ومن عبارت مدارج را بهیئت نقل نموده ام واز روی اینکه
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم رضی الله عنهما در رساله خویش
نوشته اند از آنجا که این مقام مزلة الاقدام است نقل عبارت
مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم در اینجا واجب افتاد وآن
اینست واما الالات فهی مختلف فیها ایضاً نحو اختلافهم فی الغناء
وقد اشتهر فی کتب المتاخرین نقل الاتفاق علی حرمت المزامیر
والاوتار وهذا النقل لیس بصحیح فقد ذکر الحافظ ابن حجر فی
شرح البخاری ان بعض ال...
... اباحة الالات
... هو بظاهره یشمل المزامیر

...ت

والنقلان متعارضان فكلاهما ساقطان فالحق ثبوت الاختلاف
فيهما والذي يقتضيه فعل المتقدمين كعبد الله بن جعفر وابن عمر وابراهيم
بن سعد وغيرهم الاباحة ومن المتأخرين الفقهاء جماعة صرحوا باباحة
المزامير والاوتار وجميع الآلات كالشيخ فخر الدين بن عبد السلام
وغيره وكان الشيخ يحضر ويفعل ذلك بمجلسه وهو فقيه مجتهد مشغول
بالعبادة [illegible] وكالجنيد والغزالي رضي الله تعالى عنهما وامثالهم
من [illegible] السادة وان اشتهروا باسم الصوفية لم يخرجوا عن زمرة
المجتهدين بل زادوا في مرتبة الكمال بجامعية التقوى واتباع
السنة وتحصيل سنى الاحوال وهم اشد اهتماما بالتحري
والاحتياط واكثر اجتنابا عما فيه شائبة الريب والاختلاط
فالمزامير والاوتار ايضا مجتهد فيها والمجتهد فيه ليس محل الانكار
على ما هو الصحيح المختار ثم المذكور في تعليل حرمة المزامير والاوتار
في المشهور انها من شعائر اهل الشرب المحرمة لذلك
[illegible] انها تذكر المحرم وتشوق اليها فلما تحقق
[illegible] اهل الخمر لذلك فلما زالت

حرمتها الا الى تقادم العهد وتقرر حرمة الخمر فكذلك تزول حرمة
المزامير والاوتار بزوال هذا العارض ومايقال من ان العلة في
التحريم الطرب فممنوع فقد نقل عن جماعة من الصحابة وغيرهم
الطرب بصفة المدح وقال معوية ان الكريم طروب بحضرت
عبد الله بن جعفر وعمرو بن العاص وروى العراقي عن الشافعي رحمه
الله انه قال ليونس لما قال له لا اطرب قال مالك حس صحيح ونقل ابو هلال
العسكري انهم قالوا من لم يطرب فليس بكريم وروى ابن قتيبة
بسنده عن اسمعيل بن علية انه قال الطرب عقل وكرم فمن لم
يطرب فليس بعاقل ولا كريم وبالجملة فليس للطرب بذاته [illegible]
لا عقلا ولا شرعا ولم يقم دليل على حرمته فلا يكون حراما ولا علة
لحرمة شيء اخر هذا وقد كنت برهة من الزمان منكرا الغناء
والالات اشد الانكار فلما وقفت على بعض السنن والاثار
ظهر لي رجحان اباحته بلا [illegible] اباحته وبالاول
فعل النبي صلى الله [illegible] الله
يليق به [illegible]

آن آداب در رعایت زمان و مکان و اخوان منحصر است

اما زمان پس مراد از آن وقتیست که فارغ باشند از فکر
نماز و تلاوت قران و مراقبه و ورد وغیره واجبات و ملزمات
و خالی باشند از خلجان ضروریات بشری مانند وقت خوردن
طعام و حاجت بول و براز و زمان افکاری که بسبب آن پراگندگی
دلها بود که در این چنین اوقات سماع فایده نخواهد بخشید بل
وقت سماع جمعیت دل و فراغ خاطر از تعلق ماسوی الله ضروره
است تا قلب سامع مستجلب رحمت الهی بود **اما مکان**
پس مراد از آن آنست که محل سماع کوچه و بازار و رهگذر
عام و مجمع تماشائیان زن و مرد نباشد و جای تنگ
و تاریک و موقع نجاسات و مزبلات نبود و هم مکان امیر
جابر و سلطان و وزیر ظالم که در آنجا نه قلوب صوفیان
خطرناک بوساوس [illegible]
اینهم
جاها وقت ضایع و
عبادت است لهذا آنکه هر که

باشد و مراد از اہل آنست که دلش خالی از عشق و محبت بود
و با اہل اللہ حسن عقیدت داشته باشد و بغفلت و انکار شنود و در بعضی نشست
اگر در محفل سالکان ہم طریق مانند چشتیان و قادریان وغیرہم
مجتمع باشند و مجلس از اغیار خالی بود تاثیر صحبت نیز بر و فیض
محفل بیشتر جلوه ظهور خواہد گرفت و ہرگاه اہل غفلت و بیہودی
و دنیاداران بی ادب و بیت تکیه یا بعض سالکان منکر و متعصب
یا دیوہ دیشان که نه لیستر ایشان باشند شریک صحبت شده تکلف
حال کنند و بدون تقاضای عیب برای نمایش مردم جوش و خروش
نمایند از حضوری این چنین کسان تاثیر سدود و سیگردید و رنگ
صحبت دگرگون میشود پس ضروریست که صحبت از نااہلان و اغیار
مذکورین خالی باشد ہرگاه اہل سماع بنشینند ادب آنست که
امام محمد غزالی در کیمیای سعادت مینویسد بدین عبارت چون
کسانیکه اہل باشند بسماع نشینند ادب آنست که ہمه
سر در پیش افگنند و ہر کسی ہمگی خویش
بینند و آب نخورند

جوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت نکنند
بلکه چنانکه در تشهد نماز نشسته با ادب نشینند و همه دل با حق تعالی
دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیب سماع
و خویشتن نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون
یکی بسبب غلبات وجد برخیزد با وی موافقت کنند و اگر دستار بی
بیفتد دستارها بنهند و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین
نقل نکرده اند اما نیکوست که نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری
بدعت نیکو باشد که شافعی میگوید جماعت در تراویح وضع عمر
است و بدعتی نیکوست پس بدعت مذموم آن بود که مخالف سنتی
باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود
است و هر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در
اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلعم فرموده است خالقوا الناس
باخلاقهم با هر کسی زندگانی بر وفق عادت وی و خوی وی کن
چون این قوم بدین موانست ... و ازین مخالفت مشوش
شوند موافقت ایشان کر

بر پای بخاستندی که وی آنرا کاره بودی لیکن چون جائی عادت شد که بر نا خاستن متوحش میشوند بر خاستن برای دلخوشی را اولی بود که عادت عرب دیگر است و عادت عجم دیگر انتهی بقیه آداب و شرائط که مریدان و معتقدان را نسبت پیر و مرشد و شیخ وقت عند السماع می شاید در کلام شیخ الاسلام قدس سره و در عبارت غنیة الطالبین که در ما قبل نقل کردیم مندرج است و در اعادت آن تطویل لاطائل بود هر که را رغبت باشد در آخر باب ثالث و تذکره اولی خاتمه این رساله به بیند

آداب قوالان باید که قوال مجوز و بد اطوار نباشد بل نماز گذار و اهل نیاز باشد یعنی با بزرگان و صوفیان عقیدتمند بود اجرت ... وجود مقرر و معین نسازد بلکه تنشیط خاطر مستمعان ... باشد و ... بطور انعام و ... از دست شیخ وقت یا صوفی صاحب حال بیابد آنرا تبرک پندارد و در محفل صوفیان با طهارت نشیند و ... آیات ... کلام ربانی و آیات قرآنی کند

هر که قاری و حافظ

... که از صفت ... شد

آداب قوالان

و رسول و مدح بزرگان دین آغاز سرود کنند پس از آن بحسب [illegible]
اهل صحبت برعایت وقت و راگ و راگنی و لحاظ فهم مستمعان
سرایند یعنی چیزیکه در فهم صوفیان و اکثر مستمعین نیاید نسرایند بل
برای مردم تازی کلام عربی و برای ترکی ترکی و پیش زبان دانان
[illegible] فارسی و پیش هندیان هندی سرایند و آنچنان آهنگ اختیار
نکنند که الفاظ و مضمون مسموع بفهم اهل محفل نیاید و تداخل مضامین نیز
نسازند یعنی هرگاه کلام مشعر بحمد شروع کرده باشند در آن کلام
دیگر متضمن وصل را خلط نسازند و بالعکس آن نیز نکنند تا موجب تشویش
خاطر مستمعان نگردد و هر چیزیکه کدام صوفی را ذوق دست دهد
بتکرار آن کلام دو چهار بار مضایقه نسازند و [illegible] چیزیکه
مخصوص باهل شرک و اهل هوی است در میان نیارند مثل سنکه
و ناقوس که مخصوص بمعابد کفار مینوازند و چهانجه و طبل مخنثان که آنرا
در هندی [illegible] گویند و مزامیر اغنی بانسلی و کوبه یعنی مردنگ
که مخصوص آن از شعار
اند و یاد عشق و محبت الهی

و بیزاری دنیا و خضوع و مراقبت میشود نه لواز نه و در مجالس قوالی
شرعیت و طریقت نگاه دارند زیرا که سماع با آدابه و شرائطه
مستجلب رحمت است از پروردگار تعالی شانه و مستوجب ازدیاد
نسبت است در حق صوفیان علیهم الرحمة

اهتمام بزم

چون از تحقیقات مرقوم الصدر متحقق گردید که سماع بشرائطه و آدابه
مستجلب رحمت و مستوجب ازدیاد عشق و محبت است و شعله جانسوز
سرود آتش ذوق در دل می افروزد و نایره دل افروزی و
نغمه های پرده های غیر و غیریت میسوزد و مطرب خوش نوا بال و پر
هستی از مسالک میریزد و مغنی خوش ادا انتشار طرب و مستی
در طالب می انگیزد و علی الخصوص صوفی را که در ساغر دلش از
خمخانه ساقی توحید پیاپی می هوش ربا میرسد و جام دمادم عشق
از پیر مغان تجرید دمادم مستی روح فزا میکشد باده عشقش خوش
میزند و مستانه سرگرم اش خروش میکند و هم ثابت است که

ع س از آینه دلی
رش جهان نما گردد.

ناخن زنی تا زطنبور عقده دل نمیکشاید و بی قهقه صراحی و
و مینای ساقی حل مشکل بنظر نمی آید پس وقت آن آمد
که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم

ساقی نامه

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی ... درده قدح که بی می مجلس ندارد آبی
ساقیا برخیز و درده جام را ... خاک بر سر کن غم ایام را
گرچه بدنامی است نزد عاقلان ... ما نمیخواهیم ننگ و نام را
بیا ساقی آن جام صافی صفت ... که بر دل کشاید در معرفت
بیا ساقی آن جام یاقوت وش ... که بر دل کشاید در وقت خوش
بیا ساقی آن ارغوانی قدح ... که دل زو فرح یابد و جان فرح
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز ... که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بیا ساقی آن می که حال آورد ... کرامت فزاید کمال آورد
بیا ساقی آن می که تیزی کند ... بیاغ دلم مشک بیزی کند
بیا ساقی آن می که جان پرور است ... [illegible] بر است
بیا ساقی آن جام چون سلسبیل
بیا ساقی آن می که حور بهشت

بیا ساقی از می ندارم گزیر — بیک جام باقی عزا دستگیر

بیا ساقی از می طلب کام دل — کزان می ندیدیم آرام دل

گر از وصل جانان دل صبوری کند — دل از می تواند که دوری کند

بمستی توان درّ اسرار سفت — که در بیخودی راز نتوان نهفت

بیا تا صفای درون آوریم — دمی از کدورت برون آوریم

بده تا بگویم ز آواز نی — که جمشید کی بود و کاوس کی

بده ساقی آن جام چون مهر و ماه — بده تا زنم بر فلک بارگاه

بده ساقی آن کیمیای فتوح — که با گنج قارون دهد عمر نوح

بمن ده که از غم خلاصم دهد — نشان ره بزم خاصم دهد

بمن ده که بدنام خواهم شدن — خراب می و جام خواهم شدن

ز تسبیح و خرقه ملولم تمام — بمی رهن کن هر دو را والسلام

اختتام مثنوی

... زان خسروانی سرود

... ودی فرست

... سای دو ل